

سپا وین

نماره فوق العاده - نبر ۱۳۰۰



از موسیقی فلکلور خود ما الهام گرفتیم

Ketabton.com

میراث

چگونه از پیری جلوگیری کنیم

۲۷

سفر آرام باموتراهای یک روز مسترچ



اتحادیه ترانسپورت هرات کاروان از ده سال به اینسو به شکل راجستر شده باد اثبتن موتراهای نوع ۲۰۲ مدل عصري مجهز باد رپوران ماہردرلین غسرب کشور در خدمت مسافرين قرار دارد ؛
از هرات به گرشک، لشکرگاه، کندھار، غزني، وردک، میدان و کابل براي حمل ونقل مسافرين آماده است.

همچنان این اتحادیه از شش ماه به اینطرف در مسیر لین های شمال فعالیت مینماید ؛
از کابل به بلخمری، سنگان، مزار شریف، جوزجان و کندز. اتحادیه در همه ولایات نماینده گی دارد .

ادرس کابل : جاده میوند مقابل شفاخانه میوند تیلفون (۲۴۴۲۹) ویلخشتی.
در مزار شریف : دروازه شادیان و در چوک علیمرغ
در جوزجان : شیرغان، بندر سرپل .
در کندھار : دروازه کابل تیلفون (۲۶۴۴)
در هرات : شهر نوجاده شهزاده تیلفون (۲۱۲۲) همه روزه موتراهای اتحادیه هرات کاروان در مسیر های متذکره حرکت مینمایند . سفر آرام، باموتراهای آرام - مسترچ .

هرات کاروان ترانسپورت

نیازمند

سالون اصلاح مو خانمها و آقایان

انواع شامپو و عطریات نیز فیس و شرمیر

سالون اصلاح مو نیازمند مو، بر خانمها و آقایان لار اصلاح و شستنیاید



۲

ر کورس، جاده منگوریان سوم تقابل بلاک ۱۳۷ متصرفتک دوستی
وقت کار : از ساعت ۸ صبح تا ۹ شب همه روزه و از ساعت ۹ صبح تا ۷ شام روز جمعه

آریان ویدیو

فلسفداری محافل خوبی و سرود شما را با کیفیت عالی انجام میدهد
ادرس: شعبه الکتریک جاده نادر شتون تیلون ۲۳۰۴۷۰

گفرتی سنبل

بشنه پتینه با کله زیا چار فصل باشکوه تر سازید

مروس تان را درموتوری که توسط گل فروش سنبل گلپوش
شده انتقال دهید
ادرس را به خاطر بسپارید:
گل فروش سنبل، زرفونه میدان، کوجه گلفروش

قرطاسیه فروشی

قرطاسیه فروش علی کلرینز
مجلات و سایر جراید گسترده را به
دسترس شما قرار میدهد
همچنان هر نوع قرطاسیه مورد
ضرورت دایر و شاگردان مکتبها
به نازلترین قیمت تقدیم
میدارد
ادرس: متصل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروش حبيب
بر علاوه هر نوع قرطاسیه مورد نیاز
دایر و شاگردان مکتب، کارت
ها و اسناد را توسط ماشین پرس
پزشک بنساید، همچنان انواع
مجلات و جراید روز را به دسترس
مشتریان محترم قرار میدهد
ادرس: جنوب تانک تیل مروس
میدان

HOSTESS

هوس تیس

اگر میخواهید موهاییتان همیشه پاک بوده و از
ریش بیشتر آن جلوگیری شود. اگر میخواهید
موهای شما جلایش اصلی اش را دوچندان سازد.
اگر میخواهید که دست های چرب و چرک شما
به زودی نظیف شده و نرم شوند.

از صابون، شامپو، جلای موی و مواد ظرفشویی

استفاده نمایید

مرکز فروش طوره کوه چار کیمت حسابید تلفن ۲۰۵۰۹
رکاب ۲۳۶۲۹

قرطاسیه فروشی ها

قرطاسیه فروش ذبیح الله
قرطاسیه شاگردان مکتب را به
قیمت نازل عرضه میدارد همچنان
هر نوع کست های هنرمندان
داخلی و خارجی را از قرطاسیه
فروش ذبیح الله بدست آورد
میتوانید

ادرس: مقابل تانک تیل
مروس میدان تیلون ۴۴۱۸۷

قرطاسیه فروش سید احمد شاه
قرطاسیه خوب و ارزان، انواع
کتاب و کتابچه، انواع قلم های
خودکار و رنگ و ده ها قلم جنس
دیگر مورد ضرورت تان را به قیمت
های مناسب و ضمانت بخش
عرضه میدارد

تلفن ۲۶۲۲۶
ادرس: منزل اول فرهنگساز
بزرگ اتغان

قرطاسیه فروش غلام دستگیر امید
انواع قرطاسیه مورد نیاز
مجلات و جراید را برای ضرورت
مندان تهیه و تقدیم میدارد
ادرس چوک جبل السراج

بزرگ سبز قرطاسیه فروش
مجلات: سباون - جوانان
امروزه آواز، اخبار هفته و کتب
مذهبی را عرضه میدارد

ادرس: پل باغ عوموس

بر علاوه انواع قرطاسیه مورد نیاز دایر و طلاب معارف جراید و مجلات خواندنی مورد ذوق شما را تهیه
عرضه میدارد
ادرس: چوک شهرکدز

قرطاسیه فروش سید تقی میر

وحید الله پلاستیک هر نوع اسناد و کارت های شما را توسط ماشین پرس پیش میکند، همچنان قرطاسیه
مورد ضرورت دایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد
ادرس: مروس میدان مقابل تانک تیل

وحید الله پلاستیک

از روض و موه زیتون که محصول وطن خود ماست استفاده نماید
صد گرام موه زیتون حاوی ۱۰۶ کیلو کالری انرژی مینرالمای
مختلف، شحمیات و پروتین مکی برای اطفال است کنسرو
زیتون را از همه جا بدست آورده میتوانید

زیتون

تصحیح ضروری:
در صفحه ۱۷ بقیه در ۱۰۹ تصحیح شود
در صفحه ۲۵ بقیه در ۰۸ تصحیح شود

سدا وون

شماره ۷ و ۸ ماه میزان و قرب سال ۱۳۶۸ مطابق
اکتوبر و نومبر ۱۹۸۹ء شماره مسلسل ۲۰ و ۲۱

ناخ سفید

پیدا

۱۲

سید رسول رسا:

دینتو دا دییاتو خلاند خیره



در شماره آینده میخوانید

- اسرار شقایق های پرنده که اخیرا به زمین فرود آمده بودند -
- ۱۰ دلایله در پیشتاکون
- زنده گی جان گندی چگونه بود ؟

در صورت امکان اگر قسه های (هزارهک شب) در جلد سیارون به شکل سهال جمله بی چاپ شود، خوب میشود.
درین اواخر مکشهای هنرمندان هندی به شکل برسام آورده و جمله چاپ میشود. ما اینکه میدانم هر جلدی به ستارگان نلم هندی درین جوانان به شکل دستتاک آن شهر پانته است. اما نمیس خواهم این مرض به سرور بد این جمله هر سرایت کند.
نویسنده: نویسنده از لیبسه رابعه بلخی

پیشنهادهاد

عشق
زندگی را چگونه گذرانیم؟
بگفتیم که عشق چیست؟
عشق را چگونه میگویند؟
عشق در زمانه ما چگونه است؟
عشق و کمال انسانیت
عشق و کمال انسانیت
عشق و کمال انسانیت
عشق و کمال انسانیت
عشق و کمال انسانیت
عشق و کمال انسانیت
عشق و کمال انسانیت
عشق و کمال انسانیت

دلیپ کمار سردی از غزنی

... میگویم از غزنی استم ولسی
نمیدانم چون ندیده ام
دلپ کمار در یک مصاحبه
بسیار جالب و دلچسپ خوانده
حرف های زیادی برای خواندن
دارد که برای هر خواننده سیارون
ارزشمندی های دارد.
دلپ کمار درین مصاحبه
در برابر وضع امریز سنهایی هندی
حرف هایی دارد. جایی گفته:
- چیزهایی به عنوان شعر-
در اینگونه های فلسی ماسروده شده
که من یعنی آنها را نمیدانم
مثلا: اهنگ (جیسی جیسی) انه
باموضوع فلم ارتباط دارد و نه
بالفظ و معنی قابل برداخته
این مصاحبه را در صفحه ۵۰
مطالعه نمایید.

میگویند انسان وقتی در برابر
دشواری قرار میگیرد که راجع به
خود صحبت میکند. من شنیده ام
مادری که خیلی دیرینه
با مرکز سلاطین غزنی بی داریم.

حضرت محمد نیکمرغه میلا

چگونگی جاویدی را بگیرد

در جایگاه عاشقان و عارفان



مدیرمسئول: دکتر ظاهر طیبی
تلفون: ۶۱۱۰۲
مکارن: محمد آصف معروف
تلفون: ۶۲۷۰۲
صوبه پروک: ۶۱۸۷۸

Our account No: 40293/B
Da Afghanistan Bank
Kabul, Afghanistan
ادرس: بلاک ۶، اکتوربان سم
Sabawoon monthly
magazine OF AFGHANISTAN
Price: Abroad-50 US dollars
yearly-25 US dollars-6 mounts

نویسنده: تانگور
در صفحه ۱۸ بخوانید

لغره اتحاد به زورناستان
جمهوری افغانستان
هیات تحریر:
بارق شفیق
دکتر محمد محمود حبیبی
عبدالله شادان
رهتورد زریاب

حساب بانکی (۰۲۳۳) بر ۸
د افغانستان بانک
Price: Abroad-50 US dollars
yearly-25 US dollars-6 mounts

با مردم خانواده ها



و آتیه های مطبوعاتی سفارت خانه های مقیم کابل بودند که بدون قید رسمیات در مباحثات و مناظرات شان روی نشرات سیاوون و در مجموع مطبوعات تبادل نظر کردند. این کرد و عملی مسلکی و بسیار صمیمانه در نوع خود استثنای بود. نغزایی که برای تجلیل این محفل انتخاب شده بود فارغ از هر نوع قیوداتی بود که در محافل و تجلیل های معین وجود دارد.

از مجله خوب جوانان امروز فروشگاه بزرگ افغان، فروشگاه الوارث و ستورانت لکی فایف به خاطر همکاری شان در محفل واهدای تحایف قیمتی و با ارزش شان با سیاست یاد کنیم و از هم اکنون میروم به سوی سه سالگی نشرات مجله خود، یار زنده صحبت باقی.

موجود صفحات بیشتر در یکبار زیر چاپ میروند که در رفع تاخیر مجله با تیراژ بلند مفید است از سوی دیگر بنا بر کمبود کفایت درجه اول ناگزیر از کفایتی که مخصوص چاپ روزنامه است - استفاده بعمل آمد، طوری که کارگران مطبعه دولتی ورهبری آن اداره وده داده اند امید واری های دایم تابخوان سیاوون در سال جدید نشراتی آن بهتر از همیشه و زودتر از هر وقت چاپ وید ستیسی بگذریم، سیاوون یکبار دیگر از کارو همکاری رهبری مطبعه دولتی، کارگران شعایر زنگوگرانی، آنست و صحنای ابراز سیاست گزار ری مینماید.

سیاوون دوسالگی نشرات خویش را به همکاری و یاری همکاران و علاقه مندان طی محفل صمیمانه و بسیار خودمانی در هوتوسل کانتیننتال به تاریخ ۲۰ میزبان جشن گرفت. جای هزاران خواننده علاقه مند سیاوون چمد رکابل چه در ولایات درین محفل خالی بود، اما جمعیتی که میتوانست نماینده گی کند هم مسلکان عزیز، دوستداران خوب و ژورنالستان

زیادی را به نشر رسانیدند. چاپ اولین فوتو رومان، آغاز سلسله کشت زار سوخته، آگاهی های علمی و طبی، معرفی شخصیت های ملی و جهانی مرصه های مختلف هنر و ادبی مباحث علمی و ادبی که محصول کار نویسندگان، مترجمان و ژور - نالیستان همکار ما اند بسیاری خواننده هاگان ما عاوی نکات مثبت و ارزشمندی میباشند که تا پیوسته آن در نامه های آنان انعکاس یافته است.

واضح است که هنوز از اهدایال هاو مطابق به ذوق همه خواننده هاگان بودن فاصله داریم اما نیست و اراده محکم داریم که بتوانیم سیاوون را همچنان خوب خوب و موفق تر از همیشه پیش ببریم که درین راسته د کاری دوستداران و خواننده هاگان تکیه گام است آنچه مربوط به امکانات و مشکلات تخنیکی میباشد، متاسفانه بهرغم تلاش متعدد تاکنون موفق نشدیم تاخیر در نشرات را مرفوع سازیم هرچند که فاصله آنرا کوتاه ساخته ایم بنا بر مشکلات و کمبودات طباعتی قطع مجله را کوچک ساختیم زیرا در شکل

نشرات خود مدیون پنج هزار نامی است که صمیمانه از جانب خواننده هاگان فرستاده شده هرچند عده بی گله های پس دارند که چرا نامه های شان نشر نشده اما هر نامه دوستستان سرخط کار ما بوده و برای ما ارزش خاسر داشته و دارد.

در فاصله - وسال نشرات سیاوون برای خواننده هاگان افتخانی در دایم مختلف و رویداد های ملی و جهانی در عرصه فرهنگ و دانش مطالب

مورد به سوی مجلات و روزنامه ها دراز شده است قابل توجه دانست ولی سیاوون به عنوان یک مجله عمومی چاپ مطالبی را در مورد سیمای هند و سیمای سایر کشورهای جهان همواره در نظر داشته و خواهد داشت به هر حال پیش از اینکه در مورد چگونگی مقل و موقعیت سیاوون در مطبوعات و تاریخ مطبوعات کشور سخن بزنیم بهتر است که به خواننده هاگان خود گزارش بدیم، سیاوون در دوسال



هر چند که گاه در نقد های صمیمانه و نقد های که خواننده هاگان ما آنرا در نامه های خود ((غرض آید)) خوانده اند، بر - خن ها طی دوسال نشرات سعی نمودند ارزیابی های معنی از - کار سیاوون ارایه بدهند، خوب شبختانه در بسیاری از مسواری این ارزیابی ها مارا تک نمود تا کار خود را بهتر بسازیم و اصلا با تاسف که برخی چنان نظرات و اندیشه های دور از واقعیت کار و زمان مارا به نمایش گذاشتند که فقط نایل استهزا بود و بی - برخی ها سعی کردند کمبود ها و کوتاهی های کار خویش را در پشت پرده چاپ مطالب بهرامون سیمای هند به عنوان نمونه های که گمانسل جوان را منحرف میگرداند پوشانند و بهرچسب آن چسبیدند. حالانکه آنچه را که سیاوون در مسورد عنبرندان هندی به نشر رسانیده حاوی نقطه نظر های انتقادی، تربیتی و معلوماتی بوده است. نمایش فلم های هندی در کشور مورد علاقمندی فراوان مردم قرار دارد که حتی تلویزیون ناگزیر برنده است هر هفته فلم هندی نمایش میباشند و البته میتوان انگشت های انتقاد را که در این

سیاوون دوسال نشراتی را پشت سر گذاشت، دوسال در حیات یک نشریه مدت زمان کوتاهی است اما برای سیاوون دوسال کار، دوسال تجربه و دوسال زنده گی با اعدا د گسترده آن مطرح بود. آزمون ها و شبهه های زیادی طی این مدت زمان تجربه شد. دوسال نشرات هم برای دست اندرکاران وهم برای خواننده هاگان در سیمای نهادی داشت نسل جوان و جماعت کمتر علاقمند به مطبوعات پس از یک رکود و انزوا در مطالعه، اشتیاق تازه و دوباره بی مطالعه در یافتند و به زودی خواننده هاگان از صدها به هزارها افزایش یافت. و تکانه جدیدی در کار مجله نگاری بدید آمد که اکنون مشاهده مجلات خوانندگی زیادی هستیم که قیمت بزرگ برای کته گوری های مختلف خواننده هاگان میباشد.

سیاوون به عنوان مجله عمومی یاد نظر داشت اساسات قبول شده ژورنالستیکی بسیاری که در آدرش همه هاگان قرار دارد به نشر مطالب متنوع از کشور و سراسر جهان پرداخت و چه بسا که در بسیاری موارد برای اولین بار آزمایش نمود



محاضرت محمد نيکمرغه ميلاد



د پيري خوشحالی، معاي دي
چه د حضرت رسول کريم (ص) د
مهالک ميلاد يادگار هر کال به د پير
د رښت او پرتمين صورت لمانځل
کوي، خو له دې به پورته د انوسون
وېر بله کومه خبره وي چه دغه
يادگار د نړي په گوټ گوټ کس
پواصي د پرتونو په خرافاتو کې د
مشاعرو په جوړولو د لوبو د پرو-
گرام په ترتيبولو او د بېر نوټو
په درولو ياد علماء په تقريرونو
لمانځل کوي، بې له دې چه
د رسول (ص) د تعليماتو په
وړوکي رڼا اوږد زموښ
د زړونو توټم ته ورسوي او يا
زموښ د نفسانيت په زنجيرونو کس
راټکيل شوي، خو ته په خپلواکه
سره د يو پلا آزادي ساخستلو
نصيه په برخه شي.

د هغې خوشحالی ښکاره کول
چه په هغې کې د روح سکون
له وي، هغه خو هغه بي مفهومه
او بي معنی اشعار او سله ريدې دي
چه په هغسوکې د ژوندانه وينه
او هيڅ نېسي نېباني نه ليدل
کوي، هغه خبرې او تقريرونه
چه د زړه له تل نه راونه ونيانېږه
زړونو او روح کې تاثيرونه کوي
هغه ټولې بي معنی او بي اثره
تعليمي وياړې او خبرې دي.
د ميلاد نېسي (ص) د جشن ل
لمانځلو څخه تر هغه وخته پوري
فايده لاس ته نشي راتلاي ترڅو

چه د رسول مقبول (ص) د بعثت
په مقصد معان يوه نکر و او پواصي
د بعثت د مقصد په پوهيدو او
خبريدو هم څه فايد لاس ته
نشي راتلاي، ترڅو چه دغه خبرې
تش تليخ او په منلو وساتلو پوري
تړلي وي او زموښ د تکلا ر-
رهنا ونه گزول شي.
حضرت رسالت (ص) په پير و
واضحو الفاظوکې د خپل بعثت
مقصد د حسنه اخلاقو د تعليم
ورکول بيان کوي. باک قرآن رسول
کريم د (خلق عظيم) په لقب
سره ياد کوي او د رسول کريم (ص)
قول يې، تاسه ايمده کړيدي.
اخلاقيات د فلسفيا نه خبر نشو
مجموعه گڼل د فلاسفه د کار او شپوه
ده. د رسول (ص) سنت دې د
پېغمبر (ص) په علم او وحد (ص) په
قول او فعل وينا او کولو کې هيڅ فرق
نه وي او دغه د انبياو د عصمت
معنی او مفهوم دې او مومن هم
هغه دي چه د رسول (ص) بېروي
کوي، معنی په اصول او کولو کې بې
کم توپير او بېلوالی نه ټلوي.
چيري چه توپير او بېلوالی بېده ا
شي، هلته ايمان په نفاق اسلام
په گور، حق په باطل او علم په
جهل تېد پايښي.

عالم هغه ندي چه بېه تقريرونه
کوي، عالم هغه دي چه د هغه
عمل د حسنه او ښوولو و اخلاقو
معياري گوزي، مومن هغه ندي چه
پواصي په ژبه د خپل ايمان اعلان
اوپيان کوي، بلکه مومن هغه دي
چه د هغه علم د هغه په وينوکې
داسې گور شي او د وران وکسري
چه د هغه د علم په خلاف د بېل
هيڅ عمل د مينځ ته راتلو امکان
موجود نه وي.
که چيري زموښ په زړونوکې د
ايمان د نور کومه رڼا پاتې وي، نشو
موښ بايد د خپل نفس په مقابل
کې خپل د رڼې غوره کړو او وگورو
چه موښ خپل ژوي والی ختم -
الرسول سره ساتلی شو او که
خړنگه؟ که چيري موښ کې بېه
رښتيا سره لږ څه اخلاص او مينه
پاتې وي نو موښ بايد دې تسه
بعير شو چه موښ دغه څه د پاسه
پو زړو او خلور سوو کولو کې د رسول
کريم (ص) تعليمات ترڅه
ند اړي مسخ کوي او د حق لسه
لپاري خومره لري شوي يو.
مذ هب په تشواړ يې عمله نمر و

تقريرونو، مشاعرو او شمارونو
با ندي ژوندي نشي پاتې کيدې
سپاسي شمارونه پواصي لسه
سپاست سره بېه ښکاره شوي،
مذ هب کې له علم سره ژوند بېده ا
کوي، د نفس له تزکي شپوه بېه
ژوندانه کې نوي هيلې بېده ا کوي
حقيقي مينې او انسانيت څخه د
انسانی صفاتو نښي ژوند مينځ
ته راخي.
که چيري موښ په صاد قانه صورت
د رسول کريم (ص) د بعثت يادگار
لمانځل غواړو نو موښ بايد په دې
معان پوه کړو چه د رسول (ص) د
بعثت څخه مقصد څه شي دې
د هغه د ياد شوي حسنه اخلاقو
معياري څه او زموښ د زمانې مسايل
څه شي دې او د هغود حل کيدو
په لار کې هغه خړنگه گټور ثابتي
خړنگه چه د رڼې او ناروغتيا
علاج يې د صحيح تشخيص کيدو
څخه هيڅکله ممکن ندي، نو هغه
شان ترڅو چه موښ د خپلو

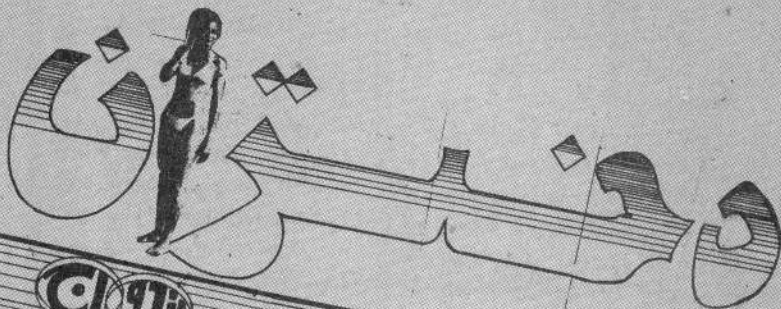
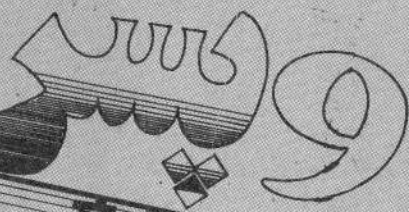
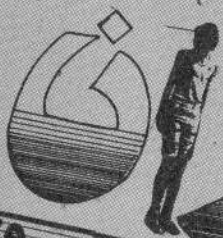
د کائناتو پر ټولو لند واوچو یو
 شان نازل شوي چه هغه انسان
 نانوته د فطرت صحیفې د مطالعې
 لمس دعوت ورکوي چه هغه د
 خدای د عدل او حکمت یې ساري
 خزانه ده همدغه شان خدای
 تعالیٰ (ج) انسان ته د علم د
 زد کړې لپاره نه کمید ونکی تند وور
 به برخه کړې ترخوچه هغه د علم
 د بحر دین سر او سامانه ساحل له
 لید ونه ونه پارسی - رښتینی علم
 د دین علم دي او نور ټول علوم
 د هغه خانگی دي او ټول علوم
 به ترهغه وخته پورې د علم په مقام
 کې پاتې وي ترخوچه هغه خپل
 اهل سره ټینګه رابطه ساتي کوم
 وخت چه د هغه رابطه له دین
 سره وصلیږي نو هغه وخت غیږله
 دي چه هغه ګټور نشي پاتې کېدي
 د انسان لپاره د مرګ سبب ګرزي
 کوم وخت چه نفسیات له مذ هب
 څخه بیلېږي دغه وخت کې هغه
 د ځلکې د غلطولو اوس لاري کولو
 لپاره پکار لویږي همدغه شان
 کوم وخت چه ساینس له مذ هب
 څخه بیل شي دغه وخت د ظلم
 وژني، تباهي او بدي سامان
 برابروي کوم وخت چه سیاست له
 مذ هب څخه بیل شي دغه وخت
 کې څخه د عدل مساوات او
 انسانیت د وژني موجب ګرزي او
 همدغه شان کوم وخت چه فلسفه
 له مذ هب څخه فاصله نیسي نو
 دغه وخت کې هغه د بصیرت او
 سمی لیدني په ځای انسان په
 هغو توپیرونو سر ګرد اوزي چه
 له هغو څخه بېرته د صحیح او
 سلامت راتولوا مکان هیڅ نه لیدل
 کېږي بېرته دي حساب یواځې -
 ایمان د سمی اوصحیح عقیدې
 څخه مطلب ندي، بلکه ایمان هغه
 وخت خپل حقیقی اواصلی معنی
 ته رسېږي چه هغه د علم له ګداز
 څخه راوړي، ټوله همدې کبله
 اسلام یواځې د عقایدوله مجمو
 هی څخه مطلب ندي بلکه هغه د
 علومو سرچینه ده او د علم څخه
 مطلب نه شحرت دي اونه اقتدار
 اونه دولت اود ارایي، بلکه له علم
 څخه مطلب عمل دي، رحمنه
 لفظاً تر څخه مراد او مطلب هغه عمل
 دي چه په رښتینی علم باندې بنا
 او شروع شوي وي، علم یون هغی
 عمل دي او عمل یو جسمانی فعل
 پاتې به (۱۰۰) مخ کې

وویل: قولوا لا اله الا الله دغه
 بت شکنی هم وه او د خدای پر -
 ستی تعلم هم ورکه څیرې خدای
 تعالیٰ (ج) منی، نولمري بتان
 ما څکړې هغه د هغی بت وې او که
 مان یې د هغه لمري جزو لاله
 تنقید یې او د هغه برخه یسی
 تعمیری دي غیرله الله مه منی او
 بالله منی کوم وخت چه خلکو
 خدای ومانه هغوي وویل چه
 خدای عادل دي د الهی د عدل
 عقیده یواځې عقیده د عقیدې
 لپاره نده بلکه د علم د اثبات
 او تکمیل د تاد و پوره لید دي
 لپاره چه هغه انسان د عدل او
 حکمت د هغه قانون د لټولو لپاره
 تیاروي چه هغه د کائناتو نظام
 کې پېژني دي او ترخوچه هغه د علم
 یقین ترمنزل پورې ونه رسېږي
 ترهغه وخته پورې الله تعالیٰ
 باندې ایمان د هغه د یقین
 منزل کې پاتې کېږي پرایمان باندې
 د یقین اویا ورکولو اهمیت دادي
 چه د انسانی افعالو اخلاق غیرله
 هغه د بل هیڅ نظام باندې کېدي
 نشي دلته یقین په شک تېد بیل
 شو، هلته په ثبات کې ترزل مینځ
 ته راځي، منافقینو سره له هرڅه
 تر څخه دغه وټو هغوي ته شک
 پیدا شو وروسته دغه شک د الهی
 عدل څخه د انکار څیره محانته
 غوره کړم وروسته له هغه پرابیلو
 د تعمت او بد ویلو او د عصمت د انکار
 واراضی او بېرله هغه د جبر
 عقیده منیځ ته راغله، نفاق پیا
 اسلام کې محکمه پربد کار او څر -
 ا ب عمل دي چه هغه مسلمانان
 له سمی لاری کړي اوله اسلام
 عمل نه ګر حواته نژدې کوي منا -
 فق له کار نه نه ځکه بد دي چه
 همدغه اسلام د دعوت اریبه نامه
 سره د مذ هب بد نامی سبب
 ګرزي، اسلامی عقاید، هېڅکله د
 جهل اوتوهم پرستی اومانوق -
 الفطرت خواته د ایمان راور لیسو
 ترغیب نه ورکوي هغه د علم بنیا د
 اواساس دی او د حیات اوزو -
 ندانه مقصد تعیینوي، او همدغه
 شان اسلام د خدای د عقیدې د
 منلو لپاره د جبر تعلم نه ورکوي
 هغه انسان ته د غور او فکر کولو
 دعوت اویلنه ورکوي - قرآن محکمه

تعالیٰ چه تصویریه د پرومذ افسوس
 او قومونوکی دغه شان روانی یې
 خود هغوي د خدای څخه تصور
 د هغو د نفسانیت پیداوار دي او
 همداشان یواځې د هغوي په
 نفسانیت د تمکین ذریعه اوسبب
 ګرځېدلی شي .
 حضرت رسول کریم (ص) د اللہ
 چه کوم تصویر وړاندې کړې هغه
 د هغوي له بعثت سره پوره
 سازګار دي یعنی هغوي حیوا -
 نیت او نفسانیت د جبر وداپستلو
 وروسته اخلاقی هسکو څوکو
 خواته بیایي، زموږ په د ورکسی
 انسان د اخلاقی انحطاط کومو
 تینو درجوه چه رسیدلی که
 د هغو جایزه واخستلی شي نو د
 اسلامی تعلیماتو حقیقت هغه
 شان واضح اوتنکاره کړي چه
 پخواله هغه هېڅکله شوي نه و .
 د ټولو بد افعالو او بد اخلاقو
 سرچینه یې عقیده د توب د پیاوړی
 عقیده د توب معنی په کائناتو کې د
 حکمت او عدل له نظام څخه انکار
 دي، کوم وخت چه انسان د قدرت
 له قانون څخه انکار وکړي، نو د
 علم بنیاد مترزل کېږي، کوم وخت
 چه د حکمت له نظام څخه انکار
 وشي، نو د انسانی افعالو څخه
 د عدل عنصر اومغز هم ختمېږي
 کوم وخت چه چیرې اصول نه وي
 نو هلته د قانون هم نښه نښانه
 نه وي او د اواضح خبره ده چه
 هغه عمای کې چه یقیني او د -
 رشتیا خبره نه وي نو هلته انسا -
 لی ژوند انکم مقصد هم له وي .
 که چیرې له ژوندانه څخه د -
 حکمت کوم اصول نه وي او د عدل
 نظام نه وي ټوله ژوندانه څخه
 یې د ناامیدي، حیوانیت،
 نفسانیت، شخړ او جګړ وبل څه
 پاتې کېږي، هغه د افراد ولسه
 منفي ترکیب څخه نه د ژوندانه
 فلسفه جوړېدلی شي او نه کومه
 قاعده او دستور اواصلیه، اخلاقو
 باندې هرڅه حسابیدي یا وچور -
 یدي شي، په همدې سبب رسول
 کریم (ص) له هرڅه نه مخکس

روحانی ریښوونو صحیح تشخیص
 ونکړ و تر هغو پورې د هغو علاج
 هم ممکن ندي - د هغه ریښوونو
 علاج د پرینه اوزر کېدې شي چی
 د خپل رنج د حال او احوال
 بیان وکړي مگر د هغه ریښوونو
 علاج هېڅکله کېدې نشي چه د
 خپل رنج او درد څخه منکر اود
 صحت مندېدو اوزکړي، د پاکتر
 تشخیص په حقیقت کې د سر څو
 معلومېد لیدي، ټوله داسی حال
 کې چه جسمی ریښوونو علاج یې له
 تشخیص څخه امکان لري نو
 همدغه شان د روحانی امر او
 علاج یې له تشخیص اومعلومېد و
 څخه څرنگه ممکن کېدې شي ټوله
 همدغه شان د قوم او وطنوالو په
 روحی ریښوونومان پوه کول او د -
 هغه د علاج د لارو چارو لټولو په
 کار کې رشتیا اقدام کول یولو ی
 اوضروري کار دي، ځکه زموږ
 دانسانی او اوسنی درې د ري
 او پریښایي زموږ له بی علمس
 نه هغی جمود او اخلاقی ضعف -
 څخه سرچینه نیسي او ښ سبا موږ
 په هغی کې داسی راګرځو شوي یو
 چه پخوا له دي هېڅکله داسی
 شوي نه و . که چیرې د رسول کریم
 (ص) له بعثت څخه مقصد د نبوا خلاقو
 تعلم ورکول دي نو دغه مقصد
 ته د رسیدو لپاره باید په مذ هی
 تعلیماتو کې د هغه د پوره تفسیر
 اوتشریح ورکولو څخه کار واخستل
 شي او که چیرې موږ داسی وکړو
 نو د عقاید او د دین په اصولو کې
 په داسی شي پاتې نشي چه موږ
 پرې پوه نشو .
 د مذ هب اساس د اللہ پر تصور
 باندې دي اوزموږ د دین
 خصوصیت دادي چه د اللہ
 تصور په هغه شان سره کووچه
 زموږ د علم اواصلی ژوند باندې
 معین او ثابت شي اود غد حقیق
 او باطل معیار دي، د خدای

چیه می‌تونید؟



مصرفیت

زندگی



یگانه آرزوی اینست که درفاکو-
لته طب تحصیلاتم رابه پایان
برسانم ومنحیت بک داکترخوب
جهت بهبود وضع صحتی مردم
خدمت نمایم.

ازانسان های دوروی به کلی
بدم میاید. علاقه دارن مثل بک
دخترانفان باسر بلندی وانتخار
زنده گی کم از دخترانیکه
بجووده های که شایسته بک دختر
انفان نیستند هستند بدم
میاید.

دوروی بدم می‌آید

ماید و رابع بکافر کارمنده
پوهنتون کابل:

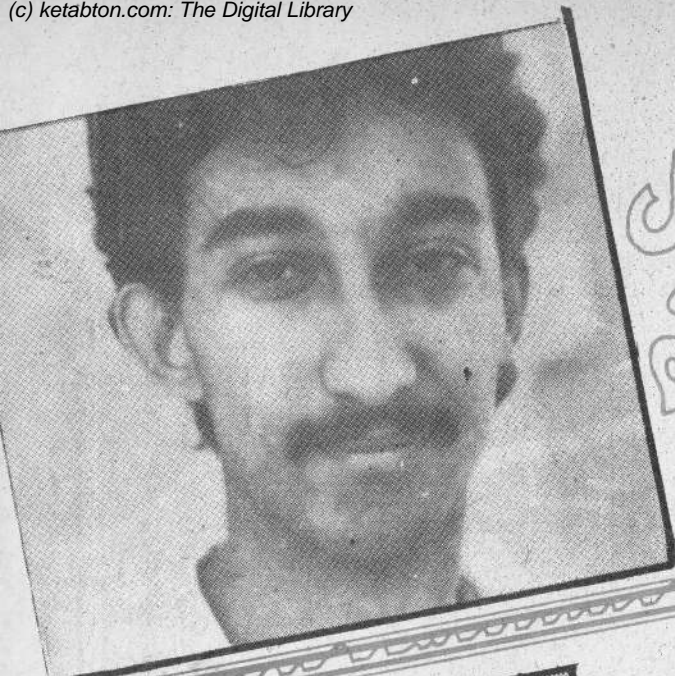


کرد به مردم باید خدمت



ازخارج میاید وخسته میاید
با آن ها رویه نیک نمایم تا همان
خستگی شان رازا بر باد بیرونند.
در اخیر باید اضافه نمایم که
از واسطه سخت بیزام وسجاری
از مسافرین دوری آن اند تا
واسطه بی نمایند که اموال مان
بدون چک از پیش ما تهر شود
آن ها باید این قدر بد اند که
چک نمودن وظیفه ما است.

زرتکار احمد زی کارمند گسرك
میدان هوایی کابل:
وظیفه لم رابع علاقه مندی پیش
سپید گوشش می نمایم تا مسافرین
از من راضی باشند، از کسانیکه در
وقت چک بکهای شان خالص
می نمایند خوشم نی آید آن ها
باید بدانند که چک نمودن بکها
وظیفه ما است و مادر مقابل
مسئولیت دارم.
همیش گوشیده ام مسافریکه



اول باید تحصیل

راهنما کرد

کردم .
ازمصلحتی که وقت شان رابه
خوش گذرانی ویی اعتنا بوسی
به د روس میگذارند بدم میباید
همچنان از آن ها خواهشمندم
تا برای آموختن برو نده نه برای
تجارت .

محمد حکم محصل سال پنجم
رشته رادیوتخنیک شهروینیسز
اتحاد شوروی .
آرزو دارم که رشته انتخاب
شده لم رابه پایان برسانم چراکه
از دوران مکتب علاتمند به همین
رشته بوده ام و امید وار روزی -
بعوض مندانه ه ه طه خدمت ساز



خوش دارم دوستانم خوب داشته باشم

داشته باشم که دان ، دوستانم
همیشه در کارهام مدد و رهنمای
خوب باشند از دوستی ظاهری
بعضی ها خوشم نیاید و حتی
از آن هامتفهم زیوانها ظاهر
ویاطن شان یکی نیست ، یگانه
آرزوم خدمت به هموطنان
رنجد بده ام است .

نوربها احمدی - محصل پوهنتون
پورنالهنج :
میخواهم از ناکولته اول نسر
فارغ شم به حیت یک پورنالست
خوب برای هموطنانم کار نموده
درد و اندوه آنان را مرهم گذار
باشم .
خوش دارم که دوستانم خوب

دین و وطن را ادا می کنیم



احمد ولی احمدی محصل
افغانی در تاشکند :
میخواهم تحصیلاتم را تمام نموده
'با موفقیت به وطن خویش بازگردم
و بعد ر خدمات نیک و ارزنده میرای
هموطنان رنجد بده شم .
چراکه وطن نهنز الای ما دین
بزرگ دارد .
علاقه دان مادرم را همیشه از
خود راضی نگه دانم چراکه مادر
امید زنده گی هر فرزندانم است
و الای فرزندانم خود حق بزرگ -
دارد .

میبلودی زنده گی من



شکیبا قادری فارغ التحصیل
لیسه عالی آمنه فدوی :
مدد و فیشن را خیلی دوست
دارم و میبلودی زنده گیم است
و برایم همیشه پیوسته بپذیرفتنی
بوده است . همیشه برای پسران
و دختران سلطه مود و فیشن را
میخواهم و همچنان به نظر من
مود و فیشن کردن امر دل است ،
من مود و فیشن را بی اند از ه دوست
میدارم .



وحد امید: از موهبت سیاهی فلیکلور

خود ما الهام گرفتیم

صالح رحمتی



من
مواد
مکمل
برای
یک
کنسرت
تلویزیونی
دارم

و یک‌کده اوقاتشان را به خاطر گرفتن حالت تفنن با آهنگهای ویدئویی ارضای خاطر می‌نمایند. یکی از دوستانم سال‌ها پیش در تبریز «کوتنده» امرا در مسعود و حید امید نوشت و در مسعود بزودی نشر کنسرت تلویزیونی اش را برای چاپ رسانه‌ها امین آغازی بود برای میدان گرفتن و تاخت و تاز بالای و حید امید باین آغاز بسیار قوی و پرغوا بود. بخصوص نبودن و حید به کشور دور بود. نشر از مطبوعات هیچ بی‌جبال دفاعش نبود به این آغاز کمک کرد.

درست زمانیکه تالارهای بزرگ شهر کف برای و حید امید کف میزد در اینجا اورایی هنر خواندند، درست زمانیکه مشهورترین گروه‌های هنری شوروی از آواز خوانی و حید امید در میانشان به خود می‌آوردند او را در اینجا در صفحه اول یک نشریه در دست اول کشور ناقص منحنه هتایی هنری (۱) افغانی خواندند. بقوه در صفحه (۸۸)

نت‌ها و استاد یوهای هنرنمایی کشور ما بپوسته از آمد و رفت گونه گونه هنرمندان و س‌هنران شهادت میدهند، اوقات گرانیهای وقت شنیدن برنامه‌های رادئویی در بدن برنامه‌های تلویزیونی میشوند و در رخ که گاهگاهی، نداشت این شنیدن و دیدن به جایی میکشد که آخرین بقایای زیبای شناختی جامعه را لطمه میزند، کسانس وجود ندارند که به آرزومندی خالص شدن آرشینها از مطالب و سوسزه آهنگها و فلمهای هنر کهنانه با تحمل، برنامه‌ها را در نیال میکنند، عده بی‌هم بی تفاوت در شنگم میدهند، عده بی‌باخشو-نت راه مطبوعات را پیش گرفته در دسرهای رادئو تلویزیونی را کم میخواهند.

عده دیگر در پی اصلاح بسر آمده با حوصله مندی از کتابچه آغاز تانبه‌خنده و تمسخر بعضی هنران سبزه‌ها معانی میدهد و عده بی‌هم اصلا به عوض صدای رادئو کست و لغوا و میشنوند، به عوض تلویزیون به فلمهای ویدئویی پناه می‌برند.

دستور و شهر خودی

کله چی د شپې هوا نه او -
آسمان صاف وي . زيات شمير
ستوري به آسمان کې گورو . داسې
ښکاري چې د ستورو ترمنځ به
واټونوکې د آسمان معنی برخی بی
له ستوروي . د اکا په دې د ليدل
دې چې موز يوازي هغه ستوري
لیدل شو چې د یو په او په عین -
حال کې نژدې وي . به هغه
صورت کې چې کله له تلسکوپ څخه
آسمان ته وگورو بی شمير نور
ستوري به وپوښی به بی وسلس
د هغوي د لید ورسره لرو . همدې
رنګه د تلسکوپ په واسطه کولای
شو وپوښی چې همدغه روڼانه ستو -

د هغو ستورو او سیارو په ډله تر
دې چې په حکمه ، سپوږمې اولم
پورې اړه لري . دغه ډله د ککشا
په نوم یاد یږي او د ککشانو شمیر
په نژدې کې لږ نه دي . په لوی
تلسکوپونو او د شمیرنی په ماشینونو کې
چې په محاکمې توګه د ستورو -
شمیرنی له پاره دي په هغو کې د
ککشان شمیر یو میلیون ته رسېږي .
په پام کې ولری چې هر ککشان
هم د سل میلیونو په شاوخوا کې
ستوري لري . نوبه دې ډول که د
ټولو ستورو شمیر وپاړو او د
چې سل میلیونه ستوري به یو
بیلیون ککشانو کې ضرب کړو .

ډولونه په پوهنوي

سانتي رافائل

رافائل د ایټالیا د رنسانس
د وري پوستر او نامتوان خورگرو -
مجسمه جوړونکی دی چې په ټوله
نړۍ کې یې له نامه سره خلک
آشنا یې لري او تارونه یې درناوي
کوي .
دغه ستر انځورگر په ۱۴۸۳ اکسي
وزیزید او په ۱۵۲۰ کال یې له ژوند
سترګې پټې کړې . رافائل د ستر
انځورګري سربيره معمار او لږغون
پيژندونکی هم و . او هنر له بېلا -
بیلو څانګوسره یې پوره آشنا یې
درلوده .
رافائل په باپ د وچ ټول اولسم
د مریې تصویر -

میکل آنژ

د ایټالیا د پوه ستر مجسمه
جوړونکی چې آثار د ټول بشریت
لپاره د ویاړ او افتخار په ډله
۱۴۸۵ کال وزیزید او په ۱۵۶۴ -
کال مړ شو .
میکل آنژ د انځورګري ، مجسمه
جوړولو او معماري په فنونو کې لږکی
استاد و . د هغه ارزښتناکه آثار -
اوس هم د نړۍ په بېلابېلو هیوا -
دونو کې په ډیر ویاړ او احترام ساتل
کيږي . د میکل آنژ په آثارو کې د
نګرې ښکلا شته ده چې د ډیسرو
کلونو په تیرید ورسره یې ارزښت

مارکو پولو مشهوری گرخیدونکی

۱- مارکو پولو هغه مشهور
نړۍ گرځیدونکی دی چې خپل
ژوند یې د نړۍ ډیر بېلابېلو سیمو
او خلکو سره د آشنای او پېر
نړۍ پورې معلومات راټولولې .
لاره کې تیر کړ . مارکو پولو د ختیځ
هيواد ونود مطالعې په لاره کې زموږ
زموږ د هیواد په باب یې پوښمیر
لیکي هم وکړي .

برتګالی مازیلان

برتګالی مازیلان
هغه مشهور سمند رګرځیدونکی دی
چې په ۱۴۹۸ عیسوي کال وزیزید
او په ۱۵۲۱ عیسوي کال مړ شو .
نوموړي د شمالي امریکا په جنوبی
برخه کې د مازیلان سمند ري تنګس
کشف کړ . هغه په ۱۵۲۱ عیسوي
کال په داسې حال کې چې د -
پنځو هسپانوي بېړیو قوماندان و
د ختیځ له لوري د لویډ پیخ خواته
د اطللس سمند رله لاري د برازیل
په لور وخوځید او د ((پاتاګوسی))
په نامه سیمې ته ورسید . مازیلان
دغه سیمه د ((ستروخلکو خا زره))
په نامه ونوموله .
مازیلان او ملګرو یې د پوښمیر
سمند ري توانونوله زغملو وروسته
آرام او بوتو ورسید او دغه اوبه یې د

د مازیلان سفر نینګر پاتې شتو

جزیرو کې یې په ګرځید ورا ګرځید و
بیل وکړ ، خود جزیرو اوسیدونکو
د دغو بڼه پورته ونه زغمه ، تسول
راویاریدل ، مازیلان یې وواژه او
د هغه ملګري یې له خپلو سپوږمه
وايستل . پدې ډول د مازیلان
سفر نینګر یې پاتې شو . ملګري یې
لومړي د ((مولوسک)) جزیره ته
او ورسې ((برنثو)) او ((تیمور))
جزیره ته ورسیدل او یې لږ نه چې
استرالیا یې وپېژنی او کشف یې کړي .
هسپانیاته ستانه شول .

اروپایي سمند گرخیدونکی

ګرستف کولومب : ګرستف
کولومب ایټالوي سمند رګرځیدونکی و
چې په ۱۴۹۱ عیسوي کال وزیزید .
پلار یې تاجر او د وچ یو تجارت یې
کاوه . له ګرستف کولومب سره
مرد پناند د ارګون اوسلکی ایزابیل
د وګاستیل چې د ایټالیا پاچا او
ملکه وو . یو قرارداد عقد کړ او د -
دغه قرارداد پر اساس کولومب له
د ډیرو بېړیو سره په ۱۴۹۲ کال د
لویږم کنکو او سمند کشف او پیدا -
کولو په نیت وخوځید .

زمین و آسمان همان یاران -
قدم اند ، همان گواهان ازلی
که بر هیچ مرده بی وضع رفته بی
سوگی ندارند ، و خورشید همان
دخت باکره مزیز فلک ، از هیچ
ستاره بی نشانی گنگشتگان را
نخواهم یافت .

مرگ در چه بیست برای گذ -
شبنم آد میزاده به سوی آبدیت .

زیرا ؛
هر چه بینی سوی اصل خود رود
جز سوی کل خود راجع نشود
و اد معازنه کنی را ، ایسن
سفر در امتداد تقویم رابا گامهای
براز خواهش و نیاز به آنسو من
پروند . اد معای ، همانگونه که
آمد و اند بی هیچ درنگی بر اینکه
چو آمده اند ؟ و به کجا میروند ؟
این سفر را راه میزنند ، اد معای
با هلهره واضطراب گام میگذارند .
و اد معای دیگر ، با عشق می آیند ،
با عشق نفس می کشند و با عشق
میروند ، و فقط همین هاند که
پس از بد رود ، نیز بدین برای
بی درود بیزار ، استند و بی زمیند .
و از همین است که من و تو ، امروز
پس از سالها و سال صدای مولانا
را از زبان رسیده ها می شنوم که :

بین که قالب خاکی چه در جوارت
کرد

جوار را بشکاف و برار سر جوار
اری ، خداوند گار بلخ که
هشتصد و شش سال پیش از امسال
در کوره راه عصره سفر افتاد ، کسی
بود ، که تا امروز فریادش بالاست
چون ز صورت بر ترا آمد آفتاب و

اختیزم

از معانی در معانی تاریخ من
خوشترم

- نام مولانا به اتفاق تذکره
نویسان معتمد و لقب او جلال الدین
است . و به لقب ((خداوند گار))
نیز میخوانندش ، لقب مولوی در
تذکره هانیامده است و مسکن
است از روی عنوان مولانای روم



شاعر گیسو بنده گیسو

گرفته شده باشد .
 مولانا در ششم ربیع الاول سنه
 ۶۰۴ هـ ق. در شهر بلخ به این
 صرا قدم گذاشت . به گفته های
 نسبت مولانا از جانب پدر به
 ابو بکر صدیق می رسد . پدر مولانا
 محمد بن حسین خطیبی است که
 به بهاء الدین ولد مشهور بوده و
 سلطان العمامه لقبش داده اند و
 پدر او حسین بن احمد خطیبی از
 بزرگان و افاضل روزگار علامه زمان
 بوده است .
 به روایت افلاک بهاء ولد
 نسبت بر جنبش خاطری که از خواهر
 شاه داشت ، به قصه
 حج رهسپار بغداد شد ، و چون
 به نیشابور رسید شیخ عطار را به
 ملاقات یافت ، به گفته دولت شاه :
 ((شیخ عطار خود به دینیه ن
 مولانا بهاء الدین آمد و را نوقت
 مولانا جلال الدین کوچک بود ،
 شیخ عطار کتاب اسرار نامه را به
 قسم هدیه به مولانا جلال الدین
 داد و مولانا بهاء الدین را گفت :
 زود باشد که این سر تو آتش در
 سوخته گان عالم زبید))
 وقتی بهاء ولد به روزگار وصل
 باز رسید ، مولانا انوقت بیست و
 چار سال داشت و بنا بر وصیت
 پدر به شغل تدوین و تخیل و
 پرداخت ، او که مردی بوهیزگار
 و صاحب تقوی بود ، مردمان
 لیسته او بودند و به دورش جسم
 می آمدند ، تا آنکه توانی شط
 زنده گی مولانا را مواج و متلاطم
 نمود و شورشی عظیم و جاودانه در
 او ایجاد کرد و آن توغیان ، از
 وصلت مولانا شمس الدین به مولانا
 نای بلخی بدید آمد ، و همان شد
 که آن توغیان تمامیت زنده گی
 را در سر گرفت و از قال به حالش
 کشید .

جز قصه شمس حق تیرین گویید
 از زمانه گویید که خورشید پرستم
 در میان مولوی به بستر بیاری

و توانی افتاد به روز کشیده
 پنجم ماه جماد الآخر (۱۲۲) هـ ق
 در عروسی فزیده دیده از دیدار
 یاران بست و آن وصلی را که تمام
 عمر می جست بد آن پیوست و تشویر
 در کنار مزار پدرش در قونیه که
 گورگاه خاندان او بود به خانه
 بخشید .
 زنده گی مولانا با وصلت شمس
 رنگ و صبغه دیگری گرفت ، یعنی
 از قبل و قال به ذوق و حال در -
 آمد . یکسره گذارنده راجه داشت
 و در شمس ، در خورشید یافته اش
 فروشد ، گرمی الفت شمس و آتش
 عشق او در مولانا جانان اثر گذاشت
 شد که دیگر هر چی شنید از شمس
 شنید ، هر چی گفت از شمس
 گفت و هر چی آفرید در رو شنای
 شمس آفرید .
 شمس الحق تهریزی ، خورشید
 چواستاره
 در نور تو گم کرد در چون شرقی
 بسرازی
 نمیتوان انفعال در ویسی
 مولانا را یکسره تابع وصلت وی بها
 شمس دانست ، زیرا پیش از آنکه
 این جرعه در مولانا بدید آید او -
 خود شردا بود ، انسانی والا -
 شخصیتی برخوردار و فقهی بلند
 اندیشه و در صفت اندیش و همین
 موقف مولانا سبب گشت تا گردید -
 گان وی فرقتش را ، که در وصلت با
 شمس مردمان دست داد ، به
 تحمل نشینند و همایون بنا نمایند
 که ((شخص بی سرهایی مولانا را از
 آنها بریده و به خود کشیده))
 اما شمس در مولانا روح دیگری
 بود که شکست ، یعنی آن فقیه
 بلند آواز را از دیده تخیل و مقال
 برون آورد و در گوی حال ساخت .
 دانشمند و محقق ایرانی فلسفی
 دانش در کتاب سیری در دیوان
 شمس می نویسد :
 ((ملاقات شمس تهریزی که خود
 صوفی وارسته و با فاضلی بود و است
 او (مولانا) را منقلب ساخته و

سوزنده گانی او را عرض کرده
 است ، چه صوفیان از حیث وسعت
 و آزادی فکر و از حیث نیروی فکری در
 فلسفه اشراقی و (نیولاتونیسم)
 و از حیث تقید و عدم تقید به
 ظواهر شرعی مدارج مختلف -
 زیادی دارند و آدم حد می بینند
 که شمس تهریزی در آزادگی پریش
 فکر کسی مانند حافظ بوده ؟ و
 یا این آتش زرخاکستر دامن زده
 مشتعلش ساخته است ، محققان
 آتش موجود بوده و به حد سوزنده
 نمی هم موجود بوده است . و لسی
 منتظر زفر نیسی . اما آنچه
 تماشا می و مجلل و قابل مطالعه
 می باشد این حریق مظهری است
 که در روح جلال زمانه کشیده
 است .))
 ار چند به نظر حقیر ، شمس و
 حافظ را در کنار هم قرار دادند -
 باینستی جدلی را محتاج باشد ،
 اما درین کوتاه نبسته ما را مجال
 آن در دست نیست و آنچه ما را به
 تأیید میخواند همانا آرایه عظمت
 حریق در روان مولانا است ، که
 به راستی هم اگر در مولانا شمس و
 انفعالی ازلی وجود نمیداشت ،
 نمشد به یکباره گی و تیزی چنان
 وصلت مردی ، مرد دیگر اقامت
 بلند روح بزرگ بخشد .
 لکن راهمان گفته شیخ نیشابور
 که در گذشته خوانده آمدیم نیز
 مؤید است .
 نیک خواهد آمد اگر مولانا را در
 خودش ، در اشعارش باز شناسیم
 در نیای شعر مولانا آنچنان فراخ
 و بیغایی دارد که خورد تیر و -
 کوتاه ترین خط و گوشه زنده گی
 نیز از آن بر کار نمانده است .
 شعر مولانا فلسفه است ، هیا در
 است حافظه و در دست احساسی
 است و فریاد است و نفرت و خشم
 و دره و تصحیح است و انداز تیر
 است .

بقیه در صفحه (۱۰۵)

مدتی مخترع این بار دیگران های آقایی رابه بازار عرضه میکنند



گزارشگر : ظاهر اوسوی

وای خدای من ، باز دلی گریستن گرفته ، آن دل که ۴۰ سال تمام گریسته است ، دلی از یک مخترع از یک نابغه ، نابغه افغانی ، صدیق ، مدتی مخترع ، ... و آنروز که به دیدارش رفت ، یکسال از دیدار نخستین ما سپری شده بود .

خواستم بدانم در این فاصله یک سال آیا به ابتکار و اختراع جدیدی دست یافته است یا خیر ، آیا کسی کمکش کرده است یا نه ؟ و وقتی به کارگاهش داخل شدم (همان کارگاه محقرویرانه) او را در جمع شاگردانش مصروف کار دیدم .

پادیدنم خوشحالی فراوانی تشخیص کرد ، پس از احوالپرسی صمیمانه در حالی که نگاه های پشتر گواهی میداد ، انتظار درازی را گذرانید و گفت :

خوب شده که آمدید ، جلسه سباوون که خدمات فراوانی را برای معرفی اختراعاتم انجام داده .

خواستم برای نخستین بار ۳۰۷- مین کار تخنیک خود را نیز از طریق این مجله محبوب معرفی نمایم ، به همین خاطر ماه هاست که منتظر شما بودم .

او دعوتم کرد که به اتفاق نشینم و در منزل دوم در کتاب بروم ، بالا رفتیم ، آنجا ، آن اتاق گلشنی به اش برهنه بود ، و در نیمه دیگژد یک گلیم فرسوده با دو توشک کهنه قرار داشت ، در گوشه دیگر اتاق یک میز رنگه و دو رفته حلب توجه میکرد که به گفته مخترع ، میز کارش بود .

ساعت ۸:۳۰ صبح رانشان میداد ، پس از لحظه سی مکث سخن را آغاز کردم :

شافللی مخترع ، لطفاً توضیح بفرمایید که از سال گذشته تصاحال که مضاحبه و درد های دل تان مفصل به چاپ رسیده ، چه کمک های مادی و معنوی به خاطر

انکشاف اختراعات شما صورت گرفته است ؟

سوال تان دو بخش داشت ، کمک های (مادی) و (معنوی) . عزیزم ، بزرگوار همبریان ما فراوان بوده است ، از شهر کابل و اکثر ولایات کشور که مجله سباوون به آنجا می رسد کارت های تبریک و نامه های پر از لطف برایم رسیده و مرا مورد شفقت قرار داده اند . در ضمن از شما ، ایوب صاحب و محترم دو کشور طنین رئیس مجله سباوون نیز بزاز تشکر کرده اند .

در رهلوی این تعداد زیادی از دختران و سران جوان شهر کابل به روکشاپ ما آمده ساعت ها همراهم قصه کردند ، به درد های دلم گوش دادند و حتی گریه کردند . اخیراً هم به مناسبت هفتادمین

سالگرد استرداد استقلال کشور در نمايشگاه صنايع دستی افغانستان تعدادي از اختراعاتم را به نمايش گذاشتم که به افتخاران برایم يك مدال دادند .

اما با وجود اين همه محبت ها ، گاه گاهی سرودها های شنیده ام که گویا عده بانا باوري با بر خسی از اختراعاتم برخورد کرده و پرسیده اند ، آیا این گپ ها واقعیت دارند ؟ خوب ، خوب شد که خودتان به آن اشاره کردید ، من هم در مقابل صد ها هزار هموطن با احساس مرا که با نهایت علاقتندی و حتی از روندی به خاطر رشد کارهای شما برخورد کرده اند ، تعداد محدودی را دیده ام که بر کارهای تان مشکوک بوده اند ، من خواهم علت را از زبان شما بشنوم .

علت ؟
بلی .
عوامل متعددی اینچنانید خیل

۴۷ بین کار خیزیم

نابغه افغانی

است که دوسه تاي انرا عرض ميکند:

۱- تعدادي با داشتن عقد هلي فراوان روانی از آنجمله عقد... حقارت، توانایی پذیرش قدرتمندگی کشور شان را در عرصه هاي علم و تخنيک ندارند، چون برخود بی اعتماد اند بر نیروي کشور خود نیز بی باورند، این دسته افراد ناخود آگاه علیه دانشمندان شان قرار ميگیرند.

۲- بعضی از اشخاص دیگر که ساه به آنها ارتباط ميگیرد ولی صلاحیت کافی و درایت لازم را برای کمک رسانی جهت رشد اختراعات ندارند، برای آنکه خود شرا فردا از سولولیت و پاسخ دهي در برابر مردم رهانیده باشند به پروباند هاي غلط علیه من و اختراعات دست می زنند تا بدین ترتیب کار را ناچیز جلوه داد مردم را معتقد بسازند که چون کارهاي صدیق چندان چیزهاي نیست، پس لازم نمی باشد که برایش کمک شود.

۳- گذشته از اینها، یکمعداد افراد تجارت بیخه و کشورهاي قرار دادی آنها از جهت کمک نمی کنند و حتی مانع کارهاي می شوند تا سبب ابرارشد اختراعات که قیمت و کیفیت آن به مراتب به سود خریدار است، کارهاي تجارتي و سرمایه گذاری هاي خارجي آنها به رکود مواجه شود، مگر شما علت درهم با شیدن فابریکه چینی سازی - شاگرا به خاطرند آرید.

اینها درست، ولی دولت چیرا شما را کمک نکند، است؟

اکثر ارگان هاي دولتی با سرمایه هاي خصوصی پیوند دارند.

و انانی که ندارند و میتوانند شمارا

کمک کند چیرا؟

- والله، این را نمیدانم.

- برای آنانی که به کارهاي تان مشکوک اند چه گفتنی دیگری دارید.

- ایوبی صاحب! به شما بهتر معلوم است که من ادعای شهرت طلبی و بلند پروازی ندارم، من خاک پای مردم و ملت خود بوده و استم ولی هرگاه ببینم کسی در برابر کشور و دانش کشورم قرار گرفته برای تحویل ناپذیر است.

به انانی که بر اختراعات ما و روند نیستند با صراحت اعلان میگویم که: هموطن! بگوئید بر سر زمین بسن سینا و زادگاه مولانای بزرگ بلسخ بی اعتماد نباشید، بگوئید عظمت خود و کشور خود را درک کنید.

من در برابر تمام اختراعات تصادیق تشریه هاي مستند و ثبوت هاسای شفا می دارم (تحریري به خاطر ي ندارم که بیسواد استم).

و دیگر این که همین حالا اگر امکانات تخنيکی و کمک هاي کافر بولی در اختیارم گذاشته شود من حاضر تمام اختراعاتم را که ادعا کرده بودم در سال هاي گذشته ساخته ام، به شمول چیرکت دزد بگرموتري که هم در آب حرکت ميکند هم در سرب و هم در هوا پرواز ميکند طیاره آبپاش و غیره را دوباره بسازم و در معرض نمایش و استفاد شما قرار دهم، اما چه کم که دستم بند است و پول ندارم.

من از تومی برسم هموطن! به جای آنکه بوم مشکوک استی، چیرا از آنانی که صلاحیت داشته اند

نمی برس که برای چی کمک نکرد اند و چرا امکانات را در اختیارم نگذاشته اند؟

و همین حالا، همین اختراعات فعلی ام که هر لحظه به درد فرد هموطن ما میخورد مثل آبجوش هاي آفتابی، بیبل، سرش و بالاخره آخرین اختراع که ضرورت روزمره هرفامیل است کجا رشد داده شده و چه کسی در جهت ترویج و تکثیر آن کمک کرده است؟

هیچکس جز تنهای خودم.

- بیخشید، شمارا از زده ساختم.

- خواهش می کنم.

- راستی، جزدوم اولین سوالم را پاسخ ندادید، اینکه در طول این یکسال بی رهلوي کمک هاي معنوي که به آن اشاره کردید چه کمک هاي مادي به شما صورت گرفته است؟

باشنیدن این گپ، مختصر قهقه خندید و گفت:

- اجازه است یک شوخی کم.

- بفرمایید.

- عجیب است، من از سرشپ تا صبح برای تان قهقه عشق لیلی و جنون را گفتم و شما حال لا می برسید که لیلی زن بود یا مرد.

- نخیر شافللی مخترع! آن قهقه، دیرین بود، من به صورت مشخص از عشق یک سال آخرتان برسیدم.

- بیا بیید از همین گپ بگذریم و کوشش نکیم خواننده گان عزیز و

مهربان را با زهم جگر خون بسازم.

- یعنی چه؟

- یعنی این که هیچ کمکی برای صورت نگرفته است. حتی...

- حتی چه؟

- هیچ.

- خواهش میگویم بگوئید.

- حتی، به خاطر عملی ساختن آخرین اختراع، بول نداشته کسی هم برایم قرض نداد، ناچار کتاب با یکمک را که هر لحظه به آن ضرورت احساس میگویم فروختم و اختراع آخر را عملی ساختم.

هر دو وجدند دقیقه مکث کرد پس مخترع با زبا انگارش در گمبورد ارشد و من به آینده هاسی اندیشیدم.

سکوت را شکستاند، گفتم:

- شافللی مخترع! لطف نمود در باره (۳۰۷) مین اختراع تان معلومات ارایع بفرمایید.

- اختراع آخر که طرح نخستین آن هزمان با ساختن آبجوش افتابی در سال ۱۳۴۵ نزد ام ایجا شده بود و فعلاً (سال ۱۳۶۸) نظر به ضرورت امروزي مردم توانستم آنرا عملی بسازم عبارت از (دینگ) ان آفتابی)) میباشد.

- می شود راجع به ساختن و طرز فعالیت آن معلومات دهید.

فکری به ذهنش گشت، ازجا برخاسته گفت: بیا بیید برویم ساختن و طرز کار آنرا از نزد یک مشاهده کنید.

بقیه در صفحه (۱۷)

یک مرد

انتظار

میکشد

اترا سولت جون هررانس
نویسنده نهر محارستان ترجمه از محاز



اورا میپرستد ، هنگامی که دختر
را نگاه میکرد ، صربان شدیدی
قلبش حتی از شعله چشمانش
درک میشد این بصرفته گی ، مانع
اظهار عشق او به دخترک میکردید
در مجالس یا او مانند یک طفل
بیشتر آمد میکردند ، اما با وجود
سن کم خود ، جوان قابل ازدواج و
خیلی فعال بود ، زیرا او تحصیلات
خود را در رشته زراعت در (یونیورسیتی)
رستی (خانه داده و یک مورد
متکی به خود بود ، پدرش در ارایش
زیادی را بعد از مرگ به او میراث
گذاشته بود .

مرد دیگر بیست و دو سال داشت
او زیبا نبود ، اما در مقابل رفتار
خیلی جدي ، آرام و متین داشت
او حقوق تحصیل کرده بود و از حیطه
حقوقدانان جوان و موفق به شمار
میرفت ، همه میگفتند که در دفتر
کارش به او خیلی اهمیت و احترام
قابل استند ، ارتقای او در
سلکس آرام و موقعا به بیتر من
رفت ، انمان میتوانست بسجد که
معاشرا و بعد از میری شدن با نرته
سال بجز قدر حواهد بود و افعال
او تا آن وقت ، چند ساله صند بدو
چی گونه با ناز و نعمت بسرور
سیافتند

مرد دومی نیز عاشق الیزابت بود ،
اما در هنگام رویه رو شدن با
الیزابت ، لگت زبان به وی دست
میداد و اگر با او هم صحبت میکردید
از حالت سرخ میشد ، او را
عقب عینک های خود به صورت
جدي ، الیزابت را میگریست .
خیلی واضح و سنجیده نوازیست
این ازدواج را مطرح میکرد
مادر الیزابت میگفت :

د دیگر انتظار میکنند و باید تصمیم
میگرفته ، مادرش او را آرام نمیکند ،
شست ، او باید از آن دو مرد ، یکی
را انتخاب مینمود ، آن دو مرد ،
اساسا با هم فرق زیاد داشتند .
مرد نخست شاید هنوز به مرحله
مردانه گی نرسیده بود ، در حالی
که یک سال از الیزابت ، کوچکتر
هم بود . ناض (تیور) بسود .
او بیست و یک سال داشت و دختر
بیست و دو سال . . . هر چند که یک
جوان زیبا و دست داشتنی بود .
اما خیلی بصرفته و خجالتی که در
هر فرصت ، دست و پای خود را گم
میکرد ، اگر کسی با او صحبت میکرد ،
ناگهان از خجالت سرخ میشد .
انسان به ساده گی میتوانست
ببیند که این جوان تا دو گوش
در عشق (الیزابت) غرق بوده و

د دختر با سخ میداد :
- به خاطر که (تیور) صد
بار بیشتر خوش می آید ، او را به
اندازه بی دوست دارم که فکر
میکنم مادرش استم ، او تاکنون
موضوع را برای من روشن نساخته
است .

- تو باید با او مذاکره نمایی .
- تو او را خوب میشناسی ، اگر
بخواهم که به عشق خود اشتراک
کند ، از نزد می بیزد و بعد بیک
دسته گل بزرگ برایم میفرستد و به
این صورت از عشق خود حرف می
زند .
- خوب ، اگر این قدر احمق

است، باید با قسمت خود بسازد.
 من به تویک هفته، دیگر وقت
 میدهم تا تصمیم را بگیري، افزونتر
 از این، دیگر انتظار نمیکنم، دیگر
 کافیست. . . .

الیزابت يك هفته انتظار نكشید
 بل خواست همان روز موضوع را يك
 طرفه کند و سوال حل شود، زیرا
 خودش هم دیگر حوصله نداشت.
 پس از چاشت همان روز (تیبور)
 دوباره سراغش را گم کرده بود و
 با نگاه های مضطرب و نا آرام -
 اطرافش را میگردید، الیزابت
 تصمیم گرفته بود که سوال عشق و
 ازدواج را صراحت کند و از لایه لای
 این گفتگو نتیجه حاصل را هر چه
 که بود، بگیرد، بنابراین با لحن
 خدی بر رسید:

- (تیبور) به من بگوید چرا
 ازدواج نمیکنید؟
 مرد جوان تا بناگوش من برگردید
 بیانه های درد ستش را نیدوان را
 بر خایش گذاشت و بالکت زسان و
 سال لوزان با صبح داد:
 - برای این که . . . برای این
 که من . . . که من خیلی عاشق
 هستم.
 - او (. . .) کی راد و مست
 آرند؟
 جوان در حالیکه خیلی دست و
 پاچه نده بود، از خایش بلند
 شده، گفت:
 - سرانجام . . . يك روز او را
 خواهید شناخت . . . آن گامی دون
 حد حافظی، با شتاب از اتاق
 خارج گردید و اورفت . . . اما پیش
 از چاشت روز دیگر، برای او يك
 کتاب فرستاد که يك زمان انگلیسی
 بود . . . الیزابت کتاب را با بسی
 اعتنائی در العاری کتاب ها گذا -
 نت و با قهر و خشم بی نظیری که
 حکایت از ما یوس امیکرد، از -
 چشمانش میدرخشید با خود فکر کرد:
 ((اوبه جای این که عشق خود
 را به من اعتراف نماید به من کتاب
 میفرستد، حتی به این صورت نیز
 نمیشود يك کلمه از زبان او را آورد))
 آن گاه نزد مادر خود شتافت و سا
 ملال خاطر به او گفت:
 - مادر! من تصمیم خود را گرفتم
 من زن (گیزا) میشوم او را برای ناچار
 شب، دعوت کن . . . من به او قول
 ازدواج میدهم . . .

XXX
 . . . این ازدواج خیلی
 سعادت نمیدانه بود، در سال اول
 زناشویی، صاحب يك دختری

شیرین شدند که اسم او را (ایوا)
 گذاشتند، آنان با خوشبختی در
 کار هم زنده می کردند . . .
 منزل شان فوق العاده منظم و سا
 صلیقه بود، در بین این زوج که
 بیست و سه سال با هم به سر بردند
 کوچکترین سایه کدورتی رونما
 نگردید و هیچگونه کلمات مناخره
 آمیز بین شان رد و بدل نشد.
 بعد از بیست و سه سال ازدواج
 شوهرش که اکنون صبور بر حسته
 دیوان عالی محاکمات بود مس
 با بیست يك عمل جنسی جراحی را
 بگذراند و سر ازین که عطیات مور -
 فغانه به پایان رسید او در جبار
 بیماری (تروموز) گردید و مرد . . .
 الیزابت از این مرگ نا به هنگام
 شوهر فادارش، خیلی متاثر شد و
 بیانیچه شایسته او بود شوگوار
 نمود از هم اوصیج تا نام میگردید
 یگانه تعلق او دخترش بود که
 شهادت فوق العاده بی بهر رثر
 داشت و همچنان ظریف و مریا بود
 و قتیکه چند ماه بعد از مرگ شو
 هرش در بین کتاب های خود به
 جستجو مشغول بود يك روز مان
 قدیمی انگلیسی به دست افتاد
 که ناگهان آن را شناخت . . . این
 کتاب هدیه (تیبور) بود که
 بیست و یک سال پیش، آن را بر او
 پیش فرستاده بود، الیزابت
 در حالیکه کتاب را به دست داد -
 نت، به ذکر عمیق فرورفت، او
 ((تیبور)) را پس از آن دوسه بار
 مرسری دیده بود، ((تیبور))
 بالایی گشت از خود مصروف و کمتر
 به شعری آمد، دیگر هیچوقت
 با او تماس نگرفته بود . . . الیزا -
 بت در حالیکه تیسری برایش -
 نقش بسته بود، با خود فکر کرد:
 - ((در حقیقت او راد و مست
 میداشتم)) آن گاه خود را مشغول
 مطالعه کتاب نمود، بعد از مرور
 دوسه صفحه ناگهان از بین کتاب
 يك مکتوب بیرون افتاد که به نام
 او نوشته شده بود، با تعجب
 آن را باز کرد، در نامه ((تیبور))
 به عشق خود اعتراف کرده و از او
 خواستگاری نموده بود، در اخیر
 نامه چنین نوشته بود:
 ((. . . اگر من اشتباه میکنم و
 شما مرد دیگری راد و مست دارم
 در آن صورت حاضر انتظار بکنم
 این انتظار هر قدر طول بکشد،
 من خسته نخواهم شد، حتی تا
 پایان عمر، در آینده قلب دیگر
 هیچ چیزی بازتاب نخواهد

داشت جز موهایی نضواری رنگه
 چشمان آبی، اندام باریک و -
 خترانه و دستهای ظریف و قشنگ
 شما، این تصویر برای ابد در قلب
 من باقی خواهد ماند و اگر شما بعد
 از بیست سال یا چهل سال هم مرا
 ببخواید، باز هم من در انتظار
 شما خواهم بود فقط يك حرف شما
 کافیست. . . .))

الیزابت وقایق زیادی را صبح
 به این راه محیب قسمت و سر نوشت
 فکر کرد، آن وقت در جستجوی
 راد رس (تیبور) افتاد و بعد از آن که
 آن را یافت، مقدمه این چند واژه را
 به وی نوشت:
 ((من شما هستم و به شما احتیاج
 دارم . . . الیزابت))

پس از آن روز (تیبور) بیست
 بود ایست آمد، او دیگر آن جوان
 در حالتی وریا نبود، بل يك مرد
 چهل و چهار ساله و متین و خیلی
 قشنگ با حرکات سرشار از زنده می
 پوست نضواری رنگه افتاب سوخته
 و اندام باریک در مقابل او ظاهر
 گردید.
 آنان هیچ کلمه بی از گذشت
 یاد نکردند، الیزابت در حالت
 میکشید که اعتراف کند در آن وقت
 کتاب هدیه او را حتی باز هم نگذره
 بود . . . مرد نیز از یاد او بی
 سال های سپری شده و خاطرات
 گذشته خود داری کرد، از آن روز
 به بعد تیبور، هفته بی يك بار
 به بود ایست می آمد، هنگامیکه
 خزان فرار مید، آنان به تیاثر،
 سینما و کسرت می رفتند . . . انسان
 همواره هر سه آن ها را با هم يك
 حامد مید.
 ((الیزابت، دخترش و تیبور)) . . .
 يك روز (تیبور) به الیزابت
 گفت که:
 ((میخواهم چند دقیقه تنها
 باشم صحبت تمام . . .))

قلب الیزابت از هیجان زیاد
 به تپش درآمد او همان لحظه
 تصمیم گرفت که این بارید و ن توقف
 درخواست او را بپذیرد . . . سر
 انجام می توانست زن مردی شود
 که او را از صمیم قلب دوست
 میداشت، هنگامیکه تنها نشد،
 در حالیکه مرد در ستان او را گرفت
 با ملایمت گفت:
 ((من میخواهم يك موضوع
 مهم را با شما در میان بگذارم . . .
 من عاشق دختر شما هستم و مس
 خواهم با او ازدواج کنم . . . او
 نیز مراد و مست میدارد، در راه

تفاوت من و سال نیز با هم به
 توافق رسیده ایم، امیدوارم که
 شما با این وصلت، رضایت داشته
 باشد. . . .))

از لحظه اول تمام اشیا بر روبر
 چشمان الیزابت به چرخ درآمد و
 نزدیک بود تعادل خود را از -
 دست بدهد، از این که سر -
 نوشت یکبار دیگر او چنین با وی
 بی نمود، بود، خیلی متاثر شد.
 اما به زودی جلوا احساسات خود
 را گرفت . . . بدون کدام حرمان
 جای خود بلند شد و نامه بی را که
 (تیبور) چندین سال پیش بر او
 پیش نوشته بود و هنوز آن را در روک
 سیز تحریر خود با احتیاط نگاه مید -
 اشت، آورد و به دستش داد . . .
 گفت:
 ((آخرین مطروحه نامه را شما
 او را بلند بخوانید . . .))
 مرد آن را با آواز بلند خواند
 و در حالیکه با سر خود اشاره مثبت
 میداد، اظهار کرد:
 - بلی همین تیاثر است، موهایی
 نضواری رنگه، چشمان آبی رنگه
 اندام باریک و خترانه و دست
 های ظریف و قشنگ . . . این به
 کلی صفات ((ایوا)) است . . .
 ((ایوا)) امروز همچنان زیبا
 است که شما در آن وقت بودید.
 من عاشق دیوانه و از این تصویر
 در خترانه استم و تا به امروز به او -
 وفادار مانده ام شما با او در مساره
 به من مراجعه میکنید، صیف مید
 چی میگویم.
 الیزابت سکوت کرد، در حالیکه
 داشت در چشمانش حلقه زده بود
 با صبح داد:
 ((من شما را خیلی دوست
 میداشتم تیبور . . .))
 احساسی که من نسبت به شما
 داشتم، بیشتر احساس مادری بود
 شما آن قدر در حالتی و مریفتید
 بودید و به کمک احتیاج داشتید
 که انسان مجبور بود شما را دست
 داشته باشد و در عمق روح خود
 به شما مانند پدر خود نگاه میکردم
 و اینک می بینم که سر نوشت نیز
 چیز دیگری نمیخواهد، من ((ایوا))
 را برستش میکنم، و برای او نیز
 چنین احساس دارم، هر چه با هم
 خوشبخت باشید . . .
 آن گاه دست خود را بالای دست
 او گذاشته، گفت:
 صرف ((عاشقان وفادار)) -
 پیدا نمیشوند، بل ((مادران فدا
 کار)) نیز وجود دارند . . .

ازایبجا

ازایبجا

ابوعلی سینای بدخشی انقلاب در عطریات

رستورانی یا پنجمین هزار گونه غذا

آمرستوران تومغناکای که رستورانش زینوسف چند ساختمان و در چار هکتار زمین در نزدیکی یکی از میدانهای هوایی بانکوک به نام د ونهونیک موقعیت دارد میخوردند بالایی نویسنده کتاب ریکارد های (Guinness) اعتراض میکرد. نو - پسندیدند یاد شد به وجود آن که رستوران نامبرد مرا از جمله بزرگترین بهترین رستوران هادرجهان خوانده، ولی صرف نم هکتار از زمینی را که رستوران در آن واقع است کم گفته و از پارک برای جا بجا شدن ۱۶۰ متری یاد آوری نمود ما ست در رستوران، هزارها پیش خدمت بابت های تأیید ار، برای همما - نداری در حرکتند، معمانان غذا و نوشابه های مورد نظر خود را از راه بلندگو فرمایش داد که در کامپیوتر ثبت و به زودترین وقت حاضر میگردد، مینوی رستوران - پنج هزار نوع غذا تقدیم مینماید.



ها و حفریات موجود بود اند - به گونه مثال آرایش سرزبان باگسل هایبکه به صورت دقیق بوی خوش نپرداشته اند، قابل دقت است. واژه پرفوم (Par Fum) اساس لاتینی داشته و از اصطلاح پرفوم (Par Fumum) بوجود آمده، که به معنی قریب بوی خوش به خدایان از طریق دود کردن نباتات، زنده جانها بقیه در صفحه (۱۰۱)

با بد ریاره ی عطریات را می توانیم با جمله ای آشنایی بیافانیم یعنی در روع باستان ... شاید چنین آغازی که سنتشکاف دقیق نباشد، زیاد رجامه ای اشتراکی اولیه انسان به خوشبویی توجه میکرد. گویمای گفته، ما نقش های نخستینی اند که ده ها هزار سال پیش در شماره



جایزه راستگویی

بگویند، حتی ناسزا - من نمی توانستم و نمی توانم جز راست بگویم، در خانواده ام به من آموخته اند که دروغ بد است. من جز راستگویی نمی دانم (۰۰۰) بدین سان که این ((روستازاده احمد)) - از دید صمیمی تر - یارانش در تیم - برنده جایزه بزرگ فیفا شد، او تصمیم داد، که با این پول یک فروشگاه ورزشی بخرد و هر سال با سود آن، به هنگام جشنهای کرمس، بچه های تعهد ست بی یاور را به باشگاهش دعوت کند و از آنها بخواهد برای به عمل آورد.

جایزه فیفا در سال ۱۹۸۲ به تیم اسکاتلندی دادند. تا پیشند تعلق گرفته بود.

قطعا وارد دروازه تیمش شده با مهارت و ظرافت خاصی، توپ را با دست از کنار دروازه گذراند، کار او چنان هنرمندانه بود که در اوضاع متوجه نشد و فقط اعلام گلز کرد. گلنی ها که جملگی در این گونه ظریف کاریها استاد اند (بعد از اعتراض کردند، داور نیز بازنمسی رفت اما سرانجام در برابر اصرار آنان، آوردن توپ را فرمودند و واقعیت را از او جویا شد.

((... چون اصلا بلد نیستیم دروغ بگویم، بی درنگ حقیقت را گفتیم...)) همه به او اعتراض کردند (همبازی ها و بسیاری از طرفداران تیم ورد برمن.

((... بگذارد هر چه می خواهند

جایزه نخست فد را سهون بین - المللی فوتبال (فیفا) در سال ۱۹۸۹ به فرانک آوردن توپ از تیم الملی (ورد برمن)) تعلق گرفت. فیفا این جایزه ۵۰۰۰۰ فرانکی (فرانک سوئیس) را از سال ۱۹۸۲ برای بازیگران و تیمهای کماخلاق ورزشی را در میدانهای مسابقه زهر یا نمی گذارند، منظور کرده است. در واقع این پول، ((جام اخلاقی)) است که نصیب ((جوانمردان)) می شود.

آوردن توپ در درجهان بدیدار کان - ورد برمن، از سابقه های فوتبال قهرمانی باشگاه های الملی فد رال بودند سلیگا - مرتکب خطای پنهانی شد، او روی یکی از هجوم های گلن، در شرایطی که توپ



بدون دروغ

ترجمه از رها تاپ

زنده‌گی همیشه بود؟

هر د روغ ' خود ميتواند به مشابه ' موفقيتي براي عرض اندان نمايد ' بد بين معنی که :

هر که با حقيقت گويي ها ي خود . خوب به جلو برود . همیشه به در روگويي خواهد برد اخست و اين کار غالباً آسان وسهل نيز است . اما هر گاه افشاگر د ' بهه د شوا رهايي رويه رو خواهد شد . در روگويي رابطه انسان رادر - مقايسه با اين نظمي فرا موشكاري ويايي وفايي به عهد و پيمان زياد تر مگ روستا نر ميمازد ' مانا كسون نياموخته ام که در برابر د روغ ' چي واكشي از خود نشان دهيم از هر د روگوي انتظار هرگونه زشتي بقيه در صفحه (۱۶)

د دست آورده است . اما وي قواعد ضيقي را جلو ما قرار ميدهد . چنان چه اگر کسی اين پرسش را که ((حال شما چطور است ؟)) فقط با ((تشکر)) ويا ((خوب)) پاسخ دهد ' ميتواند د روغ محتمل باشد . پس ما هوشيارانه و آگاهانه به همد يگر د روغ ميگويم تا از شناختن د هگي كار ه گيري مفروضه فروش و بالا بردن نرخ خود به خاطر قرار داشتن در مرکز توجه ديگران ' دور ي جسته باشيم و در فرجا

ميز تقايي مصروف كار بد مشد ه از آب به در يي آيد . قهرمان جوانان در كشتي گيري در چار د . سا لگي فقط كاند يد در كسي از سا بقات بود . و من ' و سر انجام سيروسياحت دور د نيايي وي نيز جز سفر كوتاهي در داخل كشور چيز دي گري نيوده است .

درين جا ياكسي سروكار دريم كه عاد تا غالباً به د روغ گويي ميبرد از د . اين موضوع ما را تكان داده و بيدار ميمازد . پس از اين به همچو قصه هاي همچنان انگيز فقط با نر يي گوش گوش فرا خوا - هم داد چه يك پنجم آنچه ميگويد قرين به حقيقت است و من ولي در واقعيت ' حاد ته زشتي اتفاق نيفتاده . خوب ' او بيشتر مانه مبالغه نموده است . اما در اين ميان كسي از وي متضرر نگرد يد . و از كسي ' چيزي را به يغما نبرد . است ' هر يك ما ' جاي نيز به مبالغه برداخته ام چه با مبالغه خوشايند تراست . حتى (فرويد) يك قرن پيش ادا نما نموده كه : هيك اندازه كم جنون در انسانها عادي است)) محققين انگليسي به اين نظرند كه در حدود ۲۰۰ د روغ در روز معمولي به شماري آيد . د اكتر جان نيكولسون دانشمند دانشگاه لندن از پژوهش هلسي بي كه نموده نتيجه ياد شده رابته

چرا بدون دروغ نمیتوان زیست ؟
بدون عکاس مشهوریست . . .
دوستم در همین زودی هانمانیبه
هي سازمان بزرگ تجارتي را براي تمام کشور عهده دار ميگردد . . .
در چهارده ساله هي قهرمان جوانان در كشتي گيري بودم . . .
در هيچده ساله هي سيروسياحت گز د اگرد جهان رابست سر گذاشته ام ' چي شخص جالبسي ؟ قسمت پنج تن را در ريزاكت و تجربه نصيب شده است . از فابيل نامد ا روخويي است . همچنان اندام متناسب ' سيورتي و دل - پسندي داشته . فعال ' شوخ ظريف و سخني نيز ميماشد . در اطراف واكاف همچو آتاي با صفات عالي به ندرت ديده ميشود . افتخار آشنائي و يواداريم اما پس از آن اتفاق مي افتد . او افشا ميشود . بكار د و بار بيشتر افشا ميشود :

آن بدر كه عكاس مشهوریست ' در صحبت با يكي از آشنايان ناگهان به نقش مشهوري مبدل ميگردد . (مهم نيست ' هر د و تقریباً در عين موقف قرار دارند) . آن دوست فقط يك قصاب ساده د در فروشگا - هي كه چندي پيش در آن جا عقب



آنجا که ما زیسته ایم فقط موسیقی و آواز بود



و در هیچ که روی صفحه تلویزیون
پایست یا اگر هست، در هر دو
سال یک بار...
مانند هر پیشگام، نخست
در باره استاد او پرسیدم، زیرا
میگفتم میاد که گل خود رو باشد
وی استادی داشت و نزد کسی
زانو زده بود شاید (گتر) گذاشته
بود و (بازر) به دست
بسته بود و استاد او، هماهنگه
(کاکاپین) بود کسی که در وقت
خود خوب درخشید، و برای هنر
موسیقی زحمت کثیف مدت چهل
سال در بخش موسیقی خدمت
کرد و افتخارات زیادی از خارج
و داخل کشور کاپی کرد.

از سلطان هماهنگه میپرسم:
X چرا روی صفحه تلویزیون
نیده نمیشود؟
... نمیدانم این را -
باید از مسئولان موسیقی
تلویزیون پرسید، ولی سیاست
از دستمان که در حداقل خوشی
شان از مایه میکند.
X پس چند بار چه آهنگه
در رادیو تلویزیون دارید؟
- در تلویزیون ۱۶ بار چه
دارم که ۶ بار چه نشر نشده
و از سرنوشت شباتی آگاه
ندانم.
X در عروس ها بیشتر کند
آهنگه ها را از شما میخواهند

او زاده خرابات است.
با خراباتیان زیسته و از همان
روزهای نخست، چشمانش
بر روی آلات موسیقی لغزید.
و نوای روان سخن موسیقی هر لحظه
در گوش هایش طنین افکند.
و تارو بود وجودش را به ارتعاش
آورده است، موسیقی مانند
خون در رگهای جانش دوید
و همه زنده کن او موسیقی شده
است...
لذا نخست در برنامه های
عنری مکتب خود حصه گرفت
و پس دست همکاری او به مکتب
دیگری نیز دراز شد. در همان
آغاز مصاحبه از خرابیات سخن
راند و گفت:
- آن جا که ما زیسته ایم،
فقط موسیقی و آواز بوده است.
و این خراباتی و خرابیات نشین
(سلطان هماهنگه) آواز خوان
خوب صد ایست که همیشه محافل
عروس دوستان را گرم میبخشد

تا برایشان بخوانید؟
- همیشه آهنگه های که توسط
کاکاپ حاجی هماهنگه خوانده
شده بود.
X در محافل که شما میخوانید،
اگر جنس زمخت زیاد باشد،
بدرتر میخوانید و با جنس لطیف؟
- شما به تارهای قلبم
انگشت گذاشتید، معلوم دار
و فتن که جنس لطیف بیشتر باشد.
خوبتر و با احساس تر و سوز تر
میخوانم.
X به نظر شما آواز خوان
شدن آسان است؟
- نه، آسان به هیچ وجه
نیست، ولی ما خود موسیقی
را آسان جلوه دادیم، هم تصنیف
ساختیم، هم کمپوز کردیم و هم
خواندیم.
X پس درباره دست یافتن
به شهرت چی میگویید؟
- به آن میشود هم آسان
و هم مشکل دست یافت، و فتن
عمرش چند آواز خوان محدود
روی صفحه تلویزیون دیده شوند
ولی آهنگه های شماری در هر دو
سال یک بار نشر شود، معلوم دار
که به شهرت رسیدن برای کسانی
که از یاد کردن نام آن ها
میگردیم، آسان و برای شماری
چون من دشوار است.
X جن گونه یک هنرمند باعث

میشود تا موسیقی را به ابتدال
بکشاند؟
- همان سخن بیشتر را تکرار
میکم که وقتی هنرمند گل خود رو
باشد، خود تصنیف بسازد، خود
کمپوزیتور باشد، صبح بسازد
و شب خودش بخواند، معلوم دار
که موسیقی به ابتدال کشانده
میشود و ویژه اگر آواز خوان
خود خداهن، کاپی خوانی و تقلید
از آواز دیگران را نیز منحصر
چاشنی به سخنان بالا بفرزاید.
X آیا در موسیقی ما ابتدال
وجود دارد؟
- یا تا سف که در موسیقی
ما ابتدال وجود دارد و این بیشتر
توسط آنانی که قدرت تصنیف
موسیقی خوب را از موسیقی بد
ندارند، رواج داده میشود.
X پس راه بیرون رفتن از این
برایم کدام است؟
- ایجاد کورس های موسیقی
در سطح عامه و شاخص ساختن
مصنوعی تحت عنوان موسیقی
در همه مکتب یا تا سف که در این
اواخر برای عبود و انکشاف مو-
سیقی، کمتر کار صورت گرفته است.
آهنگه های اصیل فولکلوریک
انفان در کشورهای همسایه،
جان میباید. بالای آن ها کار
میشود و به بهترین وجه اجرا
میکردند، به گونه مثال آهنگه
(مرغ لکم) از اسمعیل چار بکارس

گفتگوی با سلطان هماهنگه

که در ایران با زیست خاص هنری
(من آمده ام) اجرا میگردد که
آهنگه سال میشود و همین
آهنگه در هند توسط دست
اندر کاران موسیقی با نیهای
ویژه بی به نام (دل کویا کویا)
اجرا میشود در حالیکه این
افتخارات را باید هنرمندان
خود ما داشته اند.
ما به نام ریاست موسیقی
بود چه پرسونل دارم و تا تا سف
که در فنا بخشیدن وزن
نگهداشتن و ارتقای موسیقی
فولکلوریک افغانی تاکنون
گامی برنداشته اند.
در بخش موسیقی فولکلوریک
حاجی هماهنگه زیاد زحمت
کشیده و ابتکاراتی هم کرده
است، ولی چون قدر نگردید
و تشویق نشد، اکنون در کانداری
میکند.
X کدام عناصریک آهنگه
خوب را میسازد؟
- ابتکار، هم موسیقی،
حجره مستعد و تصنیف خوب.
X و سرانجام، حرف آخرتان
چیست؟
- حرف آخر من گله از شما
زورنالیست ها است چه با هنر
ندان خرابیات، نه تلویزیون
همکاری دارد نه اتحادیه
هنرمندان و نه کسی غرض
مصاحبه نزد ما می آید...

زباله سالم سرو له پوره جهونده .
 د سالم کورنيزو له د ورو له سره ي
 نه دي ، په لړه ساتنه کې سره
 پراته يو . زونيز شاورخانو لاره
 او لوي کلي هم شته . نوم ي ټاټوبي
 چې په بزرگانو ي او له لري له
 زياتي ليدل کېږي . ليدل کلاښ
 هم شته چې په دې کلاښو کس
 اکوزمېدل اړونځي ، ماڼه ي .
 نور ي کلاښ پورته سرو تړه ي
 برېښي دي ، د ورو له سره نه دي ،
 د دې عاڼي پ اوبه ي هرا پورته
 ده . دې ټاټوبه او کلاښو د دې
 علاقي په ښايسته کي پوره انسر
 کړي دي . لسني خلک د پانورتر
 مخ پانجې لري . چې په اوبه کي
 خلک د زبون سپوري لاندې کښي
 او د اوبه ي د تارو له سره د زونه
 عا ټوبه پاناکوي . د لويو کلاښو
 منځي چې په زښتله اوسېږي او هر
 لري ، د دوي د کورونځي ته لوي
 لور چنارونه ولاړ دي ، چې پخ
 او لکني سعید پورته دي ، د دې عاڼي
 خلک د اوبه ي په موسم کي ارام
 کوي . د هري پاندي منځي تعد ورو
 سپورته چې د دې پور شکل لري .



ولسم اووهلته دي ، ناسته ولاړ ونږله
 ده زه او ((سالم)) سرو همبولس
 يو . سالم له پورته جوان دي .
 پرا پوره ونه لري له پوره . ښه خوږي
 خښتې دي . ښه جواني خدل اي
 ورکړه په په کلي کورکي په سخني
 لروهي مارشهورتي ژوند دي هم
 پد نه دي ، هغه اوبه ي ښه ده .
 له سرو سلنه يال انسان دي د کور
 د روازي دي د خپلوانو دستانسو
 په مخ خلاصه ده . او د پوره پس
 سلنيزه هميشه نوزده ، او پلا ر
 دي ورته پوره واک اختيار وکړس
 دي . هېڅ کله دي چاته رڼو لږي
 نه دي ترېکړي ، پوره په زباښه
 دي خوښه ده ، علاوه په دې جسه
 ونې دي ښه سپوري لري ، شا و
 خواته دي وپاله جوړه کړي ده او
 د پوره هميشه ارياشي دي ، د دې
 شاورخو ي ښايسته گلان کولسي
 دي . مانيزکولې هم کول دي .
 چې لمر ليدنه و نه تړي نشي ، نو
 د دې خولې هم خندا ته خلاصه
 شي او سالم په شان خلکو ته
 خاندني . د پوره دي د کورن خورواڼو
 پښه لري جوړه کړه په دې ي
 پښه لري جوړه کړه په دې ي

لورکي سيد احمد الله حسيني

د ورو له سره

د کلي زياته بيل ، بيل ساتيږه
 لري چې د ورو په ښاخوکي د ورو
 پور د پاره راټوکولې اچولې دي
 اوځيل ماشومان په کي د ارام
 پستو ته سپاري . په دې وروکي د هر
 چا خپل و خپل خاڼونه معلوم
 دي ، هېڅوک د چا په عاڼي نورې
 نه لري . د دې پور اخيرته هرچا
 اخرونه دي ورته جوړ کړي دي .
 او زانه ورته په کي اچوي ، د چا
 چې توان زيات دي ، پور جوړه
 په هم ساتلي دي ، او زيات
 پاملرنه ورته کوي ، چې د زوني
 موسم کي زونه ((لاندې)) وکړي
 او زوي پورې اوسه تير کړي ، ښه
 هره د پوره کي جوانان سپين پوځي
 سپين سوري ، تير سوري ، پخپلس
 چينگي ، لږي ، پولي ، ناسي دي ، په
 دي د پور پانورکي زيات مسميت
 ليدل کېږي او ښه پورته زياته
 ده ، او هېڅ راز عيښ په کي نشته
 د دې عاڼي خلک ازان دي ، او
 ازان مجلونه کوي ، کله پخت
 چا دغوا په برخه کي مېلغ ته
 راوليږي چې پاره او پلازسي
 غوا ښه ده له پورې شپي کوي .
 بل په تير کي چې پلاښ دغوا په
 اخير سوري تيروي دي ، شپي دي
 نه کوي ، وگوانه عاڼي شپي ده ،
 وا ښه هم وياندې زيات دي .
 د لکه مجلونه ولسي شکل لري .
 او د ولس په ورو ، د سوري خورې
 کوي ، بل سپين زيرکي مېلغ ته
 شو او ورته وي ويل : هريښه
 قسمت خوږ ل کيږي خوږه په
 کړي ، بله په واځلي . خوږه خپل
 ترکاږي صفت کوي ، چې زياتو
 کاږي ښه زانلي ده ، خوږک وايښ
 زبا د هغه زانو پاليز سم زانلسن
 دي ، خوږه نه لري ، هرڅوک د
 خپل ، خپل ښي صفت کوي او

خپله خوراي ساتي . نومه چس
 توروته واچول شي د هر چس
 لروهي د پورې ته راځي ، او پور
 پوي د پورې خوري . پور ښه
 سته . سل زياته ده ، پښي
 چې د وروې د تارو نه راځي ، پښي
 او پورکي پورې پورته راوړي ، اوښه
 نظر شي راښي ، پښي شپي ي
 خپلو لوبو ته راځي وگوره ، اچس
 پلا ښه خټکه ښايسته سوري ، سوري
 لروهي په کي دي دې ، اوسه
 عرس ته هم کښيږي ، چس
 سمه په پخه کړي ، خوږه ده ،
 هرڅوک تر خپلې وښي سوري
 پور دي . د دغه عاڼي خلک د
 مها رنه چې د پورته راويښ
 د مار پکر تر لمر غره ، پوري په
 د پورکي همدجال وي ، نارښه
 جوانان ، پښي ، سپينه ورښه
 د زونو د پاره پورته شي ، او
 خا ښت مجال خپل لور
 پورته واښه راوړي ، اوښه
 خپل خاڼونه په ساتنه او زونښه
 کوي اوبه زونښه ساتنکي پوره
 ماورې ، کله چې دي د پورته
 سلنه عاڼي معلوم دي ، د کلي
 مشران وروسته ناست وي ، او دوي
 په شريکه په خلاصه پنده ورته
 لري . اوښه قد رغوت وروسته
 مېله خوښحال رخصتوي ، د دې
 پانور د خلکو خوښه د راندې ده ،
 اوښه لور د ورو ، د سوري پور پانور
 دي . هېڅوک د چا فصل پېدا په
 نه خوروي . د چارو په پېدا په
 وهل کېږي هېڅوک د چا په مال
 تيري نه کوي . د شاورخو له
 پورې وهل خوږ لري ، هرڅوک

د دې ولسي ورو پانور او احترام
 دي کوي او هغه څه چې د ولس د
 مشرانو له خوا منع شوي ، که پښي
 لغت وښي د چس په وروکولې کول
 چل کېږي ، خو د عاڼي خوږه
 سره مخه وښوله شي . جوانان
 سپين دي پورې د پورې نه بل
 دي ته پورې راټکه کوي ، او د ا
 پور او راټکه ورو او خپل اوښو
 او خوري . هېڅوک د چا د ټکه
 او راټکه نه مانع کېږي . کله کله
 عيښ سپين سوري پښي او سپين
 لروهي د چا لور وښي صفت را
 راځي . او ورته د سم کورس
 جوان لږه کوي . اوله ي پاره اوښه
 که د پلاښ لور پلاښ لري ، ته
 ورکي سرو جوړه دي . د ورو ته
 خد اي ښه ښايسته وروکي دي ،
 د ورو پاره هري اوبه زونښه
 لري او پورې پانور پورته چکه نه
 دي ، اکثر خپلې ، خښي د هدي
 مجلونه محمول وي ، چې اخر
 رښتانه وښي . په اوبه کي د دې
 د پور کلاښو تويخ ناسته پلاښ
 د پيل ته کي نه وي ، او پانورته
 چوند او کيف لري . ماښيښ
 چا پوره رڼو ل شي او لري ، زنگه
 چا پيگونه په پتو سوري چس
 پانورته د ستارو لورې اچول
 شوي وي هره پوره پېدا په د مور
 او پلاښ اوځيلانو پورته د دې .
 په دې د پورکي د چا عاڼي
 وخت او پورکي وي ، هرڅوک
 کورښ کوي چې زما چاڼي مجلس
 ته په ښه توگه وروښي ، خښ پښي
 د اوښي کوي چې پياڼي ، چا پيگ
 منظمي وي . د ستارو لورته چس
 کم نه وي . عيښ عيښ لاره چاڼو
 کي لاجي هم واچوي چس
 خوښي تر پوره حد شي . خو
 نا او پورخوږه نه ده ليدل لوراي
 زه هميشه د سالم دي د پورې ته

خپري د پورې ښايسته خورواڼي
 زيات کړي دي . خپله هم د پورې
 منو خاڼو دي او اکثر کارونښه
 په خپله کوي . لنډه دي ، اچس
 هرته وښايښه هم د سالم په
 برخه کي کم وي . په کورکي کي
 نور خلک هم صفت کوي او پښه
 له پورې صفتو نو اړوي . د ولس
 په صفت نه م پورې اوبه پانور
 د خپلې خښي نه پورته وايښ ،
 معلومه خپره ده ، چې خوږه چس
 د سوري مخالف رياتو دي نو پورته
 د هغه د پور او پښه په نصا و
 کول شي . سالم په کلي کي د
 هرچا سرو مرسته کوي . د هرچا
 م پي او زونډي پورې سامان
 موي . هېچا ته د پور وروکولې
 نه کوي او لور خپلا لري .
 شجاعت دي رياتو پخپل لاس
 عا هرچا ته اړ دي . څه عيښ
 چې په لاس کي وي چانه عا ښه
 د رڼوي . د دې کي پورته دي پور
 کي چې د ده کي پورته دي پور
 سپين سره اښي دي د پور په
 سر د مطالسي خو کلا پورته پراته
 دي ورځي د وروکولې وروکولې
 شي هميشه په مطالسه پورته
 وي . کله چې د ولس عا د پورې
 ته ورځي او د خپرو او پخت
 مجلس خوږ شي پښه معلوم او
 سوري اړکي ، د مجلس خلکو ته
 په خپلو خپرو پوره ناسته وروکولې
 شي . په پخت کي عا په پخته
 نه کوي او د پيل خپري ته پور
 خوږ ښي . په د لاس وروکولې پور
 لاس لري ، د پورې منظمي او اوسن
 لال خاڼو د پورې وروکولې رښه
 جوړه په سالم پورې اوبه لري .

پانور په (۱۰) مخ کي

از کتاب (نظرات زیبایی شناسی
فلسفی قرن ۲۰ هجری) اثر
رابند راناک تاکور

زیبایی

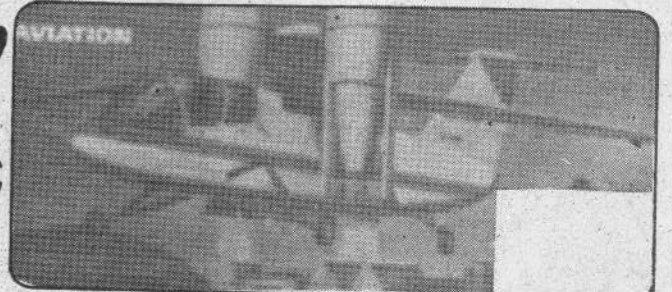
توجه: استدلاله عدم

مذ هیا از قدیم بهرانش را به
خوشترن داری دعوت میکند و
انجام بلاغی و شرط اصول بر هفت
گرا میطلبند ، بسیاری هابه ایست
که فقیده اند که این شواراست .
کمال ، خیلی د شوره ، تنها در
پیدا آر آنان قوی الاراده و سناک
تربیه انسان امیال ، کلام زیباست
که به نرس میخورک . از این شیوه
تمتوان برای تکامل حسن زیبایی
شناسی سود برد ، زیرا که هنر
ان بیات و نقاشی نزد آن مردود
است .

شکی نیست که انکشاف حسن
زیبایی شناسی ، شرط جدا ایست
باید بر تربیه شخصیت هم آهنگ
از نورمال و تعداد ل است . زیبایی
یک چیز ضروریست و درستی با آن
نیز کار سهل و ساده می نیست .
بدانگونه که بزرگتر مرق میزند
شخص میزند ، گیاهان هرگز رادور
میانگند ، زمین ریاضت میبازد .
تا با رفتن و بر حاصلش کند ، حسن زیبایی
نیز ، با یک چنین د شواری بس
در دست می آید .

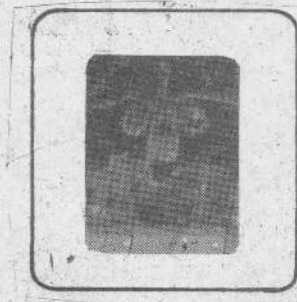
در راه حصول زیبایی میتوان به
ساده کنی همراه شد ، کسی که
میشوهد به حد کمال خود در سازد ،
موانع را از سر راه خود دور سازد ،
خود داری خیلی د صیانت نفس را بیاورد .
این راه خیلی د شوار و طاققت فرجه
ساست ، اما حصول حسن زیبایی
شناسی ، ارزنده و درخور قویانی و
ند آگاریست .

از چهار گوشه جهان



طیاره‌های عمودپرواز

که هزینه دو موتور جت است، می توان این را ذکر کرد که به راحتی قادر خواهد بود به طور عمودی فرود آمده و از روی زمین بلند شود، درست مانند هلیکوپتر، با این تفاوت که هلیکوپتر دارای پروانه است. مویج از این نژاد است که طراحان و سازندگان، این طیاره را طوری طراحی کرده اند که موتورهای آن قادر است تغییر وضعیت دهند و طوری که می توانند از حالت افقی تا حالت عمودی قابل کنترل مانند خود طیاره هلیکوپتر، تفاوتی با سایر طیاره ها ندارد. از خصوصیات این طیاره جدیدند:



اخیراً سازمان فضایی امریکا (ناسا) با همکاری کمپنی طیاره سازی (گرومن) و نیروی هوایی امریکا دست به طراحی و ساخت یک نوع طیاره جدید زده اند. از خصوصیات این طیاره جدیدند:

روزنامه نگار و محاسبه گر دنیا، کار-نیرا بانوشین مقالات جنابین در یک روزنامه ایتالیایی شروع کرد. از آن زمان تاکنون روزنامه های اروپایی، سرمناطیات بسیاری را از وی به چاپ رسانده اند. او مولف کتابهایی نظیر ((اگر خورشید بمیرد)) (مصاحبه با تاریخ)) و ((نامه به کودکان)) که هرگز زنده نشده)) می باشد ((فلاچی)) تایین خود را برای مصاحبه با این انسانهای تاریخ اعلام داشته است: ۱- ۲- آدم و حوا ۱۲- ۱۳- عیسی مسیح، یهودا و مهم مقدس. هنگام مصاحبه با عیسی مسیح نمی توانستم از صاحب بایهودا و مهم باگرو بگوشم. مطمئن یهودا هم مداری مطالب گفتش را جمع به سرورن داشته است. او مردی باهوش و با فرهنگ بود. تکریمیکم تاریخ تا حد زیادی ویرا مورد تخطئه قرار داده است. سپس از مهم باگرو در ساره نحوه بارش نشی می پرسیدم.

مصاحبه فالاجی با ۱۸ انسان معروف



نیروی هوایی هیتلر نه تنها هر مانع پیش راه خود را بر سرش نهاده بلکه از دیدن آثار هنری هم بر او بی تاثیر است. من می خواستم از آن نامزد در باره انچه مجسمه های اتروپ یاش (تندن مانبل امپراطوری روم) که از فلورانس رسیده بود، سوال کنم. ۱۰- ژاندارک.

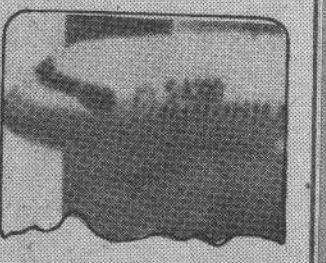
با وجود این اگر من در آن زمانها بودم چگونه می توانستم گفتگو با کسانی چون حضرت سلیمان سراینده، نضرتین سرود ها و آنزن با مونس و ماجراجو مسرود به ملکه سبارا نایبده بگویم؟ ۱۳- ۱۴- هیتلر و ناپلئون البته نمی توانستم از هیتلر صرف نظر کنم. با اینکه بخوبی می دانم در تاریخ بشریت از آسیا-ری دیگر شریک تر نبود، اما چندان چیز برای صورت معا باقی مانده است. مثلاً همجنسبازی او و رابطه اش با او ابروان را اما جدد این مسئله مطرح می شود که آیا بدون مصاحبه با ناپلئون می توان عادلانه بدیدار هیتلر رفت؟ ناپلئون ریاکار و خونریز، بنم آزادی، برابری و برادری، بدترمن دیکتاتورها و سنگدلترین فاتحان شد. او مانند گوربچف (فرمانده

این زن عالم چه مشکلاتی که به خاطر پسرش متحمل نشد اینطور نبود؟ زنکه آخر اینکه اونم دانست فرزندش سنین ۱۲ الی ۲۰ سالگی رادر کجا سپری کرد بود. این معما نیست که ... آمل قدامت دارد! ۶- اسکندر کبیر. جرمان اسکندر کبیر را در این نهرست آورد. لم؟ کاملاً روشن است، او یک اجنق بتلم معنی و یک فراری از تیمارستان بود. می خواهم از اسکندر ریبوس چگونه بدون آنکه گریه افتد آن کار هارا انجام رسانید؟ ۷- ۸- هومر و شکسپیر. هیچ تردیدی در قرار دادن نلم آنها در لیست خود روانمیس دانستم. هومر و شکسپیر را همسرام با موافقت انجیل بسیار دوست دارم. بعضی ها می گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (بویژ اولی) بنعمین دلیل در مصاحبه

با آنها از شناسنامه و با سورت ش- جویا می شدم تا حد اقل از وجود شان اطمینان حاصل کنم. ضمناً می توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای سو- پسنده گی بنمایم. ۹- اسپارتاکوس البته که مجبور نام اسپارتاکوس را هم بیاورم. همانطوریکه همه بن دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم و همیشه طرف شوخیان و باغیان را گرفته ام. چه تحقیق اسپارتاکوس ریز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است. ۱۰- الی ۱۲- موس، سلیمان و ملکه سیا. چون در صورت نبودن قانسون عدم انجعت هم لزومی پیدا نمی کرد، مجبور بودم بزرگترین قانسون گذارم نیایم موس را به دست اسافه کم علاوه بر این او انعاما رهبر خوبی بود.

بعضی وقتها طرند از جنابین زنان، احساس می کنم بایسد از ژاندارک صحبت بمان آورم. ژاندارک، الیزابت اول (انگلسا) و کاترین کبیر (روسیه) از معدود زنان هستند که به ما زنان غربی نشان دادند که زنان احق نیستند. هر چند که همه واقفند زنان همچون مردان می نویسند، نقاشی می کنند و در ولتهارا اداره می نمایند، ولی بنظر من رسد کسی به خاطر آورد که در حوزه تپاش نیز بسیار خوب عمل می کنند. ژاندارک بمانشان با د که هر دختر دهاتی بیسواد می دروینتلم فرماندهی کند. علاوه بر این کلیسا اورا به تیری جوین بست و زنده زند سوزانید. دوست دارم در ساره بقیه در صفحه (۶۰)

طیاره های کوچک



مسئله بحران انرژی و گران و کمپا شدن مواد نفتی بخصوص سوخت و سایل نقلیه عوامی، سازندگان طیاره غار ابران دانسته تا تدابیری بیندیشند. نتوانند به این مشکل فلیسه بد. بنابراین شماراهن گنجه طر آن ها رسیده اینست که بتوانند طیاره غار کوچکتر و سبکتر سازند. از طرفی آنان توانسته اند موتورها را با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که با سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشند. به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی

سازندگان طیاره غار ابران دانسته تا تدابیری بیندیشند. نتوانند به این مشکل فلیسه بد. بنابراین شماراهن گنجه طر آن ها رسیده اینست که بتوانند طیاره غار کوچکتر و سبکتر سازند. از طرفی آنان توانسته اند موتورها را با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که با سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشند. به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی

این در حالی است که کمپنی ((پیریتیش انرو اسپیس)) یک مدل از این گونه طیاره های سبک و جمع و جور را به نام ((D. ۱۴۶)) ساخته که دارای چهار موتور توربو فن می باشد. این طیاره می تواند صد مسافر را حمل کند و در میدان های کوچک نیز به راحتی فرود آمده و بلند شود. موتورهای آن با وجود اینکه قدرت خوبی دارند کم صدا می باشند. و نسبت سوخت بنظیر این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایر طیاره های مشابه که دو موتور دارند معراتب کمتر است.

ساعت همه کاره



کار می کند که هر سه سال یکبار عوض می شود و هنگام تعویض شدن آن، هشتاد ارهای لانه داده می شود. - علاوه بر ساعت و ماه و روز - وضعیت آب و هوا و درجه رطوبت و حرارت را نیز نشان می دهد. - محد سربه و خراش می خورد. و حتی رنگ فلز آن از بین می رود و تا عمق ۱۲۰ متری آب نیز کار می کند.

میلیاردر های پاکستانی

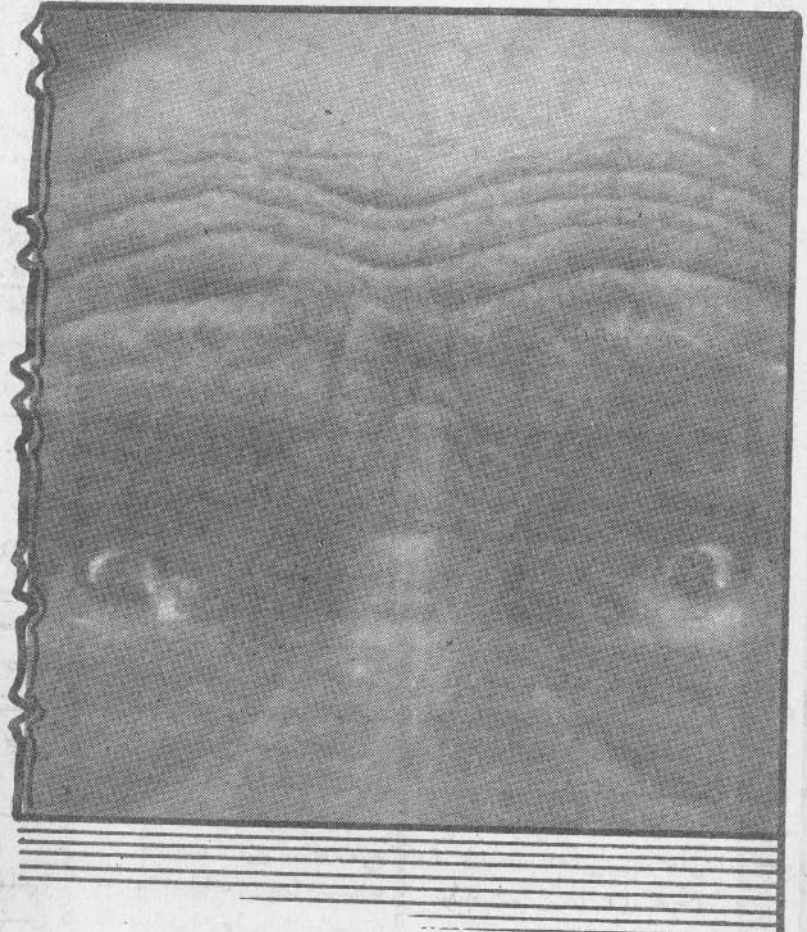
یک نشریه رسمی منتشر شده در اسلام آباد پاکستان قائل نمود که هم اکنون تعداد ۲۰۱۶ - میلیاردر در پاکستان وجود دارند که ۱۳۲۷ نفر آنها در دوره فرمانروایی جنرال ضیا الحسن به میلیاردری رسیده اند در این نشریه که از طرف بانک مرکزی پاکستان منتشر شده آمده است که در اثنی هریک از ۱۹ میلیاردر که در سال ۱۹۷۱ وجود داشتند از بعد میلون تا یک میلیارد رفته بوده است البته این آمار شامل آن دسته که در بانک های خارج حساب هیز دارند، نمیگردد.



چگونه جلودی را بگیریم

ترجمه ستادک

دانشندان بیدارک اساسی است یافته اند که حیات را در واقعیت میتوان طولانی ساخت



بهرامون دوران بیروی که با تاجا - رب سروگارد داشته اند ، قرار دارد . مهمترین همه اینست که این حیوانات از دست حیوانات خونگم اند زیرا درین که گو ری انسان نیز شامل است .

شاید پرسیده شود که چرا کارشناسان بدیده های دوران بیروی تحقیقاتی را که از تجارب روی حیوانات به دست آمده به انسانها منتقل نمی سازند . در مورد آنچه که به ساحه عملی وجهه های تطبیقی ارتباط میگیرد ، احتیاط لازم به کار برده میشود . دلایل قوی وجود دارد نخست ، لازمست تا مصرف واقعی دست یافتن به یک زنده گی طولانی را بررسی کرد . مهمترین همه در اینجهان تنها سوال تعداد اضافی سالها مطرح است بل که هم چنان این کیفیت زنده گی است که باید بررسی و محاسبه شود . به منظور تعیین و تثبیت مصرف تجدید (بالقوه) ارگانیزم تحلیل کامل هر آنچه که درین پرونده اتفاق می افتد ، باید صورت بگیرد ، اینست آنچه که در حال حاضر انجام می پذیرد .

ثانیا اکثریت این مواد طولانی ساختن عمر بالای حیوانات - دارای عمر کم ازما پیش گردیده است ، نتیجه چنین میشود که دوام تا به تیر حاصله در دوره - حیاتی نسبتا طولانی انسان چگونه خواهد بود ، هم چنان علاوه بر تفاوت های بیولوژیکی ، حیوانات تفاوت های اجتماعی و شرایط رشد مشخص خودشان را دارند که خیلی حایز اهمیت است ، ثالثا ، مواد کلد سازی - دوران سالخوردگی حتی در تجارب صرف در موارد استفاده در حالیکه در موارد حیواناتی که تجارب روی آنها در لابراتوار صورت

بقیه در صفحه (۱۰۲)

از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی ۲-۳ سال بالا رفته است

افزایش اساسی در دوره حیاتی انسان همانا از میان برداشتن و عبور از موانع خاص است . تخمین پوتانسیل انسانی نباید خیلی خوشبینانه یا کاملاً بدبینانه صورت بگیرد . در اوایل دهه ۶۰ یک سازمان پژوهشی ایالات متحده امریکا پیشبینی کرد که در حوالی نیمه دهه ۹۰ دوره عمر انسانی را میتوان تا (۵۰) سال تعدیل کرد . از کجا میتوان چنین پیشبینی امیدوارکننده می کرد ؟ شکستن قانون ژنتیک ، کشف میکانیزم وراثت و سنتز پروتئین و گامهای اولیه در انجلیسر و ژنتیک واقعا از جمله واقعات انقلابی به شمار میرفت . همه اینها به تجدید نظر در اینها منجر شد ، دوره حیات انسانی از خود پرورده های زنده گی به شمول سالخوردگی انجامید . در همین حال ، این پیشرفتها احساس خیراندیشانه می رانید ، شکل خوشبینی افراطی و گاهی هم امیدواری ها و توقعات بیپایه ردی را در باره کسب خوشی های آینده ایجاد کرد . هرچند ، چنین دریافتی اندک سالخوردگی به هیچ موربونی خاص یا (ژن انتحاری) که مفیده داشتند در کام لحظه خاصی فعال میشود و موجب تهاشی زنده گی میگردند ، ارتباط ندارند . مایه تا سقف است زیرا اگر دانشمندان واقعا به طریقی

خاصی کهن سالی دست می یافتند و با نظم و قانون ساختن کیمیاوی آنها برهم میزند ، - احتمالا همچنان قادر می شدند تا ((انبساطی دور)) آن را به دست آورند و بدین ترتیب در دوره حیاتی انسان افزایش قابل ملاحظه می بعمل می آورند . هرچند ، دوره زنده گی تا به کرکتر جنس یا انواع مختلف است ، از همین جهت است که چرا هیچ موش نمیتواند ده سال و هیچ سگی برابر انسان عمر کند . در اکثریت مطلق وقایع عدم ثبات فیزیکی ارتباط میگردند به بیماری های دوران سالخوردگی تا خود دوران بیروی . این بیماری ها نمایانگر یک شکل پتانسیل عمر است که در نیمه دوم دوره زنده گی به سرعت انکشاف میکند و پیش می رود . از همینجاست که چرا موافقت های اساسی در بیماری های سرطانی ، قلبی و سایر ساحه های طب قدیم بدون پیشرفت

در شناخت ظهور دوران سال - خوردگی و رابطه بین کهن سالی و بیماریها غیر ممکن است . تجارب در زمینه طولانی ساختن عمر حیوانات نشان داده است که بیماری های معمول در دوران بیروی حیات به سراغ آنها می آید . این مرا بدهان معتقد ساخت که کاستن سرعت سالخوردگی مهمترین طریقه اساسی جلوگیری از بیماریهاست و این نتیجه گیری است که به عقیده من اساسی برای طب آینده خواهد شد .

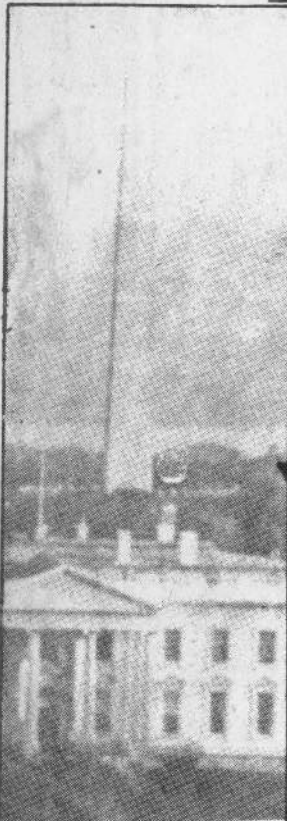
در باره حال چه ؟ دانشمندان به مدارک اساسی دست یافته اند که حیات را در واقعیت میتوان طولانی ساخت . حتی گروه تازه مواد از قبیل مواد کلد سازی دوران سالخوردگی عرض اندام کرده اند . اکنون مواد یک دوره عمر حیوانات خونیگم را بین (۲۰) تا صد فیصد افزایش میدهد در دسترس متخصصین کاشت های علمی

عمر داشت . حضرت نوح (ع) (۹۵۰) سال و میتوزیلا (۹۶۶) - سال عمر کرد . طب معروف قدیم درباره اینکه دوره حیاتی انسان چگونه میتواند باشد ، نظریه واند پشه های خودش را دارد . در قرن (۱۹) پاراسلیتیکا تصور میکرد که انسان تا (۶۰۰) - سال زنده گی کرده میتواند در قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر این بود که سرحد بالایی میتواند (۲۰۰) سال باشد . در قرن بیستم میشنیکوف و بوگولتس - نوشتند که دوره حیاتی انسان میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال باشد . ملاحظه کنید که هر چه به زمان ما نزدیکتر شویم ، رقم نیز پایین می آید . شاید حداقل آخرین رقم جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟ بد بختانه ، نه تا هنوز . از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی از (۲۰) تا (۳۰) سال

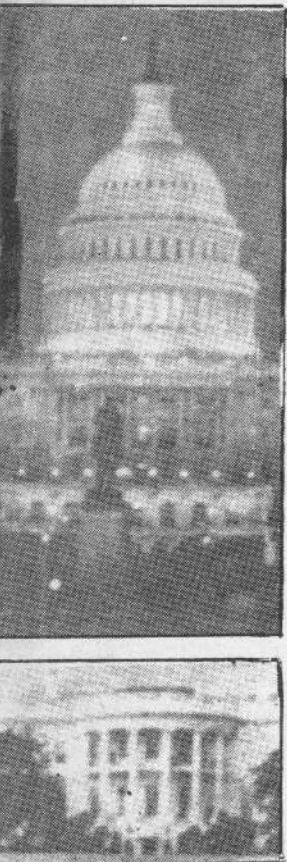
عمر کند . دلچسپ است اگر مسیر تکاملی دوره حیاتی انسان را به بررسی گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی معلوماتی را بدی را بدست می دهد . قرار میدهد : حضرت آدم (ع) و قتیله وفات کرد (۹۳۰) سال از او دارد ، حداقل تا صد سال -

چگونه میتوان از بیروی جلودی کرد و چگونه در دوران بیروی باید زیست ؟

عمر کند . دلچسپ است اگر مسیر تکاملی دوره حیاتی انسان را به بررسی گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی معلوماتی را بدی را بدست می دهد . قرار میدهد : حضرت آدم (ع) و قتیله وفات کرد (۹۳۰) سال از او دارد ، حداقل تا صد سال -



تاریخ واشنگتن



جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد

رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد او کوشش کرد تا قصر از هر لحاظ مجهز و مسترین باشد. لاسدا بازم تغییرات در آن آورد. او به شدت روی قصر کار را آغاز کرد و موبیل و فرنیچر مناسب برای قصر خریداری نمود. در زمان حکومت جیفرسون، نخستین طفل در - قصر سفید به دنیا آمد. رئیس جمهور خودش تنهایی بود، ولسو فالبا. دخترش مارتا Marta نزد او میماند که هنگام یکی از ملاقاتهایش نزد پدر در قصر سفید هشتمین طفلش را به دنیا آورد.

خانم دومی ماد لیسون همسر رئیس جمهور بعدی از دو فرزند رئیس جمهور قبلی خوشش آمد و به بلان او ادامه داده شد. در زمان اقامت این جفت در قصر سفید بقیه در صفحه (۱۰۴)

قصر سفید، ضمن نامه بر سره خاتمه جمله بی نوشت که بعد ۹ همین جمله به امر رئیس جمهور فرانکلین دایلا نوروز ولست در اتاق طعام قصر بالایی بخاری دیواری حک شد. آدامس نوشته بود:

((از خداوند آرزو مندم تا زهر این سقف همیشه مردمان صادق و باقی زنده گی کنند))

با آن که رئیس جمهور در قصر اقامت داشت، ولی کار روی آن جریان داشته به مرور زمان آهسته آهسته قصر سفید به یک (مقر) به مفهوم واقعی آن در آمد، وسایل و تجهیزات اولی از مقر قبلی رئیس جمهور در (فیلادلفیا) به قصر سفید انتقال داده شد.

در سال ۱۸۰۱ (توماس جیفرسون) به حیت سومین

های اروپا را کپی میکرد. کار روی ساختمان اقامتگاه رئیس جمهور و همارات دیگر در پایتخت جدید با سپهر کند ی به پیش میرفت، تا آن که در ماه جون سال ۱۸۰۰ دومین رئیس جمهور آمریکا (جان آدامس) John Adams رسماً حکومت را به واشنگتن انتقال داد و خودش از اول ماه نوبر همان سال در تعمیر ناتکمیل قصر سفید اقامت گزید. خلص مطلب قصر به اساس طرح آقای هوپان به پایه اكمال نرسید، زیرا که سر نشینان قصر که بگری هم ره بردن میبندند آن را طبق میل خود و خواسته قصر تغییر میدادند. به این حساب مدت دو صد سال تصام در قصر سفید تغییراتی آورده شد.

رئیس جمهور (آدامس) در دومین روز بود وایش در -

تاریخ



جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد

امروزی در آن قرار دارد. مینسی بر اساس تاریخ محل واشنگتن امروز را خود جورج واشنگتن طوری انتخاب کرد که از واپالت ویرجینیا واری لند ساحاتس را برای آن جدا ساخته

XXX

برای طرح پروژه قصر سفید و کاپیتال (مقر کنگرس آمریکا) کانگری به راه انداخته شد. در ماه جون ۱۷۹۲ جیمز هوپان (James Hopban) که آیرلندی الاصل بود، مقام اول، در امر رسیدن ال طلا را به دست آورد و طرح او به حیت عصری ترین و جالب ترین طرح شناخته شد. با آن که به تدریج کار بناسان، طرح اورا کاپی از رستاق فرانسه و لاجسترو سولین میدانستند، ولی در آن زمان چنین بود که امریکانوسه

نمود. از اولین دور مجلس کنگرس در فیلادلفیا، این شهر به مرکز سیاسی کشور بدل شد. در سن شهر محل مناسبی برای اقامت رئیس جمهور وجود نداشت. به همین لحاظ جورج واشنگتن با خانمش در ایارتمان زیبا ولسی کرای از سال ۱۷۸۱ زنده گسی مینمود. درین میان کار روی تعمیر جدید اقامتگاه آغاز شد. در همان زمان خو فایر باشد تا پایتخت به جای دیگری انتقال نیاید. باشندگان فیلادلفیا که از این همه دفاتر و پهنو کراتها به تنگ آمده بودند نیز به همین فکر و بود. تصمیم گرفته شد که پایتخت بعدی نباید به هیچیک از شهر های بزرگ انتقال یابد. بل، باید برای این هدف محل مناسبی دیده شود و آماده شود. انتخاب بر محل اقامت کرد که واشنگتن

(توسط ویرجینیا) آن راه نام (قصر سفید) یاد میکنند.

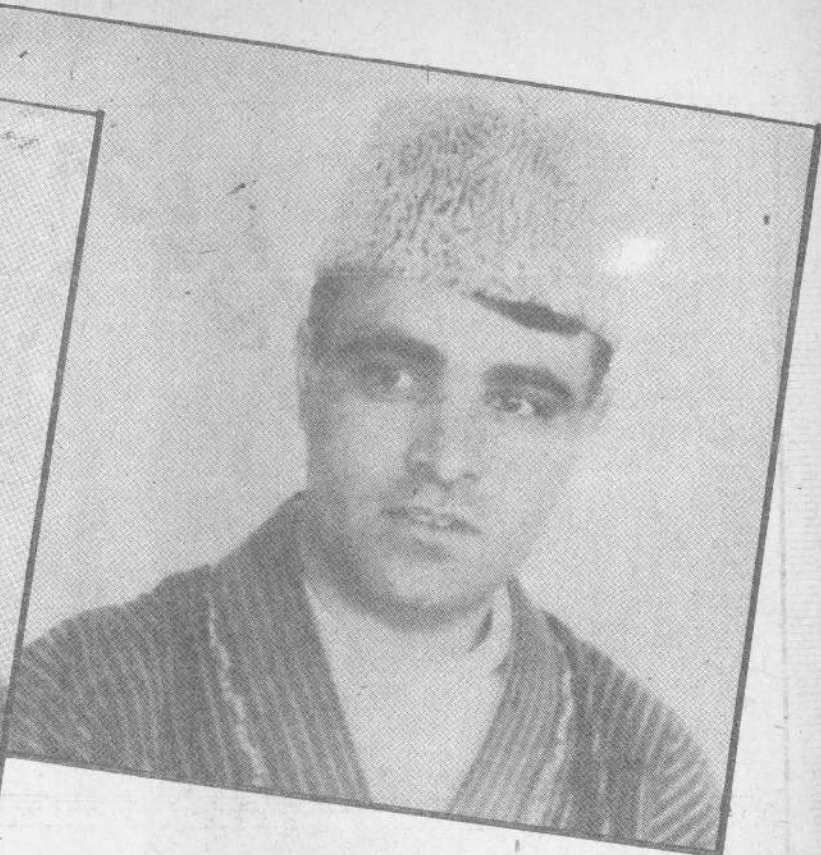
XXX

پس از پایان جنگهای آزادی در سال ۱۷۸۳ کشور ایالات متحده متشکل از ۱۳ ایالت بود که هر ایالت قوانین و پایتخت خود را داشت. در شهر به منظور مقر پایتخت کشور ایالات متحده کاندید بودند. نیویارک و فیلادلفیا. در سال ۱۷۸۴ کنگرس پیشنهاد شورای شهر نیویارک را پذیرفت تا به حیت پایتخت درآید. تعمیر مشهور فدرال - هال Federal Hall به مقر حکومت تبدیل شد. همزمان تعمیر جدید برای این مقر در نزدیکی برویوی (Broadway) آغاز شد ولی به اكمال نرسید. با آن که نیویارک کوشش زیاد داشت تا به حیت مرکز کشور باقی بماند، ولی فیلادلفیا ماندگار

محمد حسینی (۱۱ شهریور)
نگار اختصاصی مجله در رهبر
برای لطف نموده مطالب بسی
ارزنده بی از مطبوعات چگون
سلوواکیا گرد آوری نموده و به سا
فرستاده اند. که با ابراز سپاس
از ایفان به چاپ مطالبشان
مقدمت مینمایم.

جورج واشنگتن اولین رئیس
جمهور ایالات متحده آمریکا
در کتابچه یاد اشتهای روزانه
اش در صفحه ۱۲ جولای سال
۱۷۹۰ چنین نوشته بود:
(چاشت امروز مرا با ترسان
در مورد ساختمان مقر دایمی
حکومت ایالات متحده آشنا
ساخته.)

جورج واشنگتن خودش هیچ
گاه درین قصر جدید داخل
نشد. بعد از حریق سال ۱۸۱۴
تعمیر قصر همه سفید رنگ شد
و از زمان حکومت رئیس جمهور



در جایگاه

عاشقان و عارفان

* آیامیان نعت خوانی و مثنوی خوانی همانند یحیی است .
 - آناتیکه مثنوی و شهنامه میخوانند، صرفاً به همین دو -
 دیوان محدود اند اما نعت -
 خوانی ، نعت هر شاعری را می -
 خوانند ، در نعت خوانی مقامات
 ویژه وجود دارد ، در حالیکه
 در شهنامه خوانی ، بیشتر تمثیل
 داستانی مطرح است .
 * اگر غلط نگویم ، منظورشان
 این است که در نعت خوانی ،
 نوعی موسیقی ، در خیل است و گاه
 هم نعت همراه با موسیقی خوانده
 میشود ، به ویژه در هند ؟

بقیه در صفحه (۱۰۱)

صدای عیار و رجز به بی داشته است .

از سید عبد القدوس میرسم :
 * چینی نعت است که شعرا
 نعت میخوانند ؟
 پاسخ میگویند :
 - ده سال است .
 * در مورد پیشینه نعت خوا-
 نی برای اطلاعات بدید ؟
 - نعت خوانی مکتب خاصی
 ندارد ، اما شیوه ، ایستگاه
 خدمت زبان را درین عرصه
 جناب حاجی غلام حسین انجام
 داد ، است ، من برادر بزرگم
 (میرفرخالد بن) شاگرد اویم .

سید عبد القدوس مظهر است . -
 نعت خوان جوان که برادر میر-
 فرخالد بن است در آستانه میلاد
 حضرت محمد (ص) با او صحبتس
 داشتیم . . . و اینک شناسنامه
 کوتاه او :
 - سید عبد القدوس ۳۲ سال -
 دارد و محل فاکولته هنرها
 در بوهندتون کابل است ، در خان-
 نواده مذهبی بزرگی شد ، و است
 سلسله میرفرخالد بن آغاز است .
 پدر کلان وی در حلقه توفیق و -
 عرفان مرد نامبرداری بود ، که

صدای آن صداهایی که -
 شبها تا سحر و صبحگاهان -
 شقانه و بانوای برسوز بلند میشود
 شد - سینه را جایگاه نور میسازد
 زند و چشم از زمانه میندود و دل
 به خدا میسپارد و در ستایش
 خدای (ج) و پیامبرش رسول اکرم
 (ص) در دل عاشقان و عارفان
 جامیگزیند .
 یکی از این صداهای صدای

روزگار حسینی

از افغانستان

کودکانی که روز اول تولد ۲۰ دندان داشتند

کراترگر : ظاهر امویی

تهیه مجله بامن خدا حافظی کرده رفت.

من هم به اقامتگاه ام در مرکز شهر آمدم.

فردای آنروز، قبل از همه در صد د تهیه این مطلب دلچسب شدم، بسیار دلم می خواست مستقیماً با آن خانم صحبت داشته باشم اما از آنجا که در ولایت فراه سه ساله حجاب و روی گیری زنان و دختران از مردان بیگانه مطرح است موفق نشدم.

سرانجام به ادرسی که بعد است آوردیم بودم مراجعه نمود معلوم ما است حاصل کردم.

حوالی ساعت ۸ صبح با شایلی استاد عبدالغفار (نوده وال) عضو ریاست تعلیم و تربیه ولایت فراه که یکی از وابستهگان این خانم می باشد تماس گرفتیم که اینک توجه تان را به جریان گفت و شنود معطوف میدانم:

سوال: شما چگونه متوجه شدید که این مادر سر از سه سال ولادت میکند؟

جواب: شوهر این خانم سه سال قبل وفات نمود، پس از ختم مراسم تکفین و تدفین وفاتحه داری، این خانم تمام بزرگان قوم را شامل زن و مرد به منزل خود خواسته گفت:

فومها (حالاکه شوهرم به رضای حق رفته است، میخواهم این مو صوع را برای تان بگویم که من همین حالا حامله دارم و طفلم سه سال بعد به دنیا می آید و شمارا برای آن خواستم که از موضوع بسیار خبر بودم فردا (خدا می خواسته) فکرید نکیند.

و واقعاً همین طور هم شد، یعنی آخرین کودک کثر که سه سال در بطنش

بقیه در صفحه (۹۴)

میدانید، از روزی که خبر شده ام خبرنگار مجله سپا یون به فراه آمده، از همان روز تا حال شما را جستجوی کنم، باور کنید من و تمام مردم فراه آنقدر به مجله سپا یون علاقه داریم که هیچ گفته نمیتوانم، من مجله سپا یون را هر ماه توسط دوستانم به دست می آورم و مطالعه می کنم اما خواهش من از شما اینست که بعد از این هر رقم می شود نمایندگی مجله را در شهر فراه ایجاد کنید.

او که خود شرا (طارق احمد زی) معرفی کرد ادامه داد:

حالا به خاطر موضوع دیگری نزد شما آمده ام، موضوعی که حتماً برای مجله ما و تمام خوانندهگان آن دلچسب خواهد بود.

از این چه بهتر، بفرمایید بگویند که درسی تهیه آن شویم.

من در شهر فراه، مادری را می شناسم که کودکش سه سال را در بطن مادری گذرانند و قبل از آن که تولد شوند دندان می کشند.

عجیب است، آیا این موضوع واقعیت دارد؟

بلی، کاملاً واقعیت دارد، من آن خانم را می شناسم.

واقعاً جالب است، آیا این معلومات را شمارا اختیار می نماید؟

من می توانم برای تان معلومات دهم، اما بهتر است بایکسی از وابستهگان خیلی نزدیک این خانم شمارا معرفی کنم تا معلومات مفصلتری به دست آورید، بطوریکه تشکر، من موافقم.

او، ادرسی یکی از وابستهگان این مادر را در اختیارم گذاشته، بعد از ساعت ها صحبت و پرسش در زمینه مجله، همکاران آن و طرز

در شهر فراه، در منطقه خلیس ها زیبا به نام (باغ بل) باغی که در بین دریای فراه قرار دارد.

باغی که تفریحگاه شهریان فراه است و هر روز به صد هائین آنجا آمده دم می آسایند و از انواع سیوه های رایگان آن دهن پر می سازند و بالاخره دریای که باغ با پروا باغ بالای کابل با آن رقابت کرده نمیتواند، کارگل های رنگارنگ و خوشبوی بتونی به روی سبزه هانوسا به درخت تسوت کهنسال با قلم و کاغذ و گره ام نشسته و برای تنظیم پروگرام روزایند ام.

آماده می می گرفتیم که گفتگوی دو جوان توجه ام را به خود جلب کرد: خود شراست، دیروز او را در مکتب دیدم که همراهی مد بر صاحب معما جبه میکرد.

بیا یک فعه برسان می کنیم، یکی از آنها شویم به راه افتاد، وقتی به من رسید، سلامی داد و مودبانه پرسید:

بیخشید، میخواستم یک چیز را از شما بپرسم.

خواهش می کنم، بفرمایید.

میخواستم بدانم که آیا شما خبرنگار مجله سپا یون استید و از کابل آمده اید؟

صمیمتیش خوشم آمد، از جایم برخاسته گفتم: بلی، شما درست فهمیده اید.

پس از آن که دانست اشتباه نکرده است، با سلام مجدد با صمیمیت بیشتر دستم را فشرد گویی که دوست صد ساله اش را یافته باشد با گرمی بامن احوالپرسی کرد.

دوستش را صد اذده هرد و بسا نهایت محبت کلام نشنند، یکی از آن دو دستش را بالای شانه ام گذاشته گفت:

آیا تصور کرده می توانید که کودکی سه ساله را در بطن مادر پیدا کرد؟

عالم جدید



وقتی که طفل کوچکی بوده ((خطنه سوری)) شده بچه واگون هم در بای دیوارهای فول اندام - زندان بلجرخی محکم به زنده - گیمست .

سرافش را میگیرم با این باور که میتوانم با انسانی ویژه و شیرین و لای بر خشم ، باز کرناش همه افسران خارندوی و حتی سرایان سابقه دار زندانها و رامیشناسند ، با دشواری ، نشانی نهایی را در بلاک چار زندان بلجرخی بعد ست می آورم .

تیرهای آفتاب سرزده از شرق بر جاده کم عرض راه بلجرخی سرباها ساخته است .

پس از عبور از آخرین کارخانه و فابریک بی در میابم که افزونتر از یکصد تن آدم ، راه زندان را - پیش گرفته اند ، همه مشتاق دیدار و احوال پرسیند از محکومی .

در فاصله کوتاه زمانی دیوار های بلند بلاکهای زندان به چشم میخورند ، همه از موترهای - بین میشوند ، به جز من ، دیگرا ن همه یکسها و خرطه های دارند که میروند به زندانی شان کار در بزرگ زندان میایستم و به افسر موظف ، خود رانند یک ساخته و از او اجازه دخول میخواهم میبرند .

زندانی بی داری ؟ میگویم : خیر ! سپس کارت ژورنالیتیم را ارایه کرده ، اجازه ملاقات با ((سرور چوجه)) را میخواهم پس از تماس با مسئولان ، اجازه دریافت میگویم ، دست امضا و مهر شده ، نمره میخورم ، خود رانشانی شده به داخل زندان مییابم با خود میگویم :

جمع میکردم و راهی سمت بلاک چار بودم ، از دور نگاهم به گروهی از زندانیان افتاد که همه بیل به دست مصروف کار استند ، با خودم گفتم شاید سرور نیز با آنان باشد ، انسان ها همیشه به دیدن تازهها و یاشگفتی ها و یابویژه ها سخت خود را نیازمند احساس میکنند و تا زمانی که با ((او)) رویه رو نشده بودم ، همان همچنان کجگاوانه را در خودم یافته بودم .

کار در روزه ، بلاک ، از افسر که مصروف بازی (کومبورد) است ، میخواهم تا بر ام سرور ((چوجه)) را بخواند ، وقتی میفهمد ژورنالیتیمی علاقه مند باز بد سرور چوجه شده است ، سوری من نگاه می کند ، انگار با خود میگوید : ((چی قدر دیورتوجه سرور چوجه شدن))

به زیر یوار بلند ی که یک حویلی را از حویلی دیگر جدا میکند روی خاکهای مراجمین دیگرها وابسته گان خود که زندانی استند ، نشسته اند و - ملاقات میکنند و منم با مراعات این رسم محلی ، به انتظار - انتظار

پانزده دقیقه بی - نشسته ، باز هم تصویر های از ((او)) در ذهنم نقش میگویم آن سوتر مردان - جوان مصروف کندن و باره کردن - زمینی استند که بالای آن باید ساختمانی تعمیر گردد ، همه گان از چهره ها و صدا های زنده گس دیواری خسته استند ، شخصی موظف پیوسته آنان را به کار فرا میخواند ، هنوز آفتاب بر بالای سر ما عمود نشده ، که مردی با قد کوتاه از عقب سر کارم آمده میبرد :

- شما را میخواستید ؟
سرابایش را با شتاب میگویم ، - چشمهای سرخش را ((گلوی دریده شده اش)) ، قد پستش را و موهای سیاه و نمناکش را . ((او)) سرور است ، بلی به زودی با خود فیصله نمودم که قبول کنم ((سرور بود نش))

را ، تازه از حمام برآمده است ، پیش از آن که دوباره طرف سوال فرار بگیرم ، گفتم :

- بلی میخواهم با شما صحبت کنم ، قصه تان را بنویسم ، من ژورنالیت استم به زنده گی شما علاقه گرفتم

نگاهی میگذرد ، با خود تکرار میکند : ((قصه . . . ژورنالیت . . .))

نگاهش به ناگجا میروم - به ناگجایی که شاید سالهای سال از عمرش را در آن به سر برد - به ساده گی ، روانش را ، بر از عقده و نفرت میبایی ، در چشمهای سرخ تریاکش ، که درستی نهفته است تلختر از هر تلخی و تند تر از هر شلاقی ، خود را جمع و جور میکند ، بیانش لحن مودبانه میباید ا میکند ، به چشمهای که نگاهش را دنبال میکند ، خیره میشود و زود اخ از ابرو برداشته میگوید : (قصه موه کسی همه بر باد میایم اگه نوشته میکی کارمردانه بیست و سه هم تاجایی که یادم اس ، برت قصه خات کم از اول شروع میگویم)

و با همین ادعا ، ادامه میدهد و من یادداشتها را برداشته گویا او را میشنوم و اکنون به لحن نوشتار گفتار او را نوشته میگویم : ((به خاطر آن است که در روزگار کودکم ، پدرمادرم که ایگاش - نمیداشتشان ، از هم جدا میشوند آن یکی بی عیاشی خود و این دیگر بی راه های نوارضای خاطر و هوشش ، زنده گی میکنند و من بسا مادر آواز خوانم ، با مادر رهنمدم در ریکاخانه کابل جای میگویم و مدتی بعد شوهرمادم - شوهرم و من - به خانه ماسی آید ، اما زود چشم از

باور کردنش مشکل است ، این فاصله بیست از اسطوره سی تحقیقی ، از سرایی تا حوضچه و از رویایی تا عینیتی ، انسان میتواند او را چون حقیقی ببیند ، حقیقی به تلخی یک ندامت و به سان بریادی قومی و قشاش - مگر سرور ((چوجه)) زاده سی نبوده از مادری ؟ مگر او را نمیبستر نیست به قومی و قشاشی ؟ در ریخ که در اونفرت محرکی بود برای بر باد ساختن و سرور چوجه شدن . زمانی با خود اندیشیده بودم که کدام نیازی نویسنده بی را و اد - شت تا از هارسن لوین بنویسد ، در زنده گی چی کاستی میباید اگر از ((باپون)) نمیشنوتند ؟ و اکنون میدانم که نیاز ، نه آن است که شهکارهای بنحرفران قانو هارا تبارزند هند و از آن به گولسه ، تمجید ، یاد نامه بنویسند ، بل نیاز یک بار دیگر به صداد آوردن زنگ خطر نیست از انحراف محیط های زیستن شان که از خانه بی آغاز و بعد هلنیزهای پیاده رو ، - جاده ها ، دادگاه ها و زندانها به پایان میرسد .

نام سرور و شهره بودنش به ((چوجه)) در گوش شعبه ها و هلنیزهای - دادگاه ها و زندان ها خوشتر از گوش جامعه آشناست . چه او در عمرش که هنوز دهه سوم راتازه آغاز کرده ، افزونتر از دود دهه راه فاصله های پیچم در زندان به سر برده ، در زندان بزرگ شده در زندان تصویرهای از زنده گس برداشته ، عقد موخو و کورت - نسبت به همه را در خود پرورده ، زمانی در محبوس همزنگ کابل

نوشته رهبري

مجازات زندانيان بندگي سياسي

اجهان ميپوشند . ما در شهر نو
جاي گزين ميشويم ، هنوز نمي فهميم
دست راست و چپ کدام ها اند که
دستم مهارت بریدن کيسه هاي
جيب ها را کسب کرد ، هنوز جنائيت
ديگر نکرده بودم ، فقط کيسه بري
میکردم و نگاه هاي همراه با رفايم
دزدي ها و خسر دزدي ها میکردم
تا اين که اشتباه ها مرا زنداني کردند
* چرا به کدام جرم و جنائيت ؟
- جنائيت ؟ هيچ جنائيتي ني
به خاطر سرقت پول حاجي سهراب
برنج فروش و به خاطر که حاجي سهراب
سهراب کشته شد و سه نفر جواني
با لايه شادي دادند ، ده سال
قيدم برآمد اگر کلانمن مي بودم شايد
اعدام ميشدم ، اين اولين بار ي
بود که در عقب ميله هاي زندان -
رنج عادت بد را از ياد بردم -
عادت کيسه بري و سرقت - و افزون
بر آن اعتياد جرم کشيدنم به
ترياک کشيدن مبدل شد
در آن سال همان در زندان -
د همتنگه کابل توقيف بودم ، اتفاقاً
يک گروه زندانيان سياسي که
امروز مردمان بزرگواري استند در
زندان با من معرفي شدند ، آنان
ميخواستند مرا به اصطلاح اصلاح
کنند ، به همين منظور با من کمک
میکردند ، حتي مرا نزد خود خواسته
القيابا راياد مي دادند ، روزي قرار
بر آن شد که يکي از اين زندانيان
سياسي را که اکثراً خداياد بشمرل
سلدي را طور مخفيانه از زندان به
برادرش بفرستد که در آن اسراري

نوشته شده بود ، من سند را به
قسمت ثقل يك كتاب جا به جا کردم
و به زنداني گفتم بنويس که اين
كتاب جالب است به وقت بخوانيد و
به اين ترتيب ، بوليس اغوا شد ،
سند به دست طرف مقابل ميرسد . . .
از آن پس ، آنان به من ميگفتند
که توي سر با استعدادي استس
ميتواني در ايند زندگي خوب
و شريفانه بي داشته باشي و اما
زندگي شريفانه که نميتوانست
ديگر با من سر سازش داشته باشد ،
مگر بايد رويد راندم داشت ؟ مگر
بامادر داشت ؟

مجاد کسي از جيسم باد يگر گوسي
رژيم بخشيد ميشود ، وقتي از -
زندان ، آزاد شدم ، کوتاه زمانسي
تصميم گرفتم که ديگر کاري نکسم که
زنداني شوم اما تصوير هاي نجيب
زنده گي مادر ، تصوير هاي عا -
ص قيافه پدر هايم و تصاوير نجيب
و مفلوك همه گذشته ام يك مشت
شدند و بر فرقم خوردند ، ديدن
زنده گي مردمان آزاد را نميتوانستم
تحمل کنم کما نيکه با من نوجواني
را آغاز کرده بودند ، هيچکند ام
مانند من نبودند ، قيافه سرد و
بيجان آخرين مقتولم حاجي
سهراب ، بسته هاي ضخيم کاغذ
هاي بول ، توت هاي متعفن جرم
با ران دوران غارتگري کود گانه ام
که اکنون جوان شده اند ، همه و

همه صاف بسته و نخستين قدم هاي
آزاد را در جاده ، اجتماع محاط
کرده بودند و به دهليز مبدل شد ،
بودند که انتهايش يازگشت به
گذشته و آغازش بود ، و چنين بود
که مفکوره غارت تو رسته ها را همراه
با يارانم لباس عمل پوشانيدم و حتی
گاه گاهي اموال و يا پاسور و -
اسناد شان را که به دردم نمي خورد
دوباره با لايشان مي فروختم .

گاه گاهي مردم به من ، چنان
نگاه ميکردند که گويي جنائيتي کرده
باشم و يا جفايتکار باشم . درست
در نخستين روز هاي ماه چهارم
آزاديم ، بوليس - همان افسر که
از بد تعامرات تعقيب ميکرد و هر سال
در دستگيريم نقشي داشت (گل نبي
خان) - باز دستام را قفل زد و سوار
بر موتر زندانم کرد .

* چرا ؟ به اساس کدام جنائيت
- جنائيت ؟ کدام جنائيت ؟
منکه جنائيتي نکرده بودم . . . فقط
مد تعامير و متراجسي هزار گله را
د زديده بودم و تمام برزه هايش
را فروخته بودم و محکمه پنج سال
زنداني را شايسته مجازاتم تشببت و
فيله کرد ، و هنوز همه سيمان
توقيف را سپري نکرده بودم که
آزاد شدم و در اولين هفته بعد

از آزادي دوباره براي مدت کوتاه
هي توقيف شدم .
* کدام جنائيت را مرتکب شد
بودي ؟
- جنائيت ؟ منکه جنائيتي نکرده
بودم ، صرف اشتباه والي لوگر
را غارت کردم و از جيسم زود رها شدم
بعد از مدت کوتاه تراز يك ماه
آزادي ، بازم محکمه چهار -
سال جيسم ديگر برام سزاوارديد .
* چي جنائيت کرده بودي ؟
- هيچ جنائيتي نکرده بودم ،
فقط چهل هزار افغاني کيسه بري
کردم ، و نيمس از جيسم را مسري
نکرده بودم که آزاد شدم و در اولين
روز هاي آزادي ، مرا در نقليه
سياه سنگ) سرباز ساختند .
محيط سربازي محيط خوس بود ،
اما هرگز دست نداشتم که نان را
به راحتی غذاي سربازي صرف کنم ،
آخري بايد زحمتي براي رويدن نان
کشيد ، شراب ، جرم و ترياک بايد
ضميمه هاي غذا مي بود ، و همين بود
که دو ماه بعد از آزادي و سربازي از
قطعه نظامي فرار کردم و چهار
سابقه در صفحه (۱۸)

شما هم خبر شوید!



از گپ‌هایی که ما خبر شدیم

تعبه گنده : فوت زلی



ساریان زخمی شد!

شایعه بی بین هنردستان به ویژه علاقه مندان آوازگه‌رای ساریان پخش کرد بد که ساریان زخمی شده است ...

ساریان در پلان ۲۲ الف مکرر به سم در یک ایارتمان پنج اتاقه در منزل اول با خانواده اش زنده می‌کند، چندی قبل یکی از راکت‌ها در همین بلاک - اصابت میکند که خساراتی به شیشه‌ها و کلکین‌های آبارتاش و در درل دما می‌خواند و در نفع بلا را آرزو می‌کند ...

مهربان ساریان و خانواده اش از خسارات جانی در امان می‌مانند و سراز وقوع این حادثه اتحادیه هنرمندان به کمک می‌تابد و تری سببات ایارتمان او را به عهد سلامت می‌برد ...

ساریان با اعضای فامیل ازین حادثه جان به سلامت می‌برد ... با سلامتی همه هموطنان را از آزار خودشانرا در چپ‌کوچه هازد اند، که هیچ قادر نشدیم

ساریان در حال استراحت بوده و لنگه لنگان خود را با یک کلاه اعضای فامیل به دهنش رسانیده و در دل دما می‌خواند و در نفع بلا را آرزو می‌کند ...

ساریان در پلان ۲۲ الف مکرر به سم در یک ایارتمان پنج اتاقه در منزل اول با خانواده اش زنده می‌کند، چندی قبل یکی از راکت‌ها در همین بلاک - اصابت میکند که خساراتی به شیشه‌ها و کلکین‌های آبارتاش و در درل دما می‌خواند و در نفع بلا را آرزو می‌کند ...

مهربان ساریان و خانواده اش از خسارات جانی در امان می‌مانند و سراز وقوع این حادثه اتحادیه هنرمندان به کمک می‌تابد و تری سببات ایارتمان او را به عهد سلامت می‌برد ...

ساریان با اعضای فامیل ازین حادثه جان به سلامت می‌برد ... با سلامتی همه هموطنان را از آزار خودشانرا در چپ‌کوچه هازد اند، که هیچ قادر نشدیم

تراجم

روانه منزل انبیاق اینده می‌گردد و می‌گوید به لحاظ خدا متوجه باشد که این (شیرک) شانسزده (اولاد) و سه خانم دیگر هم دارد و در آنجا جنجالی برپا می‌گردد که شیر فزونی وارد میشود و جنجال آج می‌گیرد ...

رفتم سراغ شمرجان فزونی که در پیکر از هوشیاری اهمیت استفاده کار میکند و موضوع را عرض کردم ... خندیده گفت: زلی جان مارا کی می‌گسرد یک خانم دام و نام خدا یک درجن اولاد، همراه این یکسر هم که بهوشم زساد است گفتم در جوانی تان برکت اما امان از دست شایعه پراگان.

شنیدیم که هنرمند خوب، متواضع و سابقه دار کشور شیر فزونی هوس خانم جاری رانوده بود طلبکاران هم فرستاده که خانم اول آن، دوبا داشت و چند پای دیگر از خواهران به جان برابر خود (انبیاق‌ها) قرض کرده



ناشناسی بجایست

با ایشان چشم به چشم شویم این که از کی به قهر است خد امید اند، اما متأسفانه شنیدم که گفته اند می‌خواهد تعلق بگیرد و به خانه نشیند.

خبر شدیم آوازخوان محبوب و خوب ما محترم ناشناس مع - الخیر از وظیفه که در خارج از کشور داشتند به وطن برگشتند برغم آن که وعده و وعیدی با دارم می‌خواهند دوستداران آواز را محله ساوون مستی برانجسند مصاحبه بی داشتند، متأسفانه خودشانرا در چپ‌کوچه هازد اند، که هیچ قادر نشدیم

حالا که پرسیدید

عابد رابع بکتاش: س: چرا تونق خانم دیگری نداشته باشی مستحق آبارتمان مکرر یون نمیشوی؟ ج: به خاطریکه باید قبلاً اصول خانه نگهداشتن راه‌ها داشته باشی و از سوزی دیگر خانه دار رایک خانه بیخانه راصد نگهدهد الحمید میرزاده از شهر مزار شریف: س: چرا در نمازهای برچون فروشی، اهدای ضروری و کمی قیمت به خویشان و کسان کارمند آن آن می‌رسد؟ ج: نشنیده اید که ((به به تو که توبه ...)) س: چرا تو هم نمی‌توانی تحصیل یافته و برد بار، خوب همیشه مراعاتت می‌کند و دخترش (خانم) را علیه من می‌شواریت نمیدانم کار که خواهد کشید؟ ج: جایزه، به داکتر روانی، اگر بیاید ...

عبد القدوس از کارته پروان: س: من به برنامه های رادیو و تلویزیون زیاد علاقه مندیم، می‌خواهم همیشه آن‌ها را بشنوم و ببینم، به خاطر این کار باید بروی داشته باشم به کجا عرض شو، تا مراسم برآورده شود؟ ج: هیچ جای عرض نشوید یک پایه جنرال شور بخرید. محمد رحیم کبیر از سید نور محمد شاه مینه: س: چندین سال است هر یقه تیلیفون به مرجع مربوطه داده ام، امروز فردا می‌گویند اما همسایه ام در همین روزها تیلیفون گرفت ... ج: هیچ‌کار غیر ممکن درین دنیا وجود ندارد، دست و پای کشید و ... زهره ایوب از میکرویان اول: س: تا جاییکه خردان - رادیو و ویژه تلفظ ناطقان آن معیار تلفظ درست میباشد، با تا سف بعضی از ناطقان سابقه دار و تازه کارها کلمات را فقط تلفظ میکنند چرا؟ ج: استغفر الله چو می‌گویند شاید گونه‌های شما غلط مینویسند.

س: خود را معرفی نمی‌کنم دختری هستم حدود هجده ساله، تا حال خواستگاران زیاد داشته ام، تحصیل یافته و امتیازات بوده‌اند، اما قد و قواره و پول نداشته‌اند، دوستی مرا ملامت می‌کند و مورد شماتت قرار میدهد و می‌گوید: تو مقصری و گناه از توست که نباید چنین باشی به نظر شما گناه از کیسته از من، از خانواده ام که مراجعین بروی ده اند یا از محیط مکتب یا ...

ج: از هیچ‌کدام، از خودی و بی شما و کت‌ها و فلم‌های تجارتی هندی. لکن جان نایل از مزار شریف: س: چرا همه هنرمندان از رادیو و تلویزیون و مقامات بالای آن ناراضی نشان میدهند؟ ج: به خاطریکه درجه‌بندی خود چیزی ندارند، ازین سبب بهترین ها هم همین است. نفیسه از صدایقی: س: آیا مریارو برستو از سیاحت برگشته‌اند؟ ج: مردم این سفر را فرار نامیده‌اند سیاحت مسعوده توخی: س: آیا بدین وقت اشخاصی به حیث نشان نخره شناخت است یا استعداد؟

ج: اگر هر دو باشند از من چه بهتر اما اغلباً با استعداد و صدای خوب.

س: چرا هزارویک گپ نشر نمیشود؟ ج: هزارویک گپ برای نشر شدن آن وجود خواهد داشت جلیل اندرابی: س: چرا شمس‌الدین سوزان تخلص می‌کند؟ ج: به خاطریکه تیل بسا نمی‌شود. ناطقه حنیف: س: چرا صاحب کار گور و درساوون چاپ نمیشود؟ ج: به خاطریکه هنوز صاحب راجند رکاردر او به چاپ نرسیده. سیمیا سروری: س: آیا مویز طاهر شیباب تصا دم نموده است؟ ج: از بایسکلش خبر داریم از مویز ترش نی. س: اکبر نیکراد کجاست؟ ج: باگمان اغلب که به جمع تجاران بی‌وسه، در کابل تشریف ندارند. سارا از لیسبه حرمه جلالی پروان: س: چرا وحید صابری اهنگ‌های تازه ندارد و چرا در تلو-ویزیون اهنگ‌هایش کم نشر میشود. ج: شاید مصروف عروسی‌ها باشند و مریارو هم می‌گویند زنده که د بلارده هم به وارد.

توتو

توتو

منم جي زه ((توتو)) غوتو پيم
 اود سڀا د گهڙي ڪل د سڀا د گهڙي
 به گهڙي ڪي د گهڙي گهڙي
 د بنا پيمت بازار تود م
 د سڀا (هو) د سڀا د گهڙي
 د گهڙي هيله به ما پوره ڪري
 زه ((توتو)) غوتو م اود (هر)
 وه)) د گهڙي نه شاهد ه
 زه غوتو م اود ((سڀا))
 د گهڙي گهڙي د جهر ولوتانه ه
 لبتنه .

زه غوتو م مهاڳم د اوسني
 سهار دوز م به غيڙي ڪي
 زه د سهارني ور الڳ به طلايي
 شرڪي نازيم اود سڀا هغه
 غور پي لي گل م جي د بنا پيمتو
 به اوديل ڪي توپيل ڪنوم
 زه د ((توتو)) غوتو م خو ه
 ((پروه)) د گهڙي شاهد ه اود
 ((سڀا)) هغه غور پي لي گل
 جي د نازم سترگي پي لي ور توتو
 اوستلاي شي .

سوتو سڀا
 بلي غوتو! دغه زمزمه به پيمتو
 ز قوله خود زمان د تميز فوز ونوتو
 د پره لزه رسيد ه
 غوتو! هو غوتو به د خرو لڳي
 بلگهڙي له اوڳه وه!



به اوس م بنا د ساتلي م
 د پروه لويونه - منم جي زماور
 د دوز م د پيمتو غيڙي ڪي مراد م
 پيم

منم جي زما به خندا اود بوا د -
 حيل ائين تود پي لاي شي منم
 جي بنا پيمتو د اوديل خاوند ه د
 هيله نه هيري جي زه پي د اوديل
 اود ميانا نو زه به لڳي ڪي تود
 وساتو .

نه! زه د دي نازمين باغ به
 لڳي ڪي چاوا چولم!
 اودغه د لڳ توده هنگامه چما
 باد بنا د پيمتو به برخه ڪري ده
 پوهنيم ((پروه)) د پروه
 پوهنيم لويوس .

پروه - هغه پروه جي د لڳي
 بنا د ڀر د گهڙي ز غيڙي م دي -
 لڳي م راپلي ده . اوهغه
 پروه جي د سولنده اهار مڃي
 ته م زما د لڳ وڃي د نازيم
 خاطر خهل د لاسون او وڃي مڃي
 سرو لڳو سولتي دي او زه پي
 د اوسني هوس پي لڳي باغ توتو
 سهارني م . هغه باغ ته چسي
 پوڳاڻ خيله قافله پي لڳي ار ولاي
 شي .

هغه باغ جي پهلان م م -
 ((سڀا)) د راتويه حلد رڳو م
 لڳي م زغولاي شير .



شهر نعل محمد دين نواک

غوتو لانه وه غور پي لي م جي د
 سهارني ور م د مچوا غيڙي پيم
 شرب شو .

وز م غوتو به نازان به غيڙي ڪي
 ايوه اوهغه به لڳو لڳو لڳو
 ه جهر ه وه . خو وڃي مڃي پيمتو
 د سڀا به سڀا به سڀا به سڀا
 نڀار م اود سهارني ور م لڳو د
 زهر م اڳو د زهر م لڳو مڃي
 انتظار ڪي وه جي ڪله گه پي د -
 سيد لوهته رپاري . غوتو پي د
 ڪم پيمتو به پيمتو د سڀا سر و ايس
 زه م زه جي د بنا پيمتو د بنا
 د لڳو لڳو مڃي م لڳو لڳو مڃي
 د ناز برخه د ((توتو)) د پيمتو
 لويونه ده .

به! د اود لڳ پيمتو نه ده .
 بلڪه د پروه د وڃي خواهه ده م جي
 د شنه آسمان د شنه زه د نامرا -
 دي د خيبري هغه مڃي لڳو مڃي
 د ((پروه)) د پيمتو لويونه
 زه پوهنيم جي د پروه لويوس
 د زمان د اوجھورا اوستلاي تود
 تيارو ڪوڄو هغه راتيره ڪري اوه
 د لڳه د سڀا به سڀا به سڀا
 لڳي سيد لوتو تياره ايس . د
 پروه د پيمتو لويوس هغه جي
 دوز م به نازي مڃي اوهغه
 جي د سهارني ور لڳو لڳو مڃي

سید رسول رسا :

دینستوداد بیاتو خُلانند خیره

ریدو یو پهلې ((ته د کار لپاره
واستول شواو د هند د نیمې وچس
تر تقسیمید و پوري هلته پاتی شو .
سید رسول رسا به پښتو ژبه پیر
ا تار لیکلی چی مخنی چاپ شوي
اثاری په لاندې ډول دي :
- د بید یا گلونه ، د غزلونو او نظمو
مجموعه .

- نوي ترنگه . د نظمو نومجموعه .
- د قران بیغام . یواز د نظم
د مسد سر به ډول .

سید رسول رسا سر سیره پر پورتنیو
اثارو مخنی ناولونه هم لیکلي دي .
رسا په انگلیسی ، اردو او فارسی
ژبو به پوهید ه اونه روانی یی
په د غوزو خبري هم کولای شوي
اولیکل هم . هغه د هند د نیمس
وچس له ویش خخه وروسته په
افغانستان کور د پاکستان د سفا
رت مطبوعاتی آتسه و .

د یوشمیر غوکړنی یی چی د فیو
ډالی ستم برضد ویل شوي د تسه
د مثال په ډول رانقلو :

خدای زما او ستا خوږ دي .
موز به د وار ه بنده گان یو
ته به خه باندې مالک شوي
موز به ولی فقیران ییو
ته د خدای د لوی حکمی میراث
خوړ شوي . موز شوو ز یی .
اوس مسجد یی موستا به درد یی
چی بی وسه عاجزان ییو .

سید رسول رسا
دینستوداد بیاتو
ودی او پراختیا
نه خا نگی یی پام
لساته

پوخت وچی په شعرونو یی پیل
وگر او هماغه وخت د ((پښتون -
مجلی)) په پاڼوکی یی شعرونه
خیریدل . کله چی سید رسول رسا
په اسلامیه کالج کی زده کړه کوله
د (اسلامیه کالج) د (خیر مرگین)
په نامه مجلی د پښتو برخس د پسر
و تاکل شو . چی خه ناخه شپز کاله
یی د دغی مجلی د خپرولو مسو -
لیت په غاړه درلود .

سید رسول رسا په کالج کس
د زده کړی په بهیر کی د ((بزم
ادب پښتو)) ، ((بزم السنه شری -
قیه)) او د نونبار د ((ادبی جرگی))
د غړی منشی او رئیس په توگه
وظیفه تر سره کړی ده .

سید رسول رسا هم د زده کړی و
هم د سرکاری خدمت په وخت کس
د پښتو ادبیاتو و دی او پراختیا ته
مخانگری پام ساته او د یی لاره کی
سترنه هیرید ونکی کارونه کړی دي .
هغه د ((پښتون)) مجلی په کار و
بارکی د یوزیار گاللی او د دغی مجلسی
له لاری یی پښتو شعر او نظم ته
مخانگری خدمتونه کړی دي .

سید رسول رسا په (۱۹۴۱ - ۱۹۴۲)
کلونو کی د پهلې د میاشتس
تبلخانی مجلی په اداره کی چی
(نن برون)) نومید ه په کار بوخت
و .

سید رسول رسا د ۱۹۴۵ کال د
کانگریس په وزارت کی د ((ال ان پی سا

د پښتو ادبیاتو پرهلسه ، آسمان
د پوستو یی لعل لوی او د پسر و
کاروانیا نولاری یی روښانه کړی -
دی . د دغو علانده ستورو و
خخه پوهم سید رسول رسا دی .

سید رسول ((رسا)) د پښتو
ژبی نومپالی لیکوال او خوز ژبی
شاعر د کوزی پښتو لخوا د پښور
د سپی د ((پد رشو)) په گلی کی
په سنه ۱۹۱۰ هیسوی کی وزیید .
پلاری میا محمد سعید نومید ه .

خپلی لومړنی زده کړی یی د -
نونبار په اسلامي ((های سکول))
کی اولوړی زده کړی یی د پښتو
بنار په ((اسلامیه کالج)) کس
تر سره کړی . په ۱۹۳۴ کال کی یی
د ازموینی له تیرو لو وروسته د لاهور
په ((سنترال کالج)) کی شامل شو
اونه ۱۹۳۸ کال کی یی لدغه
کالج خخه د فراغت سند تر لاسه کړ
او وریس د پوهنی په محکه کی د
بنوونکی په حیث وگمارل شو .

سره لدی چی سید رسول
(رسا)) خپلی لومړی زده کړی
د طبیعی علومو په خانگه کی سرته
رسولی وی خوله ادبیاتو سره
اوپه مخانگری ډول له پښتو
ادبیاتو سره یی خاصه مینه او -
علاقه درلوده .

سید رسول رسا لاکوچی و اونه
بنوونکی کی په لومړ نیوز ه کړ و -

مکتب کرم

کتابخانه کرم

نویسنده کامله حبیب

قصه از مرد

بی درنگ و دل انگیز هر آبشار
 و طلعت روی آفتاب هر شب سها
 و هر شب پر ستاره آشنا بود همواره
 از جهان حقیقت میگریختم زیرا
 مونس همینگی من صورت انسانه
 ساز من بودند - بدن را بنامند
 دوست میداشتم او را می من
 فرشته بی بود که بالهای
 عمادش بر من سایه می افکند
 و مرا چون جان گرامی میداشت که
 ایگانش چنین نمیبود، زیرا همین
 مصیبت های بی حد و حصر او
 بای آن لایم را در بند حلقه
 نامزدی دختری کشانید که
 همبازی دوران کودکی من بود
 من او هند بگر را خیلی دوست
 داشتم ولی وقتی چشم بجزیای
 های طبیعت آشنا شد دیگر
 کترین توجه بی به او نداشتم
 زیرا زیزه آبشار که دیوانه وار سر
 به سنگ میکید کانی بود که
 سر مست گرداند و از دنیا هر آنچه
 موجود است آن است بیگانه ام
 سازد او دختری از دستشان
 بدن بود، از آنجایی که پدرش

بار دیگر آنچه در زنده کی او اشاق
 افتاده از زبان خودش شنیدم
 و دوباره بنویسم، شاید این نوشتن
 دوباره او را تسکین میکرد
 گفت: اینبار قصه یک
 مرد گوش بد و عمد خاموش شد
 سکوتش طولانی شد از گفتن آنچه
 که باید میگفت هراس داشت
 انگشتان بار یک و لافش را لریزه
 خفیف وزود گذر فرآگرفته خجلت
 زده به نظر می رسیدد آنه های
 کوچک عرق بر پیشانی اش میداد
 رخسار نه بعد مکتوب را شکسته
 و بدون هیچ مقدمه بی گفت
 یک وقتی منوشتم، داشتان
 منوشتم و شعر میسرودم هر کسی
 نبود در وجودم بود به حکم یک
 احساس ناشناخته در وصف
 زیبایی های طبیعت به پای
 هر گلی آب میداد، شعر می
 بودم که گوش به زیزه های

نویسنده کشور ما میبود اگر او اسم
 میداد، اگر می نوشتم، یک وقتی
 مینوشتم خیلی هم خوب مینوشتم
 ولی بعد در نیمه راه رفته متوقف
 شد
 یکروزه دفتر مجله آمد
 مردی بود ضعیف و ناتوان،
 اسکلت بود در لباس زنده هاله
 چون سایه بی سبک بی صدا
 آمد و رو بروم نشست چشمانش را
 سایه غم پوشانیده بود، از قصه
 های برام قصه کرد، من قصه
 او را که کسی برام گفته بود چندین
 سال قبل نوشته بودم، و اکنون
 به اصطلاح قهرمان داستان
 خودش آمده بود و تقاضا داشت

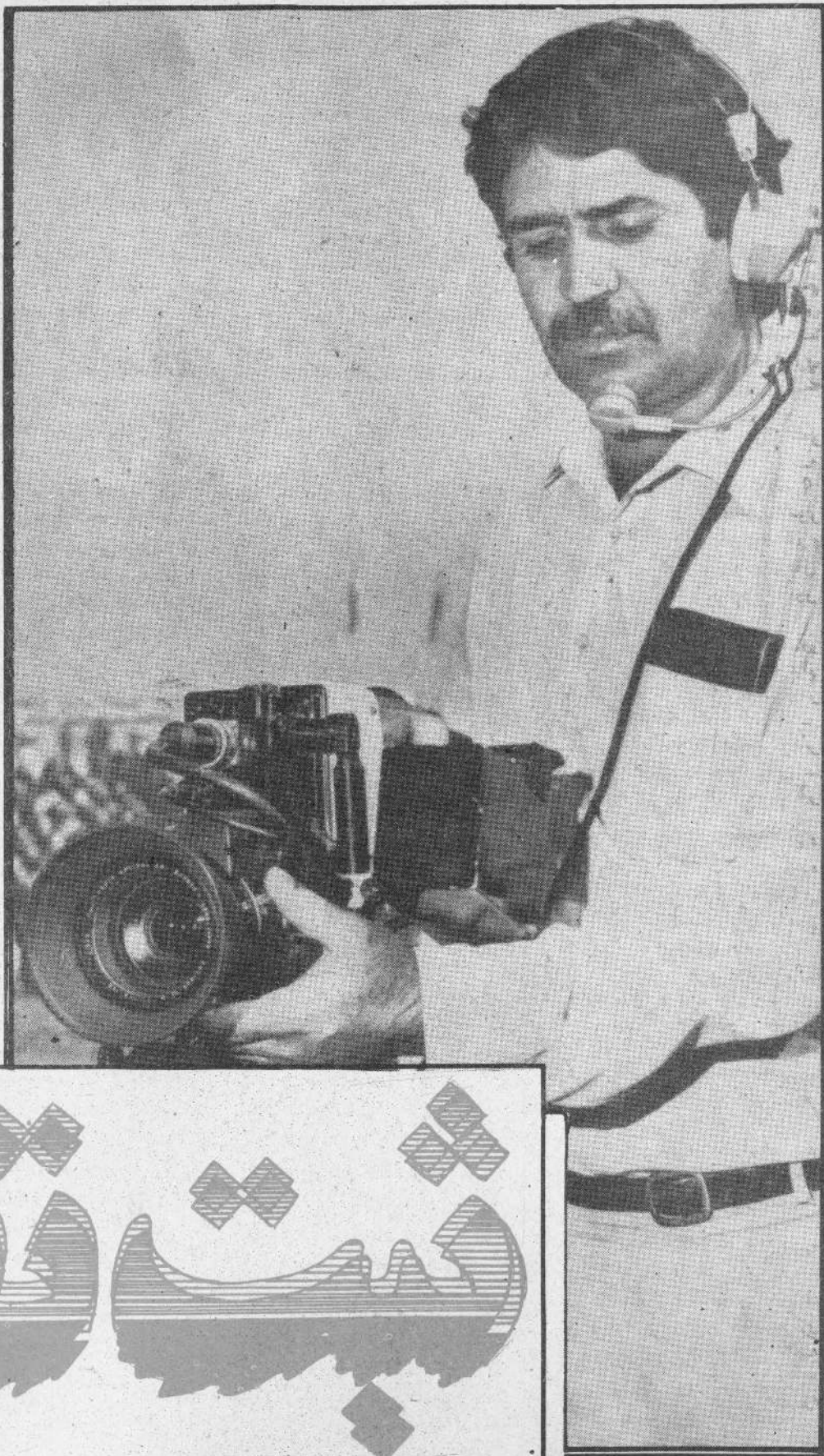
مانند یک درخت بی حاصل
 ریشه های تنش خشکیده پیوسته
 ضمن چنان بزرگ بود که در کشور
 تنگ سینه اش نمی گنجید
 رویاهای مذاب او لحظه های
 رامی انباشته در چشمانش
 قصه یک راز خوابیده بود
 رازی از یک درد میخورد آنسوز
 صدایش از درون یک چاه
 خشکیده و قحطی کشیده بیرون
 میزد ولی من میفهمم و می نوشتم
 شاید از غم میخورد و وقت ترس

مستول و بار من بود، بدین مصداق
 سید دوستی من کجاست که در
 ولی نمیدانست که من کس
 کوچترین تاملی به این دوستی
 و وصلت ندادم. از آنجایی که
 احترام پدر را فریضه خود میدانستم
 در صد امتراض بر نهادم. و -
 بالاخره با هم نامزد گردیدم. در روز
 نامزدی ما خیلی کوتاه بود و من
 نتوانستم کوچترین جملی را در
 قلبم به او اختصاص دهم. از
 دیدن قلبه من جزو همدم با
 کوچترین بهانه از او فریضه کردم.
 بالاخره با هم از روزی که
 من موجود منور خود را به
 بودم. یکسال احوالی لم یگذر -
 شد که احساس کردم که کس
 زناشوهری برام طلبه آید -
 استه خانم سواد خواندن
 نداشت که چه حرف
 سخنگویی من کباب آفتاب بود
 ولی در موض قلبی داشتند و از
 عشق و محبت نسبت به من خیلی
 میکوشید مرا خوشحال و شاد
 نگه دارد ولی من غرق در لجن
 زار غم و فغانه غم بودم
 آرزو داشتم خانم با سواد داشته
 باشم تا آنچه را که نزد من
 گیرای ادبی جلو میگردد بخواند
 و برانگشت هنر آفرین من
 گوید. این همه خود پندیدم
 موجود تخیلی بار آورده بسود
 پیوسته در حال تخیلات که هیچ
 رابطه و پیوندی با حقیقت
 زنده گی نداشت به سر میبرد
 خلاصه در جهان دیگری زیست
 میکردم. خانم به همین گو -
 چکترین علاقه بی نشان نهادن
 عشق و ولایه او نقطه در وجود
 من خلاصه میشد.
 کم کم احساس کردم که تحصیل
 وجود او برام رنج آوراست با خود
 میگفتم: خفت است نه پیوسته بی
 چون من بازن بسواد می زندگی
 کند آرزو داشتم فرزندی داشته
 باشم در حالیکه او قادر به سواد
 فرزندی بدنی نبود.

بالاخره تصمیم گرفتم کام رابا
 او یک سرو کم. آنشب نمیدانستم
 اود رچی رویای خوش از آینده.
 اش فرورفته بود که باخوشی
 عقیده ام را اظهار کردم.
 نخست خیال کرد شوخی میکنم
 ولی همینکه دانست در تصمیم
 خود استوار به شدت گرفت
 خود را به ما هم اقلند قسم یاد کرد
 که خواندن و نوشتن را به ما سوزد
 ولی من فرهاد زدم. من فرزند
 من خواهم و تو نمیتوانی برای من
 فرزندی بدنی بیآوری. بایک عالم
 پاس و اندوه گفت: از کجا
 میدانی که نصر از تو نباشد؟
 او به تلخی میگفت ولی گریه
 اود رشوره زار قلبم کوچکی من
 تا نوری نداشت. و من که از عهد
 برداخت مهره اش به سهولت
 میتوانستم بدرشم، به اشک
 هایش به التماس هایش، به
 فغان و سوگند هایش هیچکدام -
 شان لغتا نکردم، تا صبح دیده
 برهم نهادم و همینکه خورشید
 بایرتو زویش از افق مشرق سر بر
 کرد از ستر برخاستم و بیدار
 را از تصمیمی که گرفته بودم آگیا
 نمودم. او کجا میتواندست با رای
 من روی مخالف نشان دهد
 پس از کسی گفت و شنود راضی
 شد. مراسم طلاق خیلی ساده
 صورت گرفت زیرا اکنون خانم
 کسی نداشت بدش چندین پیش
 فوت کرده بود. یک تازمه آن
 بدو وثوقش بود. با اخذ مبلغی
 به عنوان مهریه در حالی که
 چشمانش از فرط گریه وین کرده بود
 محض راترک گفت: از آن به بعد
 من بودم و چار دیواری اتناقی
 و یکشت تصورات واهی. اشک
 خانم ورق هارا با هم سهوا
 میکردند.
 دو سال گذشت و من همان
 بودم که بودم. زنده گوی را زرد -
 چه غمخیز نگاه میکردم و از زنده گی
 واقعی و تلخی های آن گریزان
 بودم. تا آنکه یک شب همه چیز

عوض شد.
 یک شب زیبا و خیال انگیز
 بهار بود. بزه های ابر در رهنه
 آسمان مستانه سرد روی هم می
 نهادند و صی فریدند. انعکاس
 نور چراغ های خیابان در آب های
 ایستاده بی روی جاده منظره
 دلپذیری ایجاد کرده بود. در
 یکی از ایستگاه های شهر منتظر
 موتوری بودم تا به خانه بروم و از این
 منظره دل انگیز قلم فرسای کنم.
 مردی آمده به شوم نزد یک
 شد روشن چراغ تکی از صورتش
 را روشن کرد لنگی کهنه
 به سر و کلاهش ریخته. بی به پاداش
 از سرا پایش کتابت می بارید
 وقتی مقابل ایستاد لبخندی -
 زده گفت: آنا ساعت چند
 است؟ به ساعت نگر بستم بازه
 شب بود باخوشی گفت: یازده
 بجه. فکر کردم همین که جوابش
 را بد هم از کسار رد خواهد
 شد ولی اود در حالیکه پس گردن
 را می خارید در باره سوال کرد:
 منتظر موتوری استید؟
 گفتم بلی!
 شما هم انتظار موتوری دارید؟
 در حالیکه به اطرائش نظر
 می انداخت خنده می نمود
 گفت: من منتظر مشتری استم.
 بعد ست هایش نگرستم فریضه
 چیزی نبود که منتظر مشتری
 باشد، خیال کردم شوخی میکند
 بی میل نبودم تا رسیدن موتوری
 خودم رابا او سرگرم کنم. قطری
 سگرتم را از جیب بیرون کرده بگر -
 تی تعارفش کردم. یک دانه برایش
 برداشتم با لایتم سگرتش را.
 آتش زدم
 طرز سگرت دود کرد نشد انستم
 که سگرت نیست زیرا نهی از
 سگرت را در دهش فرو برد نظری
 به سرا پایش انداخته گفتم:
 گفتی که منتظر مشتری استی؟
 خنده معنی داری نموده گفت:
 بلی منتظر مشتری استم ولی این
 روزها کسی به سراغ من نمی آید

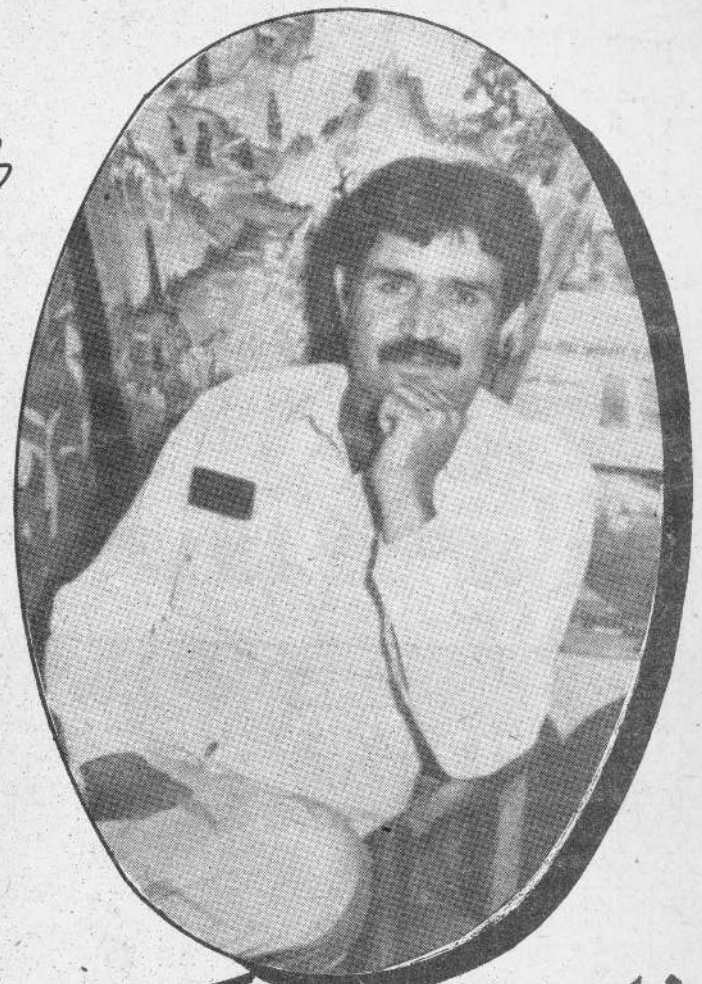
نمیدانم ذوق مردم مرده یا گل
 ولای کوچه ها مردم را فراری -
 ساخته است.
 یقین داشتم دیوانه نیست
 ولی از حرف های بی سروپایی
 هم چیزی دستگیر نمیشد.
 خودم رابه صحبتش علاقه مند
 نشان داده پرسیدم: خوب
 بالاخره نگرانی چه میفروشی؟
 چشمانش رابه گوشه بی از خیابان
 دوخت و بدون آن که در چشمان
 نگاه کند بالحن زنده می گفت:
 بستر من و آفوش گریه این توانستی
 که مرا نیشناسی تلم جوانهای
 شهر با من محرومت دارند.
 لحظه بی با خود اندیشیدم
 میخواستم از او فاصله بگیرم مگر
 دیدم من هم جوانم. آتش شعوت
 یک باره در وجودم مشتعل گردید
 قلبم شروع به تپیدن کرد کوی
 آن مرد افکار درونم رابه خوبی
 درک کرده بود. در حالیکه
 سوم اشاره مینمود برای اقتصاد
 او واسطه بود و من هم جوان مجرد
 تنم داغ شده بود و آرزوی لعین
 که چند دقیقه بعد در اختیارم
 قرار میگرفت سر از پانی شناختم
 مبدل به یک پارچه شور و هو
 شده بودم. هوس کشنده و لسی
 دلپذیر. تا آن شب اصلا به فکر
 زن نبودم. تلم سرگرم من همان
 پارچه های نغز و نبتیک ادبی
 بودند که بر تار و پود وجودم
 حکم سروا می داشتند.
 مرد از پیش من از نیالشی
 از چند کوچه که ملوا کتابت
 و گل ولای بود گذشتم هاقبت
 در آنهای یک کوچه تاریک که
 بوی زنده بی فضایی آنرا نباشد
 بود مقابل دری ایستاد نگاهی
 به اطرائش نموده پس از آنکه
 مطمئن شد کسی مراقبش نیست
 با پشت دست به علامه رمز چند
 ضربه خفیف به درواخت، صدای
 یایی از پشت در به گوش رسید
 و لحظه بی بعد در با صد ای



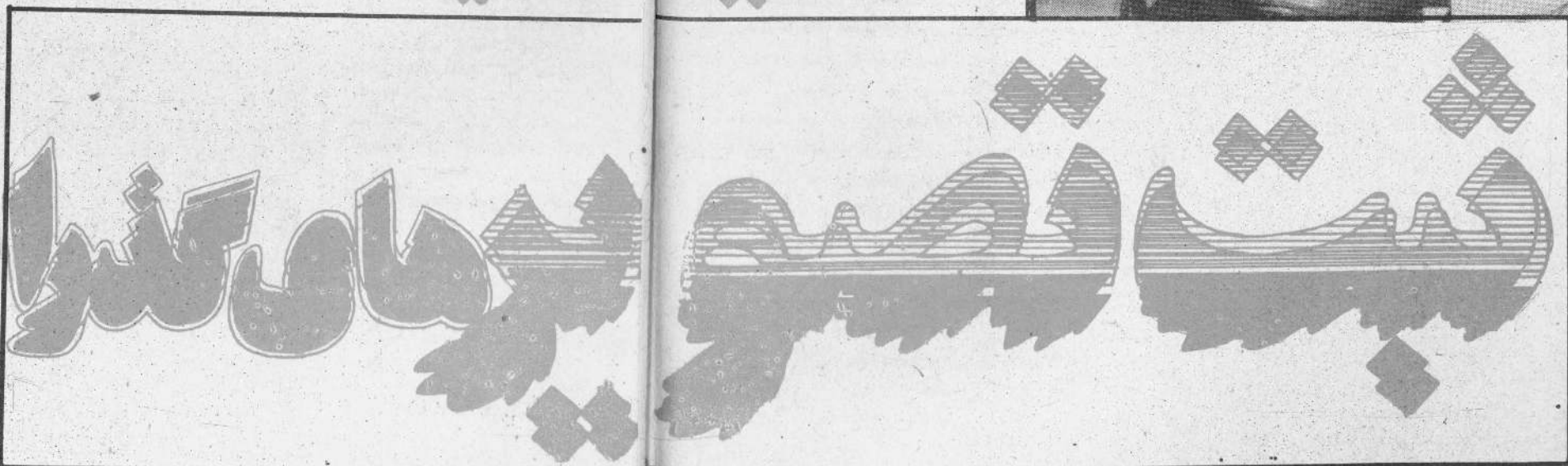
و اینبار برای صحبت هنرمند و
 با فلیمبرد آری می‌نشینم که از آغاز
 کارش همچون عاشق دلباخته بی
 برنظم و به خصوص هنر فلیمبرد آری
 بوده است .
 بلی اینبار سخن بر سر فلیمبرد آری -
 هست که با مهارت و زندگی خاصی
 در ثبت آهنگها به خصوص در بین
 اواخر همه گرفته است .
 بانام فاروق زرننگ همه گان آشنا
 استند، بانام فلیمبرد آری که در
 قسمت دایرکت و فلیمبرد آری آهنگ
 ((اهل هر کجا که باشی باز هم
 افغانی است)) بر سر پانها
 افتاد و کارهایش بسیار زیاده است
 و بگری گل کرد و میگفت .
 با او برای انجام مصاحبه در
 دفتر کارش قرار گذاشتم، همینکه
 در دفتر را گشودم دیدم که
 چند مصروف است تنها او نه
 همه همکارانش به کاری مصروف
 بودند، یاد پدرم از پشت میز
 برخاست و با لبخند صمیمانه بی
 به داخل رهنمایم کرده و بعد
 در صوم نشست .

مصاحبه از فریبا سرلهری

مصاحبه‌پی کمره‌مین تلویزیون



پا فاروق زرننگ تلویزیون



ظا هر خیلی آرام وی تکلفی دارد
 و من پس از لحظه بی درنگ
 ازین دروین در صحبت را باز
 کردم و آرام آرام سپرد صحبت را
 سوی هدف اصلی آورده پرسیدم
 * شما در کارهای اخیرتان
 مخصوصاً در ثبت آهنگها به کجا
 جدید کار رایجاده نموده اید یا
 آن ها اندیشه خود شما بوده یا
 برود پوسران به شما ایده داد
 اند ؟
 در حالیکه چهره اش جدی
 مینمود ولی با صمیمیت به سوالم
 نگرست گفت :
 خیر (من در جلوی کارکره
 چیز چیزی از دایرکتوران هم
 آموخته ام و در ثبت آهنگها خودم
 برود پوسر میباشم و از اندیشه خود
 کار گرفته و کوشش منم است تا حرفه
 خوبی نه تنها برای هنرمندان
 بل برای هموطنانم تقدیم نمایم .
 * آیا میتوان کار شمارا یک کار
 هنرمندانه توصیف کرد ؟
 - اگر خود خواهی نکم میتوان
 گفت که بلی من با پیشکار و گویان
 بدون آن که از کارها شانه خالی
 کنم به وظیفه ام میروم و بیشتر
 میگویم تا در کارهای هنری ام -
 ذوق هنری داشته باشم و همه
 کارهایم را هنری گفته نمیتوانم
 زیرا هر کاری در وقت و زمانش
 انجام مییابد و ثبت آهنگها به
 خصوص فلیمبرد آری در ساحه هنر
 جز کارهایم است .
 * برای شما معیار انتخاب
 تصاویر در لحظات گذرا حادثه
 ها چه گونه است ؟
 حرم را قطع نموده گفت :
 - برای من معیار انتخاب
 تصاویر در هر لحظه و حالت
 عاد است، به طور مثال میتوان
 کار را با کاریک داکتر مقایسه
 کرد .
 داکتر در کارهای روزانه خود
 به صورت عاد میسرند اما در وقت
 عملیات با اجراءات تر کارش را پیش
 میگیرد و من هم کارهایم را
 همینگونه در هر لحظه و زمان
 انجام داده ام .
 * هنوز چه تصویرهای ثبت
 نمانده بی در زدن تان دارند ؟
 شاید وقت نماند یا شاید هم
 امکانات ؟
 - در زدن هیچ تصاویری نیست که
 امکانات ثبت آن ها هم وجود
 ندارد اما باید آهنگهای را مطابق
 به آن ها جستجو نمود .
 * گاهی دلتان خواسته
 چیز خارق العاده تصویری
 برای تلویزیون تهیه نمود
 و هدیه کنید ؟
 - در صورتیکه چیز خوب و -
 خارق العاده بی رابند اکسم
 حتماً برای تلویزیون هدیه ام
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -
 آهنگهای را که ثبت و با فلیمبرد آری
 منم است همه اش هدیه بیست
 برای تلویزیون .
 * سفرهای تان به ولایات و
 خارج کشور چه گونه بوده وجه
 در سهای به شما داشته اند ؟
 - سفرهای که به خارج کشور
 نموده ام همه اش در روند کارم
 تشویق کننده بوده و در زمین حال
 توانسته ام تصاویر خوب به کشور
 خود بیاورم .
 و سفرهای که در ولایات کشور
 داشته ام تا حد سکن کوشیده ام
 تا تصاویر خوب ببرد و بخسور
 همراه داشته باشم .
 * مثلاً به کدام کشورها سفر
 نموده اید و از آن جاها چقدر -
 آموخته اید البته در رابطه به کار
 شان .
 - سفرهایم به دمارک ،
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده
 زمانیکه در فرانسه بودم در دکان
 عکاسی کار مینمودم و از آن جا هم
 شواسته ام چیزی بیاموزم .
 * پس کار عکاسی با فلیمبرد آری
 نزد یکهای با هم دارند ؟
 - به نظر من منشا و اساساً هر
 برد آری را عکاسی تشکیل میدهند
 یک عکاس میتواند فلیمبرد آری خوب
 شود به شرط آن که تخنیک تصویری
 تکنیک های عکاسی را بداند .
 * در حدود چند بار چه
 آهنگ را فلیمبرد آری نموده اید ؟
 - در حدود یکصد و بیست
 آهنگ را .
 * چه ره آورده های در ساحه
 کارتان دارید ؟
 - دو مدال از طرف س. د. ج. ا. و
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی
 ج. د. ن. ج. ا. و همچنین با تمهید
 تصویرهای آهنگها اهل هر کجا که باشی
 نی باز هم افغانی استی جایزه
 تشویقی هم گرفته ام .

درد اما باید آهنگهای را مطابق
 به آن ها جستجو نمود .
 * گاهی دلتان خواسته
 چیز خارق العاده تصویری
 برای تلویزیون تهیه نمود
 و هدیه کنید ؟
 - در صورتیکه چیز خوب و -
 خارق العاده بی رابند اکسم
 حتماً برای تلویزیون هدیه ام
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -
 آهنگهای را که ثبت و با فلیمبرد آری
 منم است همه اش هدیه بیست
 برای تلویزیون .
 * سفرهای تان به ولایات و
 خارج کشور چه گونه بوده وجه
 در سهای به شما داشته اند ؟
 - سفرهای که به خارج کشور
 نموده ام همه اش در روند کارم
 تشویق کننده بوده و در زمین حال
 توانسته ام تصاویر خوب به کشور
 خود بیاورم .
 و سفرهای که در ولایات کشور
 داشته ام تا حد سکن کوشیده ام
 تا تصاویر خوب ببرد و بخسور
 همراه داشته باشم .
 * مثلاً به کدام کشورها سفر
 نموده اید و از آن جاها چقدر -
 آموخته اید البته در رابطه به کار
 شان .
 - سفرهایم به دمارک ،
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده
 زمانیکه در فرانسه بودم در دکان
 عکاسی کار مینمودم و از آن جا هم
 شواسته ام چیزی بیاموزم .
 * پس کار عکاسی با فلیمبرد آری
 نزد یکهای با هم دارند ؟
 - به نظر من منشا و اساساً هر
 برد آری را عکاسی تشکیل میدهند
 یک عکاس میتواند فلیمبرد آری خوب
 شود به شرط آن که تخنیک تصویری
 تکنیک های عکاسی را بداند .
 * در حدود چند بار چه
 آهنگ را فلیمبرد آری نموده اید ؟
 - در حدود یکصد و بیست
 آهنگ را .
 * چه ره آورده های در ساحه
 کارتان دارید ؟
 - دو مدال از طرف س. د. ج. ا. و
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی
 ج. د. ن. ج. ا. و همچنین با تمهید
 تصویرهای آهنگها اهل هر کجا که باشی
 نی باز هم افغانی استی جایزه
 تشویقی هم گرفته ام .

نوشته: دکتر امین زمان



نتایج زیانبار جسمی و روحی آن

از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول یک حالت بیماری و غیر نورمال است

طبيب مجله مشوره ميدهد

از نظر اجتماعی، الکولیزم عبارت از استعمال افراطی مشروبات الکولیک است که سبب تشویشات در نوب های معیاری سلوک و روش شخص در محیط زیست، خانواده، جامعه و هرصه کار شده و همراهی نهایی برای صحت خود شخص الکولیک و آسایش و آرامش سایر اهالی می باشد.

از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول، یک حالت بیماری و غیر نورمال است که شخص از اثر استعمال زیاد و مداوم الکول، سرانجام به مرحله می میرسد که خود را ناخبر به استفاده از آن میدانند و این ناخبری به علت احساس نشاء و یا خماری و هم برای جلوگیری و کاستن اضطراب روانی و یا تکالیف طاقتفرمای جمعیت که در نتیجه ترک و یا عدم استفاده

از الکول به وجود می آید. وابسته‌گی به الکول چی گونه به وجود می آید؟ طوری گفته شد از اثر استفاده از الکول در یگرگونه‌های منحصر جسمی و روانی ایجاد میگردد که آهسته آهسته این د یگرگونه‌ها شکل ثابت را به خود میگیرد.

الکول در مرحله اول به انداز کم، تا تشویشات آرامش بخش تسکین کننده، نشاط آور و تسریع کننده فعالیت های روانی را دارد به همین علت کسانی به این گونه تشویشات روانی الکول نیاز دارند و به آن مراجعه میکنند که با محیط زیست خود تطابق خوب نداشته و یا بی نظمی های روانی از نوع Neurosis و یا تشویشات شخصیت داشته باشند. این گونه اشخاص در مراحل اول با استفاده گاه و ناگاه از الکول بروی های روانی خود راضی و راضی میگردند ولی سرانجام به مرحله می میرند که از اثر د یگرگونه‌ها ایجاد شده جسمی و روانی به

وسیله الکول ناگزیر و ناچار باید به صورت مرتب از اندازه های زیاد تر آن استفاده کنند که به این ترتیب آهسته آهسته وابسته‌گی به الکول به وجود می آید.

در ایجاد وابسته‌گی به الکول محیط زیست شخص، مسایل تربیتی، اعتیاد، عقاید مذهبی، خستگیهای بیش از حد جسمی و روانی، موجودیت نارامی ها و صدمات روحی شدید و یا خفیف و مداوم نیز اهمیت دارد. البته عوامل فیزی نیز در ایجاد وابسته‌گی به الکول رول دارند مانند: قدرت الکول در محیط و مدت استعمال آن، استفاده از الکول به قسم تجزیه بی به وسیله نوجوانیک یکی از اعضای خانواده او معتاد به الکول شده اند و او گاه و ناگاه جهت به رخ کشیدن آرائی خود و تیریه الکول مینوشد طوری که ملاحظه میشود عوامل سبب وابسته‌گی به الکول، ناگون و فراوان است که مجموعاً

به سه گروه یعنی مکتورهای اجتنامی، نوزولوژیک و روانی میتوانند هضم شوند.

الکول سبب چی د یگرگونه‌های در وقت میگردد؟

الکول سبب تغییرات و بی نظمی های مختلف میتابولیک در اوزان نیز انسان میگردد. بالای میتابولیزم ویتامین های گروه B خصوصاً ویتامین B1 تا تیر کرده و در نتیجه زیان های متنوع و مختلف در سیستم عصبی مرکزی، سیستم عصبی محیطی و سیستم عصبی اتونیم از آن به وجود می آید. تا تشویشات آن بالای جهاز هضمی به شکل التهابات معده، سرطان هلو تغییرات در جذب مواد غذایی ظاهر میگردد، سخت شدن و بی حس شدن حاد تا ناگوار د یگر است که در فیزیکی زیاد اشخاص به صورت مداوم از الکول استفاده میکنند به وجود آمده میتواند الکول سبب یک سلسله تغییر غیر قابل برگشت در قلب

الکولیزم مزمن به صورت تدریجی به وجود می آید

شواین وورید هائیز میگردند .
 واقعات التهاب و سرطان غد و
 یا نیکراس نیز نزد الکولیک ها
 بیشتر تعادف میگردند .
 - نشاء یا مستی الکولیکست
 چیست؟ نشاء یک حالت روانی
 غیر طبیعیست که از اثر غیر فعال
 شدن تدریجی نشاء دماغ و از
 بین رفتن تاثيرات کنترل کننده
 آن بالاي سایر نواحی دماغ به
 وجود می آید و تاثيرات
 (Toxic) توکسیک و مسموم
 کننده الکول بالاي حشرات
 دماغیست . در شروع این حالت
 تسمی یا نشاء شخص یک احساس
 سر لذت بخش گرمی در بدن کرده
 عضلات به استراحت (Relax
 مصروض شده و یک حالت آرامش
 جسمی و روانی به وجود می آید .
 حالت مزاجی شخص یک نوسان
 به جهت مثبت داشته ، احساس
 رضایت از خود و اطرافیان زیاد
 شده و یک حالت اطمینان و اعتماد
 به خود به صورت گداز و تغییر
 طبیعی به وجود می آید ، شخصی
 واقع بین را از دست داده ،
 امکانات خود را پیش از حد از یاد
 بی کرده و خود ستایی میکند .
 نیروی خود گاهی (Autocritic
 نزدش تنقیص مییابد ، اعمال و
 سلوک خود و دیگران را نمیتواند
 واقع بینانه و درست ارزیابی کند
 در صورت پیشرفت حالت نشاء ،
 انبساط مزاجی شخص به بیاد
 حالت حساسیت تبدیل شد مقابل
 هر موضوعی ، واکنش میدهد ، به
 آسانی از رده شده و یک حالت
 متاثری در عیلاقه راه خود میگردند ،
 تعصب و شدت یافته و امکان
 دارد بعضی اعمال و حرکات
 Empulsiv به وجود
 بیاید ، شخص درین مرحله به
 آسانی به اعمال و حرکات
 Agressive و تعرضی نسبت
 به اطرافیان و یا نسبت به خود
 ممکن است دست بزند و حوادثی
 را که از نظر قوانین و مقررات
 اجتماعی و طب عدلی ، اداری ،
 اهمیت ویژه است به وجود بیاورد

درین مرحله (Coardinat
 انتظام مرکزی و حالت متوازن نیز از
 بین میروند و شخصی نمیتواند توازن
 خود را حفظ کند ، ادای کلمات
 نیز واضح نمیشاند که این عدم
 توازن و مشکلات در تکلم از نتیجه
 تاثيرات مسموم کننده الکول
 بالاي دماغ کوچک یا Cerebellum
 به وجود می آید .
 در پایان حالت نشاء ، غالباً
 کسالت و خسته گی و کوفته گی و در
 عضلات ، سردردی ، تلخی و
 بد مزه بودن دهن ، تشنه گی
 و فرط حساسیت به وجود آمده و
 یک حالت سقوط مزاجی به شخص
 دست میدهد که این همه از اثر
 تاثير مسموم کننده الکول بالاي
 انساج عظمی ، معده ، جگر و
 سر انجام دماغ به وجود می آید .
 گاهی تسم حاد الکول نیز
 به وجود آمده میتواند که درین
 صورت حالت شعوری روشن از
 بین رفته و شعور به مگر است و
 خصانت میگردد و ممکن است تا
 سرحد کوما نیز برسد ، درین
 حالت گاهی تشنجات منابسه
 به مرگ نیز به وجود آمد میتواند
 و حتی ممکن است تفرط و تبسول
 غیر ارادی نیز صورت گیرد .
 الکولیزم مزمن چیست؟
 الکولیزم مزمن یا وابسته گی
 به الکول طوری که در آغاز نوشته
 نیز گفته شد ، عبارت از بیاد
 میلان بیماری و غیر قابل جلوگیری
 به نوشیدن الکول است و نشان
 دهنده وابسته گی جسمی و
 روانی شخص به آن میباشد ، در
 اثر آن شخص به صورت متناوب
 (Periodic) و دایم
 مجبور است الکول بنوشد و در
 نتیجه ، آن تدریجاً بی نظمی های
 جسمی و روانی در او پیدا میشود
 و شخص به تغییرات غیر طبیعی
 در شخصیت و روان خود دچار
 میگردد .
 الکولیزم مزمن به صورت
 تدریجی و خفی به وجود می آید

بدون آن که شخص متوجه این
 حادثه گردد ، پیش از آن استفاده
 از الکول ، تصادفی بوده و گناه
 گناه صورت نمیگیرد که تدریجاً
 مقادیر استفاده از آن بلند رفته
 و به صورت منظم و مرتب تبدیل
 میگردد ، با پیشرفت این حالت
 به تدریج تغییرات در روان و
 شخصیت شخص تا سرحد تبسول
 الکولیک شخصیت به وجود می آید
 الکولیزم مزمن را در سه مرحله
 جداگانه میتوان در نظر گرفت ؛
 شخصاً تا مرحله اول عبارتند از
 ۱- درین رفته رفته استفراف
 در صورتیکه نشاء خفیفی
 شدید هم باشد .
 ۲- کاهش و یا از بین رفتن نیروی
 بازدارنده ، استفاده از
 اندازه زیاد الکول .
 ۳- برخی از حوادث و واقعات
 پیش از استفاده از الکول ،
 فراموش میگردند ، نشان
 دهنده اختلال در حافظه
 است .
 ۴- ضرورت به استفاده از اندازه
 زیاد الکول به خاطر بیاد
 دست آوردن نشاء آشکارا
 که این حالت نشان دهنده
 ایجاد حالت تحمل (Tolerance)
 الکول است .
 مرحله اول الکولیزم مزمن
 ممکن است ۲-۳ سال دوام
 کند ، شخص وابسته به الکول
 آهسته آهسته به مرحله دوم
 الکولیزم میرسد که درین مرحله از
 علائم مهم و دایمی آن به وجود
 آمدن علائم قطع دایمی و صفا
 تبسول (Abst in a nce) است
 این علائم طوریست که روزیکه
 شخص الکول ننوشد ، مانند
 تکالیف ناگوار جسمی و روانی
 دچار میگردد از تبیل سرخچی و
 برخی رنگ های خون در روی
 پرچون شرایین صلبه در چشم
 پرش قلب ، فشارخون پایین ،
 احساس ناگوار و دردناک در نا
 حیة قلب ، سرخچی سردردی
 بروی زیاد ، جلد شدن جلد
 انگشتان ، رعشه دست ها ،
 درد های عضلات و مفاصل ،
 تشنجات هضمی ، بی اشتها
 تشنه گی ، اختلالات خواب

و غیره ، بعد از یک مدتی بس
 اجزای فوق بی نظمی های روانی
 نیز افزود میگردد که به شکل
 تغییرات مزاجی انحرافاتی ،
 اضطراب ، ترس وید هراسی ها
 میباشند ، علائم قطع دایمی کم
 کم شدید تر میگردد و در نتیجه
 شخص معتاد مجبور است جهت
 جلوگیری از ایجاد حالات ناگوار
 فوق باز هم به نوشیدن مقدار
 زیاد تر الکول پناه ببرد ، این
 مرحله ممکن است از ۲-۵ سال
 دوام کند .

در مرحله سوم الکولیزم مزمن
 تحمل شخص مقابل الکول دوباره
 کاهش مییابد ، شخص با اندازه
 کم الکول ، به حد اعلاهی نشاء و
 مستی دست مییابد ، درین
 مرحله شخص به صورت منظم از
 الکول استفاده کرده که به صورت
 عادی و بدون زحمت و به شکل آب
 الکول مینوشد ، این حالت
 نوشیدن به صورت مسلسل و تا
 یک هفته دوام کرده و شخص
 تقریباً در حالت نشاء دایمی قرار
 دارد ، درین مرحله وضع جسمی
 شخص نیز وخیم تر میگردد ،
 کسالت شخص خیلی زیاد بوده ،
 عرق زیاد ، فشاربازین تشنجات
 نظم قلبی ، تفسر سریع ولسی
 سطحی ، بی اشتها ، استفراغ
 و لاغری به وجود می آید ، درین
 مرحله از اثر استحاله و تخریب
 دماغ کوچک (Cerebellum)
 علائمی به شکل سرخچی ، بسی
 موازنه گی در حرکات ، مشکلات در
 تکلم ، رعشه و شل شدن عضلات
 نیز به وجود می آید .

با پیشرفت این مرحله تحمل
 شخص مقابل الکول باز هم کاهش
 یافته و با مقدار یکم الکول نشاء
 میگردد ، ممکن است حملات
 تشنجی به شکل مرگی (Epilepsy)
 نیز درین مرحله به وجود بیاید ،
 تغییرات در وضع روانی و از جمله
 حافظه شخص عمیق تر شده ،
 حالات تعرضی (Agressive)
 ممکن است به مشاهده برسد ،
 شخص از لحاظ کرکتر خود عمیقاً
 به تغییرات منفی معروض میگردد
 اختلالات عمیق روانی که از

بقیه در صفحه (۸۴)



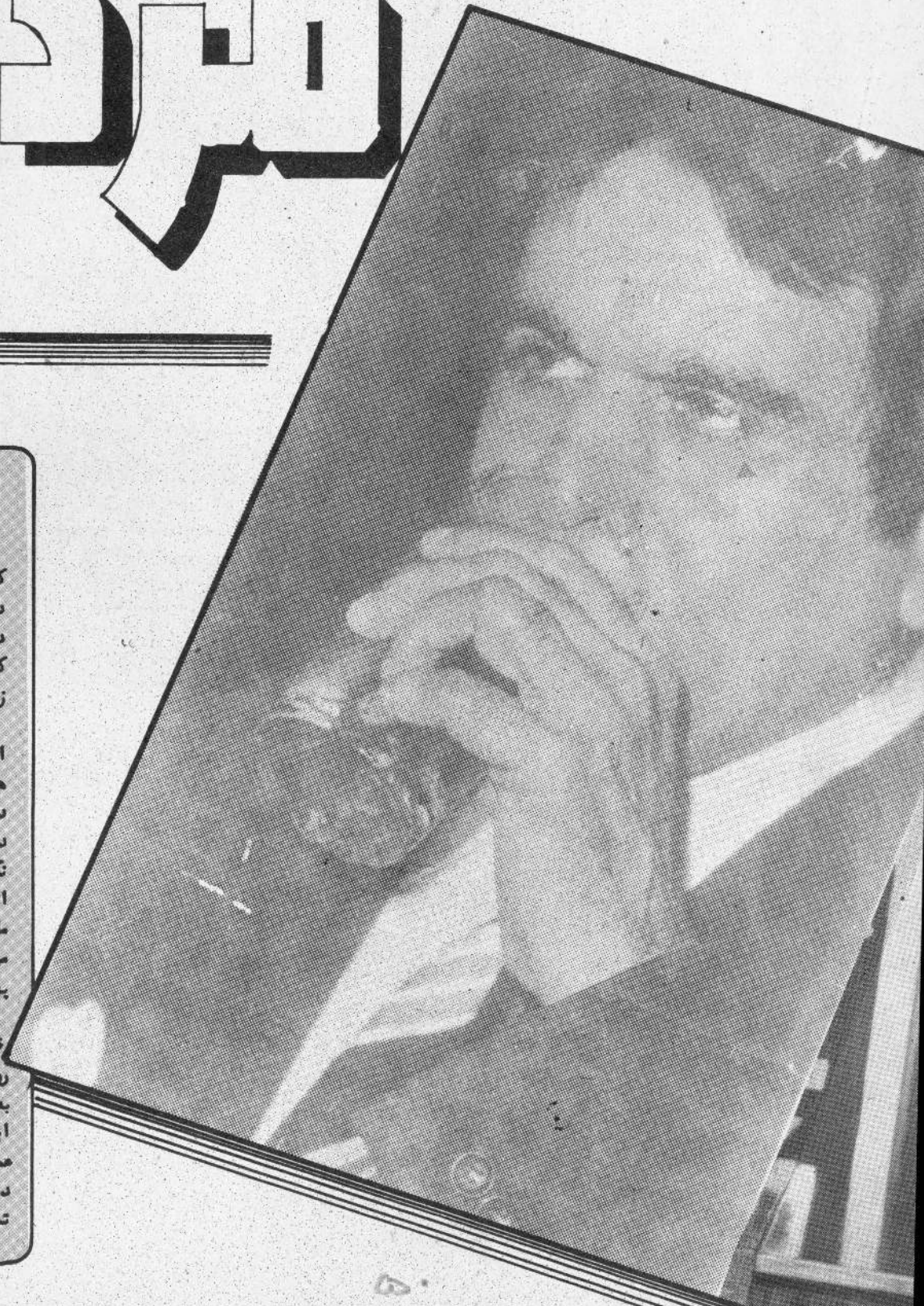
دلپ کمار مردی از غربت

ترجمه مهدی دعاگویی

دلپ کمار میگوید :
هنر همیشه هاموجودات اسرار آمیزند .
آنانی که صاحب ادراک ظریف واجسام لطیفند
هنرمندند ، هر تماشاچی ، حق دارد هنر پیشه
مورد علاقه اش را انتخاب کند .

دلپ صاحب ! شما که بهره
کافی از اهل بیت و کفایت هنری
داشته و صاحب شهرت و ثروت
در خور توجه نیز هستید ، آیا باز هم
کدام کاستی و پاکبندی را در -
زنده گیتان احساس میکنید ؟
- طرح شما نهایت ظریف
است ، ثروت و شهرت به مثابه
هاله بیست که غالباً مهتاب رابه
دور خود میچکاند ، ثروت همیشه
در بانک ها و صندوق ها
نگهداری میشود ، که خیلی هم به
انسان متعلق نیست ، شهرت هم
مانند سایه بیست که بانگهای
مردم که مانند آفتاب است ، هستی
پیدا میکند .

به نظم ، شهرت گاهی وسوسه
فطراست ، به ویژه زمانی که انسان
روپایی شود و برای کسب شهرت
به سوی جنون برود ، در آن حالت
این شهرت ، در واقع یک احساس
عمیق و پیچیده ، خطرست که انسان
در مقابل آن ناتوان میماند و گاهی
تعادل روحی خود را از دست



آنانی که مرا میخواهند این بزرگترین
دین برحق و مسلم مردم است که
باید آنرا بی شایبه ادراک واپس
احساسات پاک و شسته ، این
نوازش های بی لوث و شرفانسه
این چشم داشت های بی رها
و هنر دوستانه ، شان را نباید
با خنده و فریب ، تقلب و پسا
کوزی به خاطر پول و مکتب
بازی گرفته من در برابر مردم
بزرگترین مسؤلیت ها را احساس
می کنم .
اندکان می کم یک موجود عاجز
و ناتوان است ، این مردند که
مراهایه ناز ساخته و جای برایم
در طاق سینما قابل شده اند
و مراد رسکوی بر طنطنه هنر سینما
هند جای داده اند . درست
است که هر انسان فطرتا در -

که پاک داشته هاسنانات داشته
علا در سینمای هند پیاده شد -
آیا در ذهن شما چیزهایی وجود
داشت و یا این که برداشتی
داشتید از فلم های روز ؟ آیا
اصطکاک پدیده های سینمای آن روز ،
سبب این سیمای جدید در تخیل
و هنر سینمای هند شده است ؟
- پرسش شما دلچسپ است -
از دیگرگونی سیمای سینمای هند
باورود من ، در سینما ، حریف
بمیزنید در حالیکه با ايقان اعتراف میکنم
تا حال نمیدانم چی کارنامه یسی
رابه سینما انجلم داده ام ؟ قبل
از ورود به سینما فکر میکردم تخیل
کار نهایت دشوار است ، تصور
کنید ، مثل یکی رابه عنوان محبوبه
لطفاً صفحه را برگردانید



دلیپ کمار: سردی

بقیه از صفحه (۴۳)

دیگری رابه حیت مادر وان دیگر رابه سمت پدر میزد بود . از یکی جدا میبود باید احساسات و هیجانان یک عاشق واقعی را حالی کند ، در حالیکه عاشقش هم نیست آن یکی بهمار میبود ، با میسد التهابات روانی و ذهنی خود را در برابر بیماری زنی که مادرش نیست بازتاب دهد .

آن دیگر میبود ، باز هم از مثل میخوانند ، عمیق ترین تأثیرات خود را همراه با صحنه ها و فریاد های که باید یک فرزند به خاطر مرگ پدرش تجارز دهد ، از خود نشان دهد ، حالا خود تصور کنید ، آوردن و حالی کردن و تجارز دادن این همه انفجالات که اصولاً باید تخصصی هم نباشد ، کار سهل است ؟

برای این سهل نیست که حقیقت جدایی محبوبه ، یا بیماری مادر ، یا مرگ پدر ، نزد هنریشه به هیچ وجه وجود ندارد ، ولس حکم تشیل ویرسپ تشیل است که همان حالت و موقعیت باید هستی پیدا کند ، اما با هر نوع تلقین روانی ، روان چون ضمیر واقعه یا امر را نمیبرد ، بناً در همین جاست که کار تشیل مشکل میبود ، یعنی هنرمند به (پذیرفتن) و (نه پذیرفتن) درگیر میبود .

مثلاً بسیاری از اوقات ، وقتی میزدیم در فم مادری میبود ، یا خود میگویم : این هنریشه چی گونه یک زن غیر را ، در قلم مقایسه با مادرش قرار میهد ، آیا او سه

مادرش فکر نمی کند ؟ وقتی به چهره مادر فمی خود نگاه می کند آیا می تواند ذهن خود را مهار نماید تا ماخل کارش نشود ؟ ولس برای این پرسشها پاسخ نداشتم اگر با خود فمیی متصل میبود آیا در یک ستیز درونی قرار نمی گیرد ؟ این مسایل خیلی قابل اندیشه برام بود .

من نمیتوانستم بدانم کدام شیوه کار هنرمندان ، درست است و کدام آن نادرست فقط با اندیشه های که میخواستم سمت پایو کتم ویا پیروی از اصول (پراگما - تینم) آرزو می کردم وارد عرصه واقعیت هاشم ، همواره از خود می پرسیدم چی گونه می توانند ؟ این دیوانه کننده است که درونی را حقیقت جلوه داد .

مخصوصاً بهترین (لورنس - الیویه و سپنتراس) فکر می کردم . وقتی وارد معرکه فم و سنسما گردیدم با همه وفوفای کبیر درگیر شدم ، گروهی با شخصیت بازی خود را همگون می ساختند تا منم به مردم فمیی نشوند و - شماری فقط پول به دست می آورد -

دندود یگر به هیچ اسم و رسم پیایند نبودند ، شماری کاروباره اساس تکنیک پیش میبردند که از آغاز تا انجلم از احساس و بازتاب احساس ، از کشش و واکنش از دقت و توجه و داخل شدن در قالب شخصیتی که آن را نمایش میدهند اصلاً شه و شمامه بی به مشام نمی رسید .

ولس من فکر می کردم : وقتی یک دهقان دهاتی را ، محیط کار و وزنده گیش را ، شرایط وزنده گش

از غزونه

از خرمن بزرگ هنراسته من تا جایی به فلمهای تجارتی ، اعتراضی ندانم که برای مردم اعتقاد قایم نکنند فلم های تجارتی اگر در سینما به وجود نیاید ، باک تا هنری

و طرز مصفیت او را ، نحوه برخورد و کردار او را ، طرز گفتار و لهجه گفتار او را نباید ام و از لحاظ سوسپووزی ، او را نمیشناسم ، چگونه ممکن است او را نمایش بد هم . اینجامطالعه - سوسپووزی ، مطالعه محیط وزنده گی ، مطالعه مردم شناسی ، مطالعه اتوگرافو مطالعه عنعنات و کلتور و حتی تاریخ را لازمی شعرم .

روزی با خود گفته بودم : حالا به دیگران میگویم بی خبری ، گناه است و درسی خبری کاری را انجلم دادن گناه بزرگتر .

ماهه تا حدودی بی خبر استم ما آگاهی و دانایی کامل نداریم و هیچ فردی در جهان سراغ نمیشود که از هر لحاظ کامل باشد ، ولس در کاری که دست میزنم ، به شغلی که متصل میقوم ، با میسد کم از کم ، خود را آگاه بسازم . به گونه مثال : در صحنه های ، یک هنر

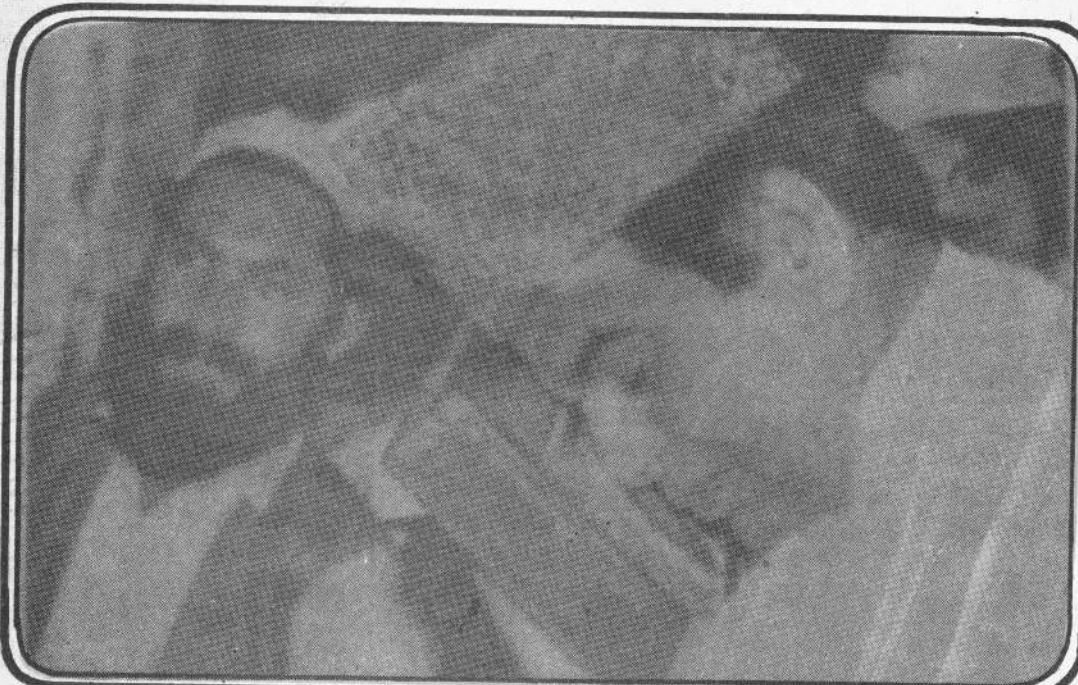
پوشه نقش یک انقلابی را در زمان انگلوس ها بازی میکند ، این هنر - مند باید عصر انگلوس ها را در هند و مردم هند را در زیر تسلط استعماری به اساس تاریخ کشور پیاده کند ، ورنه مردم به آن باور نمیکنند و حق ندارند بگویند آن چه دیدیم ، همه دروغ است . من عقیده دارم باید همه چیز را آموخته

لا شما به حیت یک هنرمند بسی همتا در مورد فلم های تجارتی و هنری چی نظری دارید ؟ آیا فلمهای امروز ، فلمهای هنریشه ؟ - هر یک دیده بی که به روی پرده سینما هستی پیدا میکند ، خوشه بی

آگاهی ، دانش ، علمیت و درک - لطیف و احساس ظریف به کار است ، باید از این پدیده هاء هنرمند ، کارگردان ، گروه مین ، سوند مین و دیگر دست اندرکاران محرم نباشند . لا شما به حیت یک هنرمند عظیم در کشور هند و خارج از مرزهای هند شناخته شده اید ، بسیاری از مردم هنر شناس معتقدند که شما چشمان شما و موهای سر شما ، راز بزرگی را در کار هنری تان با خود دارند آیا به نظر شما همین یک راز است و یاد دیگران چنین یک تلقی را در این مورد دارند ؟

هیچتر نیست و حتی فکر می کرد که میبود . . . برای یک شخصیت بزرگ جهان مثل هیچتر در گینودن با جنبه او هم و سوا سها که هارنان ، آن را (خرافات) میگویند ، امر کلسا بعید بود ، ولس او در گینودن ، تحت تلقین وزیر تأثیر یک فشار خاص روانی قرار داشت .

من از او تمهیت نمیکنم و شما نمیتوانم این خرافات بپنداری او را توجه کم ، ولس از روزیکه خود را شناخته ام ، تا همین لحظه با همین تلقی و بیخبر زنده کسی کرده ام و معتقدم که آن چه برون



از ماست ، در واقع زنده گی روحی خود ماست ، ما ستم که احساس میکنم و نقش روح خود ما ستم که در اشیا و ماحول ما بازتاب داده میشود ، وقتی انسان مناظری را که دیده است ، یا ظرافتی که توانسته درک نماید ، آن وقت حقیقت اسرار و خود را در مییابد . من با این نورمول ، این حقیقت را در یافته ام که موهای سر و گوش چشمان من ، گوشه بی از همان اسرار است که برای هنرمند قایم بقیه در صفحه ۸۶

- موهای سر به نظریا و خودم ، در مصمم جلوه دادن من در صحنه های فلم ، نقشش خیلی استوار دارند ، هر وقت کسی در برش آن اقدام میکند ، بیبا بزرگترین کشمکش ذهنی در گبیر میشم ، شاید این موضوع روانسی باشد ، ببینید رهبر نازی های آلمان (هیچتر) در هر جا ، در هر وقت سال ، خواه گرما ، خواه سرما روی دست خود ، بالا پوش حاصل نمیکرد ، او را اعتقاد بر آن بود که هرگاه بالا پوش یا او نباشد ، دیگر

(به قول شما) سرمایه فلسازی ایجاد نمیشود ، این رانجریه های فراوان ثابت کرده است ولس انتباه من این است که با هر فلم تجارتی میشود شاخص ترین برگه ها و تم های استوار هنر را نیز معزج کرد ، زیرا بقین دارم که کمو فلمبرداری ، هزار چشم دارد و هر چشم آن میتواند بهترین حرکات و تراوش های ناب از چشمه سار زلال هنر آفرینی های هنرمندان را در یک نقطه تمرکز دهد . ولس در این کار هم اندیشه

دوسه په جګړه کې

نوشته: صلاح

د ختران کیسه پر ازخود دفاع میکنند!

د دوست په جګړه کې د دوو د ختران کیسه پر ازخود دفاع میکنند!

سرگد شتاند م.
 - چرا اقدام به کیسه بري کړدي؟
 ((د رمکتب صنف دوم بودم و یسه تشویق یک صنفی ام بنام شیلا شروع به کیسه بري کړد يم چوون خورک سن بود يم بندي نمیکړند. تنها اگر به جنگ مقامات مو افتيد يم لت مامیکړند و تا حال اين مسلک را دست دار و ادا مه اش مید هم))
 - زیاد ترین پولیراکه تا بحال د زدیده اند چه مقدار بوده است؟
 ((شصت و پنج هزار افغاني))
 روم رابه طرف ناد و گردانده بري میکی؟
 - باشروم میگوید: زمانی که هشت سال داشتم
 - شوهرت میداند؟
 ((بلی میداند))
 - زیاد ترین پولی راکه به سرقه برونه اي چند است؟
 ((شصت هزار افغاني))
 - بعد از سوال را متوجه هر دو ي شان ساخته میروم:
 شما چطور جیبهای پولدار و بی پول را تشخیص مید هید؟
 - ناد و میخندند و روکی میگوید:
 ((فکرت نبود که بیشتر گفتم از هشت سالگی تا حال این کسب را دارم))

شوهرش سیلانی است او هم بندي است و ناد و خانم هم براي يسار سوم همراه با روکی بندي شده اند. وقتی در برابر بالاي چوکس امریت محبس می نشینند روکی بسا خنده هاي بی ادبانه می خواهدد خود را تیرئه کند و ناد و با اختیار سکوت و ترجیح مید هم طرف صحبت وکی را اول انتخاب کسم و از او میروم.
 - میخوام اول از زنده های ات قصه کنی.
 ((بترجی))؟
 - من زورنا لیست استم.
 ((به من چی))
 - چرا بندي شدي؟
 ((دزدی کدم))
 - چطور گیرت کردند؟
 - بایی حوصله می میگوید: «مثل دفعه قبلی گفتم کردند»
 - چند بار بندي شدي؟
 ((دفعه بیشتر وقتیکه چهار هزار افغاني را از جیب يك زن - بالا رفته، نگران سرویس متوجه شد نزد یک آمد و گفت نیم پول رابه من بده در غیر آن به گیرت مید هم و منکه پول را به داخل موزه ام - جابه جا کرده بودم برایش ندا م نگران سرویس هم مرابه جنگ آن زن داد و بالاخره سر حدم بست و حبس کشید و شش ماه حبس را پشت

جوان و مقبول استند. هر دو ي شان بین سنين ۲۰ تا ۳۰ سال مردارند، دوست دارند زياد بهنندند و زياد هم هوش بگدرانند در صفاي شان اصلا تاثر بترك زندانی رانی یا يم، هر دو يشان در محبس زنانه توقیف استند.
 یکی روکی است که زیاد زيورک بی هراس، بیروبی حیاست.
 در قیافه اش از شروع چیزی نمیایی از جویدن ساقش با صدای بلند ي احساس راحتی میکند، کسی از مقبولی خود مضروب و از همها رت خود در کیسه بري بخود میمالد.
 براي پار سوم به جیب زمي و کیسه بري بندي شده. مجرد است از فامیلی بی مسؤولیت و در برابر فرزند ان، سر بلند کرده، چشم به دستهای افتد که به گونه پرجسته يك قلب تیر خورده و نام ناد و خا لکوئی شده، در میباید که باد و ست دیرین وهم مسلکش زیاد صمیمی است.
 نام دوستش ناد و است، نام اصلی اش ناد به، و او را خواهر خوانده اش روکی از ناز ناد و خطاب میکند، چهره اش مقبول و اندامش لاغر است، شرمند و له، سگرتی و کم حرف است، می خواهد مودب باشد، اما بسیار پیش تصویر هاي داغ بی ادبی را بازگو میکند.

بقیه در ص (۱۰۱)

آوردن صافی و ادوی

قوت طبیعت انسان

مهرین بحر الجاحظ آورده است در کتاب طبایع حیوان که اگر کسی خواهد که او را اختلاف طبایع آدمیان روشن شود و بر عیار اخلاق ایشان وقوف یابد هیچ محکی مراطها بر عیار طبیعت را چون شراب نیست از بهر آنکه مردم در شراب مختلف اند .

بعضی باشند که شراب به ادب خورند و البته حرکات نامتناسب از ایشان در وجود ناید و حرکات و سکات و حکایات ظریف از ایشان مشاهده نیفتد تا آنکه که خواب بروی غلبه کند و باز بعضی باشند که چون شراب خورند تفاوتی در اعمال و اقوال ایشان پدید آید تا آنکه که عقال عقل از پای خویشتن داری ایشان دور شود و بیعوش بیفتند و باز بعضی در ابته چون شراب در ایشان اثر کند در دست زدن و پای کوفتن آیند و هیچ ازین بیسرون نشوند و بعضی آن باشند که چون مست شوند به شمشیر سخن گویند و تا مادام که روغن رانزنده یا طلاق ندهند نیارامند و بعضی آن باشند که چون اثر شراب به دماغ ایشان برآید در گرمی شوند و از فراق دوستان و یاران یاد آرند و قطرات حسرت بر رخسار یارند و بعضی آن باشند که در خنده افتند و از هر چیزی که بینند و شنوند بسیار بینند و دست و پای ایشان بوسه دهند و واپسین جمله اعمال و احوال و صفات مختلف از اختلاف طبایع آدمیان است و طبایع شرابها و ایشان را در این باب اثرست و هیچ حیوان نیست که او را شراب ندهند که او مست نشود به جز آدمی که بعضی از آدمیان استند که اگر چه شراب بسیار خورند هرگز مست نشوند و این هم از قوت طبیعت انسانست .

تک چینی

یکی از بزرگان هفت در کوفه کودکی را دیدم که در زیر درجه می ایستاده بود و نانی در دست گرفته و باره باره از آن نان بازی کند و بدان درجه اشارت می کرد و می خورد و من از آن متعجب شدم ، ناگاه پدر آن کودک بر سید و گفت : اینجاست چه می کنی ! گفت : می نمایم که درین خانه (زیره باین) نیکوخته اند و بوی زعفران خوش می آید ، اکنون من نان خویش به بوی آن زیره بسا می خورم ، پدر چون این بشنید سیلی محکم برگردان آن کودک زد و گفت : ای حرام زاده ، هم از اکسوی نان بی ناخوش نمی توانی خورد ، و طبیعت خود را بدین عادت کنی و من طاقت مؤذنت نوندم ، راوی می گوید : من ازین حال متعجب شدم و بدانستم که از اوضاع حسرت در عالم بخیلی نتوانند بود .

از ادوی حکما و طبیبان

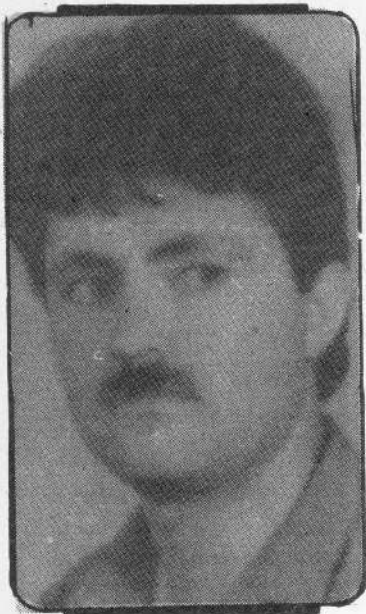
راست ناپی است

آورده اند که حجاج جماعتی از خوارج را سیاه ست می فرمود ، چون چند کس را تبع بگذاشت ، یکی از آنها گفت : ایها الامیر ، مرا سیاهست مفرمای که مرا بر تو حقی است ، حجاج گفت ترا برین چه حقیست ؟ گفت : فلانکس در جمعی ترا دشنام داد و من او را منع کردم ، گفت : برین چیز که گفتی گمراه داری ؟ گفت : دارم و به یکی از آن اسیران اشارت کرد ، حجاج فرمود که چه گواهی می دهی ، گفت : راست می گوید من آنجا بودم ، گفتا : چرا در آن منع نکردی تو ، و باوی یار شدی ؟ گفت : از آنکه من ترا دشمن داشتم ، حجاج هر دو را آزاد کرد یکی را به سبب حق وی و دیگری را به سبب صدق وجه نیکو گفته است آن بزرگ که لوکان الکلب پهلوی لالصدق الهی . اگر دروغ مرد را از بلا برهاند راست اولیتر باشد که در ماند و اخلاص دهد .

رتبه و سرور

در لطایف الاشارات که از زبان مرقان تالیف کرده اند آورده اند که وقتی زنبوری موری را دید که به هزار حیلله دانه می به خانه می کشد و در آن رنج بسیار می دید ، او را گفت : ای موری این چه رنج است که برتن خود نهادی ای ، و این چه بلاست که اختیار کرده ای ، بیانات اطعم و مشرب من بینی ، که هر طعامی که لذت ترست تا از من فاضل نیاید بر آدمیان نرسد ، بر مرکب هوا سوار شده ام و میان چون ترکان بیغما بسته و تیر سر تیز نیش راهم جهت جگر خصمان زهرآب داده ، آنجا که خواهم نشینم و از آنچه خواهم خورم ، پس برید و به دکان قصابی بر سلوخی بنشست ، قصاب کارد در دست داشت بزد و او را به دوباره کرد و بر زمین انداخت مور بیامد و پای او بگیرت می کشید ، زنبور گفت : مرا به کجای کشید ، مور گفت : هر که به حرص بجای نشیند که خواهد به جایش کشند که نخواهد ، و اگر عاقل درین کلمه نظرو تا عمل کند از مواظط جمله و اعظان مستغنی است .

تخمینه در خوابگاه دانش



نمیدانم ،
 که امین روزگاری
 در که امین چارسوی شهریں بنیاد بیحاصل
 به آنگاه
 که دست مهربان چاوش خورشید
 نهال سینه دخت زمین را
 از نوازش
 آبیاری کرد .

کی راد یدم ؟!
 که جانش در حریر ناز
 به سان ساقه سیزی
 درون حجله نیلوفر گلبرگ -
 میرقصید

و سوسان شمیم مظهر جانش
 امید رویش یک مهر را -
 در دشت های بایر ز هنم
 همی افشاند

د وگسوی مرق الود پرچینش
 صلیب سرنوشت را
 چنان صورنگری باور از فردای فرداها
 به روی صفحه سپین سیایش
 سپه آدین همی بستند

حضور ز هن خود را کی کم بنهان ؟
 خیال لذت عینی و آموشتی
 بلند ای شکوه گلشن سعادت
 حضور عصمتش در تیره شبهای تهی از مهر
 جلال عظمت مهر است
 و او قامتش
 یک دفتر سعادت
 چو میدانم
 از آنگاه که او را دیده ام دیگر
 کشت سینه ام -
 در آتش یک درد

میسوزد
 بدخشان دل از آفتاب عشق او همواره
 می رخشد

و آموی نیازم بر فراز بستیر نازش
 سرود آرزو را همچنان آواز میخواند
 از او دگر سخن گفتن توانم نیست
 فقط انجیل چشمش آبه های مهربانی بود
 به برگ هر ادای او شمیم آشنایی بود
 چپها گویم نماد پاکسی ذات خدای بود

نمیدانم که او را
 هیچ دیگر دیده ام یا نه
 فقط آنجا که سعادت و شراب بنم یکرنگیست
 فقط آنجا که مهر است و بهار جشن سرسبز است
 چنان تخمینه در خوابگاه عاصی ز هنم
 کسی تصویر مییابد

در بنیاد فرهنگ ساز

ومن
 این بسته بازجهیں یک تاریخ
 یک آئین و
 یک فرهنگ

ومن
 این ناامید از هستی
 فرسوده
 آگنده از نیونگ

میان شوره تسلیم
 چو بیجاننده ام ای دوست
 که بیچاره ام ای دوست

کمال الدین مستان د هیواد له هیوانا نوښارانو
 څخه دي چې دده خوازه اشعار د هیواد پسه
 جړېدو، مجلواوورمیا نوکې څپاره شوې وښیږي
 دده د شعر ونو لویې مجیزه هم (المسرح
 نخلوت) ترهنوان لاندې خپره شوې ده ولس
 سره مینه هومانیزم او انسان دوستی هغه کې دي
 چې دده په شعرونو کې له ورايه بریسی



شونه

ژونده ماویل
 شپه سم را سره دروسی
 ښک ستا وخته پورته په سلام شوم
 بې فیرته!
 نه دي خوندي
 نه دي رنگ شو
 هسې خوشی بمرله تا سره بد نام شوم

بې وفا

چې د شپې دي خوري زلفی رایه زړه شسې
 ترسهاره نازنه مشکو د خشن کسې
 تاچس خیال د جدايي درلود په زړه کسې
 له اوله دي په محان ولسی مین کسې

کید

د اتم جسی
 پرسته هسې
 د شنه سوري په زناکې
 لویه شوی
 بنا پسته بې
 مگر گسوره ا
 مادي خانگونه
 لا
 لاسو د رڼې نه و
 تا

د سرو صوفله په نوم رسوا کړم !!!

خیال شغه

نویت زمانه دي ساقی باخه راته نه که بیما نه کړه
 په غوښتو بیما نوې له خپل محانه بیگانه کړه
 یاره هسې مې څما کړه چې رگ رگسې میخانه مې
 د دي عمر عمر تری تنده ماته جانا نه کسره
 بانوگان مې واره خپل شول ستاد عشق په تخیل کې
 د جامونو په کرنگه یاري لور ه سته ترانه کسره
 ته هم غرق شه په مستی کې ما هم غرق کړه بیغیښو کې
 چې توفان شې په توفان کې توفانی مویارانه کسره
 هسې شانته مستی غواړم چې خپل وړک شپه خپل محان کې
 په بد مستی مینې سر شوم ما بد سته د یوانه کړه
 په بیالویا لویې مېل کړه په نیشونیشو مې بنکل کسره
 د گلپانو په شیند لوراته سازه گلخانه کسره
 د عمر ونو ارامسې مې وچو شونډه و ته مې گسوره
 ساقی جگ شه بیالی بریز د ه څمخانه رایه پمانه کسره
 چې مو مینه مینه تل شې چې مو وینه وینه خپل شسې
 د مستان په خیر له عشقه نغمه لور ه زندانه کسره

خاطره‌فلمی «معرفت»

ریکا: تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم تا...



ترجمه: همایون

- X بهترین صحنه: عشقی در زنده گی واقعی‌تان کدام زمان بود ؟
- هنگامیکه یازده ساعت تمام یادوستم توسط تیلیفون صحبت نمودم .
- X اگر دزد می‌بودید ؟
- تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم - زدیتم تا جهان برای زیستن در امان باشد .
- X اگر زور می‌بودید ، دوسته میداشتید که در کجا باشید ؟
- در قلب ((کسی)) .
- X اگر بی‌نیاز می‌بودید ؟
- کودکی می‌داشتم
- X باکی خوش‌دارید تا خارج از سینمای جمعی قرار ملاقات بگذارید ؟
- با رابرت دو نیرو . . .
- X اگر یکانه زن در جهان



در اولین فلمی که نقش داشتیم فلم گناه بود و من از برادر بزرگم خواهش نمودم تا فلم را تماشا نماید .
در فلم گناه چون نقش منفی برایم داده شده بود در همین سالون هنگام تماشای فلم یکی از تئاترچیان برایم دهنم داد و پس از آن روز برادر من دیگر برای تماشای فلم‌ها حاضر نمیشود.



می‌بودید ؟
- واه یادراین صورته از - رقابت رنج نمی‌بردم .
X می‌خواهید که در سنگه گورتان چی رانقش کنند ؟
هنسوز خیلی زود است
X اگر در لهنت با میتا بچهن

نقش‌های جدید

اسدالله تاج‌زهی :

من درین فلم رول یک اجنت پاکستانی را بازی کردم . چون دایرکتر از کار من راضی بود لذا خود نیز میتوانم بگویم که درین فلم موفق بوده‌ام .

شیراد هقان :

من از نقش خود راضی بودم . کارگردان توانسته بود کترها را بیاید . با آنکه در چند فلم دیگر هم نقش بازی کرده‌ام اما فکر میکنم که درین فلم موفقتر بوده‌ام .



در فلمی وطن یا کفن



ثریا هروی :

برای من همان لحظه کسبه باید مقابل کمره قرار می‌گرفتم نقش داده شده ، لذا از کار خود راضی نبودم حتی گره کردم .

سلیم خنجی :

بعد از یک وقفه طولانی من درین فلم نقش‌بازی کردم . همه هنرپیشه‌ها درین فلم موفق بودند . اگر این فلم کار فلم‌های دیگر افغانی گذاشته شود فلم بهتری بوده است .

چهره‌ها و نقش‌ها

لورل و هاردی



لورل و هاردی بیش از آنکه مسر
راه یکدیگر قرار گیرند هوس
زنده گی جداگانه ای داشته
اند

استان لورل در سال ۱۸۹۰ در
یک خانواده هنرمندان کلیسی
دیده به جهان گشود پدرش
(ارتور جفرسن) یک انجمن تئاتر
بود و فرزند او استان لورل در
تمام دوران تحصیل نتوانست در
یک مدرسه بند شود و مرتباً از یک
مدرسه به مدرسه دیگری می‌رفت
و در صنف شوخی و مسخرگی می‌کرد
و همه او را دوست می‌انداختند
و به اصطلاح دلقک صنف بود
این موضوع او را تسکین می‌داد
و احساس تنهایی را در او از بین
می‌برد و وقتی برای اولین بار
صحنه تئاتر قدم گذاشت همه او را

ما نند استان لورل طعم تنهایی
را چشیده بود پدرش یک قاضی
و سیاستمدار امریکایی بود و
هنگامیکه الیور جی از ده سال
نداشت زنده گی را بدرد گفت
و مادرش همه پس‌انداز آنها را
صرف ساختن یک هتل کوچک
کرد الیور نیز ایام به خاطر
هیکل چاقش مورد توجه همشاکر
و بهایش قرار می‌گرفت زمانی او
گفت:
درین دنیای بزرگ لورل و
هاردی های زیادی وجود
دارند من آنها را در هتل

- ☆ مادرم زیاد دیده بودم آدم‌های
کاملاً ابله‌ی که هرگز اتفاق بدی
برای آنها رخ نداده بود و آدم‌
های کاملاً باهوشی که ازین آدم
های ابله ابله تر بودند منتهی
خود این موضوع را نمی‌دانستند
این دو شخصیت متضاد و در همین
حال بهم پیوسته بر حسب تعادف
بر سر راه یکدیگر قرار گرفتند و دست
انان چنان‌نریشه گرفت که یک زوج
فراموش‌نشدنی را تشکیل دادند

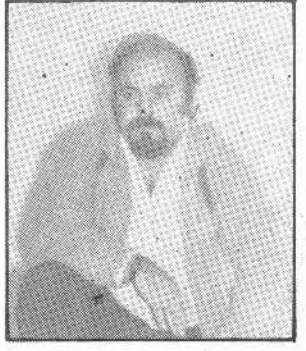


اخیراً فلم حدیدی را محترم
مفیرنی به نام اسقوط کارگر
دانی سینما دیدم که سناریوی
آنرا محترم انجنیر لطیف نوشته
و کار فلم برداری آن را سید موجود
حسینی به دوش دارد
درین فلم که بی‌انگوار نعمیت
های جامعه ماست هنرمندان
اسدالله آرام و معرفت شاه
نقش‌آفرینی نموده‌اند

روبه روشوید ۲۰۰۰
- میگتم: (ا بیزش می‌خواهم)
...
X برای آخرین بار کدام دروغ
را گفته اید ؟
- دو سال پیش، جهت
عبود یک وضع معین
X یک راز را بگوئید ؟
- این که من ازدواج نکردم
الم
X زیباترین مردی که تا حال
با وی ملاقات کرده اید کیست ؟
- هیچ یک، من به زیبایی
ارزش قایل نیستم مردان زیبا
ریخ اند من مردان جدی
را دوست دارم
X در زندگی دوباره تان
آرزو دارید که چی باشید ؟
- یک مرد تابه مردان بی‌
مومن که چو گونه با زنان رفتار
کنند
X بهترین دوستان ؟
- خداوند و او...
X قصه اید هال عشقی برای
تان کدام است ؟
- قصه خودم
X یک جاشدن را تعریف
کنید
- یک جا شدن یعنی در
بهلوی یکدیگر نشستن، به
چشم‌ان یکدیگر خیره شدن، -
بدون گفتن حرفی و در انتظار
یکدیگر...
۵۹

سازنده‌های جدید

انجنیر لطیف:
فلم حدیدی را به نام (اسیر)
روی دست دارم که سناریوی آن
را خودم نوشته‌ام و وظیفه
کارگردانی آن نیز به دوش
منست موضوع این فلم را تجارت
هیرویین و مواد مخدره در سر
دارد
کار فلم برداری آن را محترم
وحید الله رمق به عهده دارد و
هنرمندان موفق سینمای کشور در
ان نقش‌آفرینی کرده‌اند







وچیدامید ریکل صفت ۵۸

۶۱

دانشگاه فرهنگستان هنر

صدایی که در خون غلطید

نوشته کامله

پیانو تحصیل کرد و بالاخره در بین محصلین سی کشور آلمان کسی بود که به سبب ماستری با د پیلم عالی به کشور برگشت در طول هفت سال تحصیل در اتحاد شوروی بلندترین نمرات را داشته، د پیلم های زیاد از شهرهای مختلف شوروی بدست آورد، وقتی از او پرسیدم در کجا مشق و تمرین میکند در جوابم خندید و گفت:

فعلاً با فرزندم که یکسال دارد و مادر فرزندم در یک سراج که صرف یک اتاق دارد زنده می کند که مشق و تمرین من نیز در همان اتاق است.

خانم نیز استاد موسیقی بود، این نامیل سه نفری خود شبخت تازه گرمای زنده گسی مشترک را احساس کرده بودند که مرگ از راه رسید.

همایون رازبان چهره همیشه خندان و مسرور بود. خنده همیشه کیم لبش

داشت در اداره افغان موزیک شامل گردید، بعد تصمیم گرفت موسیقی را طور اساسی بیاموزد لذا از طرف اداره مربوطه اش غرض تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد، وی بعد از مدت هفت سال با اخذ د پیلم عالی به کشور برگشت آهنگ های زیادی در ارشیف رادیو تلویزیون ثبت کرد.

من در ماه میزان سال گذشته با وی مصاحبه می برای نشر در مجله سپا وون انجام دادم.

مثل آنکه همین امروز بود صدایش هنوز هم در گوشه هایم طنین دارد که میگفت: (در سال ۱۳۵۹ از طرف رادیو تلویزیون

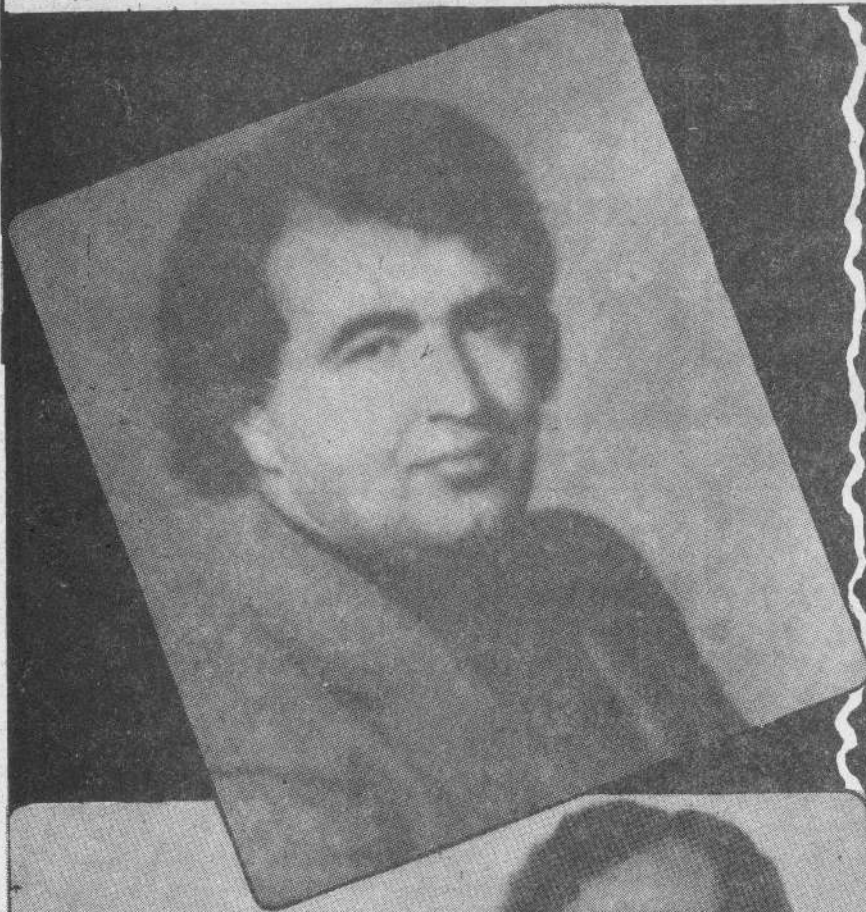
غرض تحصیل آواز خوانی سازمان اتحاد شوروی گردیدم و در پیوسته هفتون موسیقی شهر مسکو شامل شدم.)

اونه نهاد رساچه آواز خوانی بلکه در ساحات دیگر موسیقی مانند (سولفیژر، آرمونی، پلی فونی) تاریخ موسیقی جهان و غیره

اوشیفته زنده گی، شیفته مردم خود و علاقمند موسیقی بود آنگاه که انگشتانش با آرمونیه تماس میکرد میج موسیقی نضای خانه رامی انباشت او از دوران کودکی آنگاه که هنوز نمیتوانست بخواند و بنوازد موسیقی روان او را تسکین میداد.

او کی بود، در کدام خانواده بد نیا آمد و چه گونه راهی را گشت در فرجام همولای مرگه انتظارش را میکشید بچود.

همایون رازبان فرزند مرحوم محمد سمیع در ۲۲ خورشیدی چشم بد نیا گشود و در یکسخت نوازه با فضل و دانش تربیه شد و رشد کرد. دوره ابتدایی تحصیل را در مکتب مهرورس آغاز و بعداً شامل لیسه شهروشه سوری گردید، وی در مکتب شاگرد ذکی در درس و صمیمی با هم شاگردی ها و معلمان بود لذا روز بروز بر تعداد دوستان او افزود میگردد، بعد از ختم تحصیل علاقه مندی که بموسیقی



خواهی‌ده بود بروی هرآنچه
 ناملایمات درزنده گی داشت
 لبخنده میزد، مرگ را مسخره میکرد
 و درآینه چشمانش تصویر آینه
 روشن جاو دانه نقش بسته بود
 از همه چیز صحبت میکرد به همه
 چیزی اندیشید جز مرگ.

ولی یکروز مرگ بی خبروشتا-
 بنده از راه رسید لبخند در
 گوشه لبانش خشکید و تصویر
 آینه درآینه چشمانش شکست
 و امروز که یکسال از مرگ او میگذرد
 نمیتوانم بخود بقیولانم که
 همایون (رازبان) آوازخوان
 خوب کشورمان بگردم میان ما
 نیست.

ولی به اجبار می پذیرم که
 همایون رازبان دیگر در میان
 ما نیست؛ درست یکسال قبل
 تاریخ ۲۸ میزان سال ۶۲ هجری
 های ساعت از عدد دو گذشته
 بود که همایون رازبان همسراه

با همسر و پیکانه طفل خود خانه را
 ترک کرد مادر از عقب آنان آب
 سرد ریخت تا فرار از ایشان -
 روشنایی باشد زن و فرزند او -
 رهسپار د یگر بودند .

یک دیار
 آشنا و چشمانی آنجا منتظرند پده
 برای دقیقه هارا بر میسرند و
 همایون آنان را بدرقه میکند؛ او
 هنگام بازی و فرزند قدم بر میدا -
 شت وقتی نگاهش بانگاه گرم و -
 مهربان زن گره میخورد، خوشی
 زاید الوصفی در رگها پشمید و بد

بقیه درص (۱۷)

شهبانو ثریا:

اکنون سخن میگویم قضیه های خصوصی من

در قسمت نخست خاطره چهار خواندیم که:

شهبانو ثریا با وصف بیادوستی های سزیو علی در بیان کوشید، زنده گی خانوادگی بر تحمل و استقامت راهسته گذاری نماید به تدریج در کارهای اجتماعی سهم فعال گرفت و رهبری اداره (طفل و مادر) به وی محول شد. به قول ثریا: شهنشاه مرد علاقه مند اسب دوانی و بیلیوت بازی بود. از طرفین روزانه در بیلیوت های زیادی به ملاقاتش میآمدند. هر صبح ساعت ده محسن یکی از دانشمندان در بار باب مذاکره و مباحثه روی حوادث ایران را با وی میگذرد. در کاخ، شام ها مخصوصاً قلم های امریکایی می دیدند. صمیمی ترین دوستان شهبانو را خاله فرزند او اگر عیادت می کردند این افراد اینه خاطره چهار:

چنان تفریح بود که در بیلیوتی.

چیزی را که محمد رضا هرگز بامن روی آن صحبت نکرد، زانی بود که قبل از من با آنان سرو سرو آشنایی داشت. درباره آن زنان، آقا - هیعایی از دوستان روایسته گانم به دست آورده بودم. ازدواجش با نوزده از آغاز وصلت، بد بختی آویز بود. او که در یک خانواده، روزی انگیز و افسانه بی سرشار از ثروت متولد و بزرگ شده بود. نمیتوانست با زنده گی ساده، درباری بعلوی عادت کند. شهنشاه پس از جدایش از نوزده، مثل هر مرد دیگری، زنده گی پروا جرای داشت. نوزده او را نسون نموده بود، اما با افسون که نمیشود به زنده گی ابدی ال رسید. تپه زنانه، نوزده تپه جذاب اروپایی را میباید و تنها جاییکه من میدانم، شاه، هرگز این قصد را نداشت که با چنین بکرزی تن به ازدواج بدهد.

محمد رضا به تناسب پدرش از نگاه اسلامی، اندیشه عقیده بهتری - داشت. او همیشه از مسایلی سخن میگفت که از او ان کودکی بیروانش استیلا یافته بود. وی شخصیت چند بعدی داشت. به همان اندازه بی که من او را شناختم. در نهاد او نفوذ نموده، احساس کردم که میخواهم او را در موارد لازم باری برسانم. گمان میبردم که من نه تنها فرمانبردار شوهر، بل باید فرمانبردار خانواده اش باشم. البته در معاشرت های روزانه بعلوی ها، چیزهای زیادی را موختم. تاج ملوک مادر شاه، از زنان بانفوذ و یاد بد به، دربار بود. او زن - مرموزی بود که هرگز فراموش نمیکرد ما به مباحثات دربار است. گرچه من مدحیت شهبانو، مقام بلند تری نسبت به تاج ملوک داشتم. اما غالباً در (زاد آباد) نزد او میشتافتم. من هیچگونه تشویشی از لغزشش و پیمانده با او نداشتم چونکه نظراً به زنان بی احترامی بی پایان دارم. پدر تاج ملوک از حکمرانان قزاق بود. رضا خان پدر شهنشاه مسکرم ساده گی بود که به رتبه امسری عالی ارتقا یافت. رضا خان که زنیش مرده بود، در ۲۳ سالگی با دختری سرکرده لشکر ازدواج کرد. در آکتوبر ۱۹۱۶، شخص زاده شد و سه سال پس از آن، محمد رضا و خواهرش (عشرت) به گونه دوگانه گی به دنیا آمدند. رضا خان پس از احراز قدرت، به زودی دوزن یکی بی دیگری گرفت. زنده گی بر تاج ملوک مانند همه زنان ایرانی نورمال گذشت. چون به عنوان مادر اولاد های بزرگ زن سفید بخت و یا رسوخ رضا خان بود. تاج ملوک زن تنییک ایرانی بود. او ساعتها با زانی که دوستانش بودند، جای مینوشتید و در مورد

جنجال های تهران صحبت میکرد. دختران رضا خان تا زمانیکه عروسی کردند فرمانبردار و مطیع پدر بودند. حضرت دختر بسیار عزیز رضا خان بود. شهنشاه شمس را برتری میداد و در هر فرصت با او صحبت و مفا هه میکرد. یک روز وقتیکه هر دو خواهر جوان شده و آماده عروسی بودند، شهنشاه آنان را در اتاق کار خود خواست. در جوان راد برابرشان قرار داد و خطاب به خواهرانش گفت: این دو شوهران آینده تان میباشند، فکر میکنم با این جوانان خوب - شبختی نصیب تان میگردد. خواستگاران یکی علی گهوان، پسری از ملاکین بزرگ و دیگری علی (دایم) بود. در شام عقد دوگانه، شمس نزد شاه رفته گفت: ... از (دایم) زیاد خوشم می آید. مانعیتوانیم نامزدی را تمویض کنیم. محمد رضا گفت: خوبست.

عشرت با کاندید خواهرش عروسی کرد. چرخ به پیش حرکت کرد تا آن که شمس در سال ۱۹۲۶ با موزیکدان به اسم مهر داد به سوی مصر فرار کرد. اندکی پس از آن شهبانو نوزده نیز نایدید گشت و حضرت نخستین زن با رسوخ دربار بود. در یافت که عشرت زیاد حسود بود و اما خواهرش شمس همه خوبیها را برای من میخواست در حالیکه میخواست موقعیت مراتب بریب کند. به این ترتیب تا آخرین روزهای اقامت در قصر، صمیمی و دوست بودیم. فاطمه خواهر کوچک شاه، پس از عروسی ما، مدت زیادی پرا در تهران نماند. با شوهرش (مستر هیلر) به کالیفورنیارفت. بعد ها او از (مستر هیلر) جدا شد و با محمد خاتم بیلیوت تهران ازدواج کرد. من غالباً در (زاد آباد) با برادران شاه میبودم. آنان ورزشکاری میکردند و به شکار میرفتند.

علی رضا، یگانه برادر شاه از یک مادر، مرد نیرومند و قوی هیگی بود. او دربار می اقامت داشت و با (بولین کریستیان شولفسکی) ازدواج کرده بود. بولین برای او یک پسر به دنیا آورد. اما علی رضایتی بعد بدون فرزند و زنیش به تهران برگشت. وقتی من با علی رضا آشنا شدم، او با معشوقش یکجا زنده گی میکرد. معشوقی که هرگز او را به من معرفی نکرد. باری این آوازه امتید که علی سوگند خورده که شهنشاه را از قدرت برانداخته میخواهد خود بر تخت بنشیند در حالی که چنین نبود.

چون علی رضا، برادرش (شهنشاه) رانهایت دوست میداشت و صاحب هیچگونه جاه طلبی سیاسی نبود، یگانه عشقش زن و شکار بود. خانعاش پرا ز آثار افتخاری بود که در شکارهای بزرگ در آفریقا، هند و افغانستان به دست آورده بود. برادر د بگوشا (غلام رضا) کوچکترین فرزند پدرش و زنی سومیش، پس از آنکه یکسال از تولد غلام رضا سپری شد. جدا گردید. غلام رضا آن زمان رئیس کمیته المپیک بود و در قسمت ارتقای نقش ورزش در ایران نهایت کوشش مینمود. غلام رضا و زنیش (هما) آن جا در (زاد آباد) در چند قدمی مازنده گی داشتند. هما از خانواده معروف و سرشناس یکی از دکتران ایران بود. آنان یک پسر و یک دختر داشتند که بعد کودگان شان مردند. به زودی زنده گی آن زن و شوهر به تلخی گرایید. غلام زنده گی را برای هما جهنم ساخته بود تا این که هما، او را رها نموده و پس از جدایی با مهندس به اسم هادی که آن وقت کار ساختمانی بند های ایران را به دوش داشت، ازدواج کرد. از آن جایی که دوست خوب عشرت بود، با شوهر تازه اش نیز گاهی به دربار می آمد. من هم از زیاد سمیتیک میبافتم. غلام نیز مدتی بعد با یک جوان ایرانی عروسی کرد.

برادر دیگر شهنشاه (عبدالرضا) بود که در آمریکا به تحصیل اقتصاد پرداخته و پس از شاه با فراست ترین برادرها بود. او با زنی که از شوهرش جدا شده بود، به نام بری سیما (زند) دختر یکی از سفیران ازدواج کرد. بری سیما یکی از دختران قشنگ شاعرش بود. ازدواج عبدالرضا با بری سیما زنده گی با خوشبختی بود. عبدالرضا یگانه بعلوی بی بود که فقط یکبار ازدواج کرد و خوشبخت ماند. بری سیما نیز زن نهایت هوشیار و با درایت بود که امروز من از وی به عنوان بهترین دوستم یاد میکنم.

سه برادر متوسط شاه عبارت بودند از حشمت رضا، محمد رضا و حمید رضا. (منیو) برادر زاده بزرگ مصدق، در جمله نخستین ایرانی های بود که از شوهرش حمید رضا به عنوان این که مرد زنده گی شکر کتر عالمی ندارد، از وی جدا و به زودی با (لیلان زومبرگ) در بیلیوت اروپایی معرفت حاصل نمود که آشنایی شان به ازدواج منتهی شد. بعد هر دو در دربار آمدند و در دربار اقامت گزیدند. من در جمع نزد یگان محمد رضا، علاقه فراوان به شهنشاه (دختر یازده ساله شهنشاه) داشتم. او به مدرسه شبانه روزی سوئی فرستاده شده بود و در ۱۹۰۱ به سوی (زاد آباد) برای گذشتاندن تعطیلات تابستانی برگشت. آدم میدید که بیچاره دخترک درین مهري والد پس بزرگ میشود، پدرش را بیخ میال میشدند و بدید بود. شهنشاه را در بارک (زاد آباد) برده و همه تلاش را به کار گرفت تا همایش زیاد خوب بگیریم. در تابستان آنسال شهنشاه با مشکلات جدی - بحران سیاسی دست و پنجه نرم میکرد. دولتی شدن منابع نفت ایران باعث ناراحتی در نواحی غربی ایران گردید. بود.

من در رابطه به وظیفه ام، خواستم در شهرهای بیکه فقر مخصوصاً به نماند لگرفته بود، یک تعداد جاها برای مادران و مراکز صحتی تد اوی توپر کسوز



تصویر: حسام الدین برومند

اعمار پنجاهم. یکی از همکارانم دکورمصدق (پسر صدراعظم) بود. بها وجود آن، وضع مالی، اجازه ام نداد تا این پروژه عملی گردد. تلاش های من با خرابکاری های درباریان روبه روشد. بانفوذ ترین شاهی زنده دربار حسین الله خان مرد ۶۰ ساله بود. حسین الله قبل از همه تحت نفوذ زنی قرار داشت و او ابداً این را نمیدانست که زنی دوست نیست. حسین الله میخواست شهنشاه با دخترش ازدواج کند و خانم حسین الله میخواست با درایع مختلف وسایل بد بختیم را فراهم آورد. از این رو بلا نهایت راه هم میزد. کمرد بگری که از آغاز بامن سرد شمنی و عناد داشت. (ارمنست بیرون) از غرب سوئی بود. مرد صوفی مشرقی که در دربار تهران بامن اولین بار سر خورده بود و اطراف شهنشاه چرخید، نقش هجیبی را ایفا میکرد. تا جاییکه برای من تثبیت شده بود، بیرون اساساً شغل باغبانی داشت.

رضا خان پدر شهنشاه مرد بسیار جدی بود و هیچ فرد خارجی را در دربار تحمل نداشت. اما برای این مرد سوئی یک استثنا قابل بود. (بیرون) ابداً به وطنش برگشت، او دست رسمی نداشت، با وصف این در دربار وضعیت دست شهنشاه عرض اندام نموده بود و مشاور نزد یک محمد رضا پیدا شده میشد. هر صبح به اتاق خوابش می آمد و با او صحبت پنهانی انجام میداد.

هیچکس نمیتوانست در لقی حکم کند که او از این کار، چی منظوری داشت. او کلاهگاهی در نقش یک فیلسوف و شاعر قیامه میکرد. از طرف دیگر شمس ارتباطی میان شهنشاه با انگلیس ها و امریکایی ها بود. پیش از ورود من به تهران، به گونه مرموزی یک پایش فلج شده بود. سرگوشی های هم صورت میگرفت درباره این که او با باری سموم ساخته بودند اما راهیسی یافت.

وقتی من در حرم دربار راه یافت (بیرون) کوشید در زنده گی شخصی من رخنه کند. غالباً به اتاق سر میزد. شام یک روز که در مورد خلاصی زناشوهری من و محمد رضا با صحبت راگوشد، حوصله ام سر رفت و گفتم: (فراموش میکنم که حق نداری چنین پرسشهای نابه جا و ناجنسوز از من بپا بی...)

او خواهر شهنشاه را نیز به جان هم انداخته بود. عشرت و شمس نیز از دستش به ستوه آمده بودند. او زیاد تر به یک جن شباهت داشت. (بیرون) در سال ۱۹۶۱ در گذشت و رازهایش با وی یکجا در کور بد فون گردید. همه - به ویژه من - کمترین من موجود به شهنشاه بودم، نتوانستم مناسبات بدید. با محمد رضا تا آخرین نفسم منگ از بیماری (تیپوز) رنج میبردم. دکور عیادت همیشه به عیادت در (زاد آباد) می آمد تا این که یک روز صبح نایدید شد و دیگر ابداً در موردش آگاهی نگرفتم. بنیه در عمده (۹۵)

روی آورد و پیروز گردد ، پراگندگی
وی نظمی آن مشهود است. زیرا
غریزه در جهان بیگانه ، ناچیز
است و اثر...

انسانی که به گونه سالم کوچک
را با بزرگ و جز را با کل انطباق
داده نمیتواند ، آشفته می ناسالم
رایه جای خوشی و صیب رایه جای
زیبایی قبول می کند ، برای درک
زیبایی آرامش روانی لازم است. و
آرامش روحی را ، بدون خوشن
داری ، کسب نمیتوان کرد .

راه درک کامل زیبایی کدام
است ؟
آن چه برای برهرا ، زیبا و
درخور تحسین بود ، مورد
بذیرش مردمان تمدن امروز -
نیست . این برای آن است که
درک ماوان هادرمراحل مختلف
تکامل خود قرار دارد . نه نیبای
انسان تمدن در ظاهر و باطن ،
بزرگ است ، و دنیای برهرا چنین
نبود . بدین لحاظ معیار واحد
تقدیر و بربریت وجود ندارد .

برای انسانی که با هنرنقاشی
آشنایی ندارد ، فقط رنگارنگی
بودن ، سطح هموار و اشکال نرم ،
خوش آیند است ، برای اوسعت
درک مطرح نیست . قریحه بلند
تحلیل را ندارد ، که به درک وی
کمال رساند . او چیزی را که در سطح
وجود درآوردیده میتواند ، نه
ژرفای آن را . شخص عاقل به
چنین ساده می نریب نمی خورد .
او که صاحب نظراست ، مقنون
رنگارنگی تابلمونی شود . تناسب
اصلی و فرعی و عقب و جلوراجستجو
میکند . رنگارنگی زود به چشم
میخورد ، اما زیبایی را فقط با
هوش میتوان دید ، درایفست

بیا نگر آنست که مافقط با حقیقت
آشنا استیم . اما برای کسب آن -

زیبایی خواهان وقت و توجه
ژرف است. به همین اساس -
پیشنهادرند ، لذت زیاد است. برلی
درک عمیق زیبایی ، تنها مشاهده
کافی نیست. بلو بینش ژرف باطنی
ضروری است. و اما فریض زیبایی
ایجاب دانش و پژوه را میکند .

اگر روح ما از توانایی برخوردار
باشد ، لذت زیبایی بیشتر است.
قشنگی گل به اندازه چهره
آدمی ، مارا گرفتار خود نمیتواند
کرد . سیبای آدمی نه تنها
زیباست ، بل بیانگر تفکر ژرف ،
الهام و گرمی قلبی است. فقط به

همین خاطر او بالایی ما ، بر انگیزا -
نند ، تا نیروی بیست .

بهترین مردمان خیر الهی را
در زمین با خود دارند . انسان با
نهاترین اسرار قلب مادر تا منسد .
بدون آنان قلوب ما ، سرد و بی
هیجان بود . برای همین شهنزاد
دهی که به خاطر پیروان خود ،
کاخ شاه را ترک گفت ، در بسیاری
اشعار و تابلوها ستوده میشود .

در این جا شکاکان مراتبیه
خواهند کرد : ((شما از زیبایی
شروع نمودید و به اخلاق جستجو
کردید برای چه این دو مفهوم را با
هم آمیختید ؟ خیر ، خیر است .
زیبایی ، زیباییست . زیبایی سرو
خوبه اشکال گونه گون ، اثر
میاندازند . از این رو با کلمات
مختلف یاد میشوند . خیر باغفا د
خود جلب توجه میکند و چرا
زیبایی خوشمان می آید ؟ هنوز
درک نکردیم ام))

به بنداشت من : اگر بگویم
که خیره خاطر آن خیر است که
سودمند است ، هنوز هیچ چیز گفته
نشده است. خیر ، حقیقتیست که
به تنهایی از مندی حسی مارا بر -
آورده میسازد ، بل یک دید ممالی
و دارای نیروی پایان ناپذیر است.
فیلسوفان ، عقاید خود را در مورد
سعادت یاد نظر داشت ضرورت
جهانی آن آرایه میدارند و شعرا
در سیبای زیبایی ، آن را بیان میکنند .

البته درست نیست نعمتها
را به خاطر آن که نیاز مندی ما را
برآورده میسازند ، زیبا نامید .
برنج ، لباس ، چتری ، پاپوش
و غیره انبیاست استند که لابد مو د
مندانند ، اما نهاد وجود ما ، بیدار
کننده آن حالتی نیست ، که در
برابر زیبایی از خود نشان میدهم .
میان نعمتها و جهان ماحول ،
هماهنگی ژرفی وجود دارد ، میان
نعمتها و روان آدمهانیز ، ارتباط
نهائی موجود است .

رنج کشیدن ، زیباست. مهربانی
زیباست. و عشق زیباست. عشق را
به شمشاد و ماه بدر تشبیه میکنند .
او در وجود خود هماهنگی دارد و
این هم آهنگی را با دنیای ماحول
نیز حفظ میکند . لکن در کتابهای
مذاهب ، نه تنها به مثابه الهه زیبایی
و تنول ، بل به مثابه الهه خیر نیز
نمایان میشود . زیبایی عبارت از
بروز اختتام یافته ، خیر است و خیر
و نیکی هم بروز اختتام یافته
زیباییست .

وجوه مشترک خیر و زیبایی در -
جهت ؟ ما اکنون یاد کردیم که
زیبایی در حد بالاتر از نیاز مند است
لذا ، از نظرا ، غنای حقیقی در
زیباییست . به کمک زیبایی از حقاقت
خود پسندی ، رها خواهیم شد و
آزادی حقیقی را در عشق خواهیم
یافت .

به همین گونه ، غنای واقعی را
در خیر نیز میتوانیم جستجو کنیم .
هنگامی که قهرمانی نفع شخصی و یا
حتی زنده می خود را ، به نام -
لینترین ایده آل قربانی میدهد ،
شهادت وی قابل تحسین است .

باید او را بالاتر از اندوه و خوشی
خود ، بالاتر از نافع محدود شخصی
خود و بالاتر از چیزهای عادی روزمره
قرار داد . خیر همانند زیبایی ، اما
رایه ندادگاری تحریک میکند . زیبایی
غنای همه آشیای طبیعت را آشکار
میسازد . و نیکی زنده می انسان
هارا مینماید . خیر برای مردم -

زیبایی را نه تنهاد بدنی تر و معقولتر
میسازد . بل آنرا با بهانه و نورنا
به ارمغان می آورد . ذاتاً
زیبایی در نهاد خیر قرار دارد او
آن قدر با ما نزدیک و آشناست که
به مشکل میتوان خیر رایه گونه
زیبایی شناخت. هنگامی که
مسأله را درک میکنیم ، روح ما به
سان دریای پر خروش و جسد
می آید . در آن وقت هیچ چیزی
بهرتر از آن به نظرمانی خورد . . .
برای همه خوش آیند است ، اگر

میز میمانی بادسته های گل و -
آشیای زینتی گرانبها ، آراسته
گردد . معذرا اگر میزبان ، از -
میهمانان بدیوایی سرد و سطحی
نماید ، در آن صورت همه این
ترتیبات مورد پسند قرار نمیگیرد .
زیرا غنای اصلی در صمیمیت و -
سخای روح است. لیکن نیک
سخن پر لطف و برخوردار مهمان -
نوازانه ، چیزهاییست که بر گهای
عادی کله را گرانتر از قابهای طلا -
بی جلوه میدهد . البته که همه
چنین فکر نمیکنند ، آدمها بی
زیادی یا نیت میشوند که به خاطر
جا یافتن در محیط تجمل ، هر نوع
حقارت و دستی را میزند . آنلی
که عمیق و درونی بنز را ، دریافت
کرده نمیتواند ، فراوانی خوراکی
ها ، نوشابه ها و تجمل را ، با
اهمیت تر از هر چیز دیگر ، مینند -
ارند .

خرد مندان بدین باورند که :
((مهربانی زینت نیرومند است .))

اما شخص نادان که زیبایی تو -
نقدی را ، هنگام غفود درک نمی
تواند کرد ، بیشتر به نیروی تبا -
هکن و پویان کننده ، احترام
میکند .

حیا به زن ، زیبایی میخشد .
زیبایی حیای زن ، متجلی زیبایی
های دیگری نیست . مگر به این
چیز فقط کسانی متوجه شد
میتوانند ، که درک عمیق و ژرفی از
زیبایی داشته باشند .

شاعران میهن ما ، بدون هراس
زیبایی آبستن زن را سروده اند .
مگر شاعران زیبایی ، خجلت و حقا -
رت را ، در آبستن مینیند . در -
واقع ، قیافه ، ظاهری زنی که
آبستن است ، آن قدر خوب به -
چشم نمیخورد . مگر او را لیتربین

رسالت را انجام میدهد . و در آن
هنگام ، تمام وجود او ، با نوری
مادری میدرخشد . نگارنده قیافه
ظاهری او ، آن قدر هم به چشم
خوب نخورد ، ولی این حالت به
خودی خود ، احترام برانگیز است .
ابرنازک وی نه و باران که بی

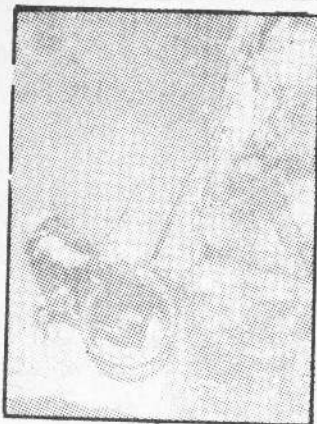
هدف در بھنای آسان سرگردان
است ، در نتیجه تابش شعاع -
آفتاب در هنگام غروب ، با سرخسی
خیره کننده بی جلوه گرمیشود ، اما
ابر ضخیم برنم و باران ، به گاو سیاه
بزرگ میماند . او با سرخ خیره
کننده بی آراسته نیست . مگر تمام
نگاهها را ، به سوی خود جلب می
کند . ابر سیاه بر عده ، اعتدال
و سیرابی را ، به زمین خشک و -
دریاها به ارمغان می آورد ، بدین
لحاظ اگر چه دارای سرخی در لغز -
بسی نیست ، اما به نسبت سخاوت
خیر خواهانه اش ، زیباست .

برای کسیکه یگانه می خیر و
زیبایی را درک کرده ، حتی به
ناسازگاری تحمل با زیبایی نیب
میتواند بی برد . قناعت و
شکسته نفسی او ناشی از کمبود
حس زیبایی شناسی (استه تیکی)
نیست . بل از فراوانی آن است . . .
باغهای تفریحی آشوکا اکنون
کجاست ؟ از تصاویر حتی بنیادی هم
باقی نمانده است . اما ستونها و
وسیله های که توسط شاه در -
جای افتادن بود آنگداشته شد
بود ، تاکنون باقیست . آن ها از
ارزش فنا ناپذیر هنری نمایندگی
مینمایند . زیرا آشوکا آنها را ، برای
تماشا نساخته بود ، بل برای تعالی
بود ، که راه نجات از عذاب را
برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

چه چیزهایی

نوازنده گن در زیر آب

آخرین پدیده در جهان هوزیک در آلمان غریس روداد، بدینگونه که گروه چهارنفره مورکن اشترن قطعاتی از موسیقی کلاسیک ها - پندن و موزارت را در زیر آب اجرا کردند. این اجرای شکست انگیز بمناسبت برایش نمایشگاه بین المللی قایق ولوانگ در ریشت در شهر دوسلدرف در آلمان غریس بعمل آمد لایم بدکراست که این نمایش در دریاچه مصنوعی عن که در نمایشگاه برپا گردیده بود بعورد اجرا گذاشته شد.



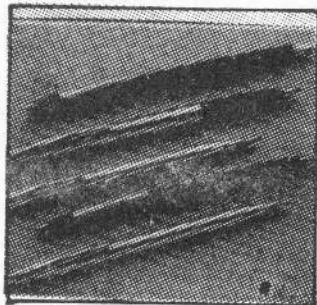
کوهنوردی معلولین

اخیرا در استرالیا برنامه‌هایی برای کوهنوردی معلولین در نظر گرفته شده تا این طبقه از جامعه نیز بتوانند همانند دیگران به کوهنوردی بپردازند، درعکس یکی از معلولین را می بینیم که یکس از قله های کوه شهر کانبرادر - استرالیا صعود کرده است.



کامپیوتر نوازنده

نواختن موسیقی برسرو صدا و اصطلاح جاز در غرب از این بس بعده یک دستگاه الکترونیکس واگذار خواهد شد که یک کامپیوتر بسیار پیشرفته آن را هدایت خواهد کرد. شکست اینکه این اختراع جدید خواهد توانست قطعات بنوازده که بایستی توسط یک ارکستر کامل متشکل از ۴۲ مو- زسین نواخته شود این دستگاه الکترونیک از ۱۲۵ کلید بسیار دقیق و یک صفحه به اندازه های ۲۰-۳۰، ۴۵ و ۴۸-۵۶ سانتی متر تشکیل یابند و علاوه دارای یک دستگاه ثبت است که دقیقتر- ین جزئیات را بر روی صفحه واکست های ویدئو ثبت مینماید!



خود کارهای پایان ناپذیر

خود کارهای جدید آرتفلزی گرانها وسیک وزن ساخته شده رنگ آن به روز زمان ازین نیروی و هر خود کاری تواند پنج برابر خود کارهای معمولی کار کند یعنی ۲۵۰۰ صفحه مینویسد، سر خود کارتحت تاثیر حرارت و رطوبت قرار نمیگیرد بطوریکه جوهر موجود در آن همیشه روان میماند، این خود کارها ۲۴ گرم وزن و ۱۴ سانتی متر طول دارد و میتوان آن را به دو قسمت جدا کرد.

فقط با دیدن و شناختن آن، توسط عقل کشف کنیم.

ادبیات چیست؟ هنر یا افسانه؟ ادبیات عبارت از آفرینش است. قلبی را که باغناهی سخاوتمندانه مشحون است، با کلام، اصوات و رنگها بازتاب میدهد این در ذات خود معجزه و سرور ناشی از شناخت خود است. ادبیات، موسیقی و نقاشی سه همبگونه زاده میشوند. انسان آفرینش های خود را، در همه جا از خود به یادگار گذاشته و در همه آن ها سعی میسر - تیار، زنده می بخش و صیاف حقیقت مشهود است. این آفرینش ها عبارت از مجسمه ها، معابد، اماکن مقدسه و شعرهاست. ادبیات نیز آفرینش است که توسط انسان، آفریده شده است. هر جایی که انسان قدم گذاشته، آن جا را با کلام خود آراسته، تا به دیگران قابل دستیابی باشد.

انسان بقای حیرت انگیز خود را در آب، زمین، آسمان و در هر فصل سال به جا گذاشته است، او بقای خود را در کارهای عملی، تاریخ و مذاهب به جا مانده و - میتواند نگاه خود را در هر جاییکه باشد، به سوی زیبایی حقیقت متمرکز سازد. واری، این میراث انسان غنی تر و غنی تر میشود، صدای آن باطنین سهمگین و نیرومند گسترش مییابد. به شکل میتوان تصور کرد که اگر انسان اثر خود را در ادبیات نمیکشاید، چقدر جهان بینی ما تنگ و تاریک می بود. جهان ما از برکت ادبیات قابل دیدن، شنوایی لمس و با روح گردیده است. ادبیات جهان را با نور قلب آدمی روشن ساخت. حقیقتی میبندارد که میان ایستایی (سکون) و پویایی (تحرك) هماهنگی وجود دارد. حقیقت دیگری میگوید که علت از معلول ناشی میشود. این حقایق را اما زلم بیرون آورده ام، مگر تنها ادبیات، این را متعالمس میسازد که حقیقت - خوشی و حقیقت - آغاز زنده می آفرینش است. ادبیات بدون خسته می کلمات او یا نشادها را تکرار میکند. (او ما به همه چیز است. با حصول آن، انسان به سعادت نایل می آید.)

بسیاری از بناهای مذهبی تاکنون هم در هندی باقیست، اما از کاخ - های پرتخمل شاهان اثری نیست گویی در آفرینش گردیده اند. تصادفی نیست که تمام بناهای یادگاری در شهرهای کوچک، در جنگلها، در کوهها و در دست های ساحلی حفظ گردیده اند. انسان با هنر خود میگوید: (به کسی ببین که واقعا هنوز نایل نگردیده ام. حقیقت برای ما همیشه منبع بلا قند و شرط عشق و خوشیست، از این رو میتوانیم بگوییم که درک زیبایی و حقیقت همانا دوروی یک سکه است.

بر اساس همین مطلب، آگاهانه و یا نا آگاهانه، هنر جهانی استوار است شاعر، موسیقیدان و نقاش خیلی روشن حقیقت را بازتاب میدهند. شاعر چشمان ما را به چیزهایی باز میکند، که پیشتر پدیدن آن قادر نبودیم و حقیقت آنرا نمیدانستیم. شاعر با این کار خود، مرزهای سلطنت حقیقت و خوشی را، وسعت میبخشد. همه روزه ادبیات و هنر، چیزهایی را که دستیابی بدان به افراد عادی ممکن نیست، در فرآورده های هنری خویش مینمایاند. در سادگی، توانایی بر غرور حقیقت را، هود امیسا زد. کسی را که آشنای ما بود، به دوست نزدیک مبدل میکند و به چیزهایی جذابیت میبخشد که قبلا به آن، با دیده عادی مینگریستیم.

یکی از شاعران معاصر گفته بود:

((حقیقت، زیبایی و زیبایی، حقیقت است.))

الله! تابش نور سرورستی که در شمشاد اقامت داشت، زیبایی و راستی را با خود دارد. در او سیا نشادها یاد گردیده که سپیدی سعادت تبار و خوشی او را در تمام ساحات قابل دیدن، بازتاب می یابد. از گرد گرفته - که ما آن را زیبایی مینماییم - تا موجودات بزرگ آسمانی، این همه حقیقت و زیبایی اند که خوشی سعادت تبار را با خود دارند.

ادبیات و هنر به آن فراخوانده شده، که شکل سرتیازنده می بخش حقیقت را، با زنگنه مگر تکامل و انکشاف حقیقت در ادبیات هنگامی میسر است که ما آن را با قلب خود لمس نماییم، نه این که

موسیقی برای همه

تذکر

در شماره های گذشته در دروسهای موسیقی بعضی اشتباهات املائی و گرافیکی به چشم میخورد که علاقمندان موسیقی میتوانند با تماس بسا اداره رفع مشکل نمایند.

شده که به یک حرکت یا سیلاب - اجرامی شود طور مثال: تال تیتال دارای ۱۶ مآثره یا ضربان و چهار بار *Bar* می باشد که بارها توسط خطوط عمودی از هم جدا می شوند که به نام *Bar line* یاد می شوند. [تا - دن - دن - دن - نا]

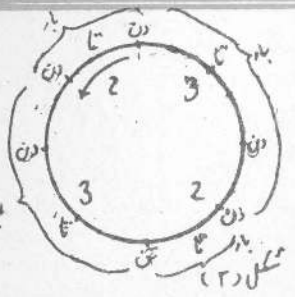
تیتال : ۴ + ۴ + ۴ + ۴

۱- دن - دن - دن - دن
۲- دن - دن - دن - دن
۳- تن - تن - تن - تن
۴- دن - دن - دن - دن
۵- تن - تن - تن - تن
۶- دن - دن - دن - دن
۷- تن - تن - تن - تن
۸- دن - دن - دن - دن

(نا) اول به نام *Sum* یا *گریاد* می شود که قوی تر نسبت به دیگر مآثره ها نواخته می شود. گفته نمائند که تال تیتال به *Sum* یا *گریاد* هم یاد میگردند. و *چیتال* دارای ده مآثره یا ضربان چهار بار است.
چیتال : ۲ + ۲ + ۲ + ۲

۱- دن - تن - تن - تن
۲- تن - تن - تن - تن
۳- دن - دن - دن - دن
۴- تن - تن - تن - تن
۵- دن - دن - دن - دن
۶- تن - تن - تن - تن
۷- دن - دن - دن - دن
۸- تن - تن - تن - تن
۹- دن - دن - دن - دن
۱۰- تن - تن - تن - تن

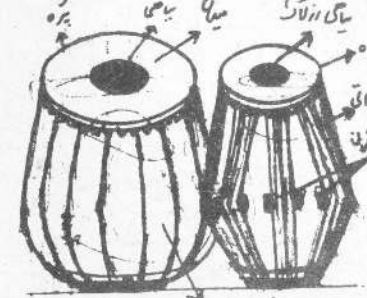
هرتال در حقیقت محیط یک دایره را منظم طی میکند که در شکل دیده می شود.



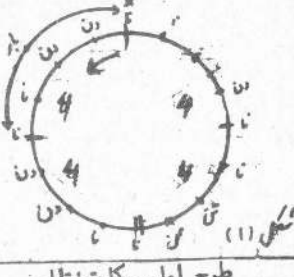
طرح ۲ سیکل چیتال

در اشکال فوق واضح دید میشود که هرتال محیط یک دایره را - یکخواخت طی میکند فاصله یا سیلاب یعنی بارها نظریه خواص تال شاید مساوی نه باشند چنانچه سایکل تیتال محیط دایره را به چار حصه مساوی تقسیم نموده و با هم مساوی اند. ولی در چیتال بارها با هم مساوی نیستند. اما برعکس فاصله مآثره ها در محیط دایره در هرتال مساوی اند که محیط دایره بین مآثره ها به قطعات مساوی تقسیم شده اند که عبارت از زمان های مساوی خود یا ازلی نمایندگی مینماید. علامه چلیپا مآثره اول یا *Sum* (گریاد) است.

واکون در تال فوق را در طبله و طرز نواخت آن مشاهده نمایید.



طرح ۱ سیکل تیتال



طرح اول سیکل تیتال

میلودی معراج رضایت شنونده را به وجود می آورد. برای روشنسی موضوع به مثال ذیل توجه فرمایید بدیهه نظام شمسی که حرکات وضعی و حرکات انتقالی را به دور آفتاب در بر می گیرد در وقفه های منظم واقع می شود مثال به وجود آمدن روز و شب سال و ماه ساعت و دقیقه و غیره و با طور مثال قلب ما در زمان منظم ضربان می کند یعنی قلب ما دارای یک تال ساده و ضربی یاد مآثره می است. اگر بخواهیم این تال ساده و مآثره می را روی کاغذ تحریر کنیم میتوانیم این دو ضرب را نام گذاری کنیم یعنی حرکت اول ((دوب و دم آنرا)) ((دوب)) یعنی دو کلمه بدون معنی در سابق چون ساعت موجود نه بود موسیقی دانان زمان بین دو ضربان قلب را به حیط واحد برای موسیقی قبول کردند و یاد دهند این واحد را از روی نبض یک انسان تند رست *Pulse-Rate* حساب میگردند. بعداً در انواع تال شما الفاظ حد اداری معنی را خواهیم دید، مانند: (نا، تا، دن، تن، کن، دگی، تنی، دها، دهد، - دهن، تنگ، گز، گز، نت، کت، ترک، تو، ترک، چمن، تاگس، تو و غیره و غیره) مینا مانند حرکت قلب هر کلمه نمایندگی از یک مآثره یا *Beat* یا ضربان یک تال را می کند. لذا گفته میتوانیم واحد قیاسی هرتال مآثره است و هم تال ها دارای سیلاب های اند که آنرا به نام بار *Bar* یاد میکنند. یعنی تعداد چند مآثره نظریه خواص تال داخل یک بار گنجاندند.

در شرق معمول چنین بود که اول شعر سروده شد و بعد آمو - سیقی دانان آنرا در قالب موسیقی ریخت نمودند به عکس آن. بنابراین در شرق تعداد متنوع وزن یعنی مآثره یا *Beat* به معنی ضربان تکامل داده شد. این ضربات با در نظر داشت مقیاسات مرتب زمانی یا تال ها سروده می شدند. بدین ترتیب وزن به تنظیم وقت موسیقی بداخل مقیاسات کمک کرده. کلمه تال از تالی *Tal* یعنی چک اشتقاق شده به خاطر که در هر ضرب ریتمیک باید یک چک زده می شد که بعداً یک جوره چک جویی اختراع گردید به نام *Khod-Tala* خود تال. بعداً انواع دهل ها تکامل یافت و به تعقیب آن طبله به وجود آمد. البته موضوع تاریخ دهل ها - خیلی وسیع اند، حتی محققین - هندی و امریکایی بکتورا در این باره نوشته اند که اینجا از آن صرف نظری نمائیم. برای اینکه یک پارچه موسیقی نامنظم خوانده نه شود توسط انواع تال ها منظم ساخته می شود یعنی برای اینکه یک آهنگ آسان خوب داشته باشد لازم است که در شروع هر جمله موسیقی با ضرب نسبتاً قوی تر نسبت به دیگر ضرب ها یاد هل یا طبله مشخص گردد. که آنرا به نام *Sum* یا *گریاد* یا *Sum* می کنند (ضربه اول هرتال را به نام *Sum* یا *گریاد* می کنند). ضربه های متادام تال باید با ضرب های میلودی همزمان باشند و اینجا است که یکجا ساختن ریتم و

بقیه از ص (م ۷)

مدیر صاحب

کشت و مات

عارض: مدیر صاحب حالا خوش کار را اجرا کنید!
مدیر: عجب آدم شله استی، نزاکت را هم نمی فهمی، بیشتر دیدی که باختی و جگر خون شدی، در وقت جگر خونی هم آدم کسار کرده می تواند؟
عارض: پس حالا چطور کنم؟
مدیر: فردا بیا.
نوشته: احمد شکیب

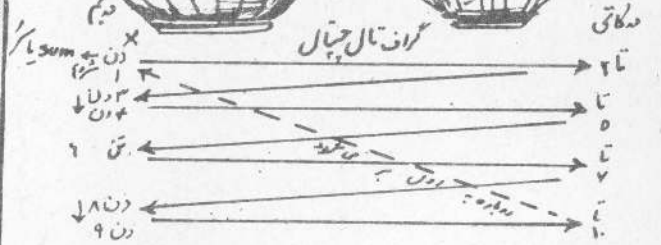
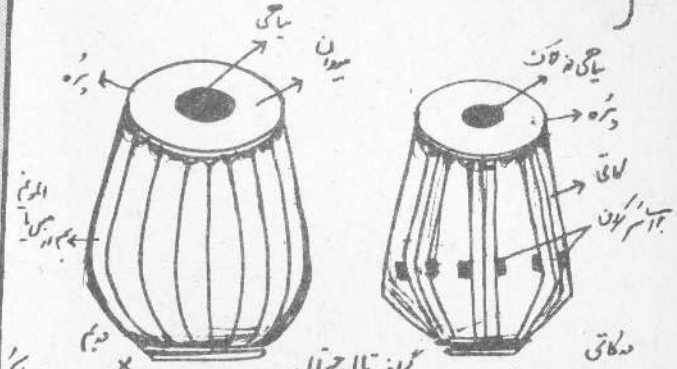
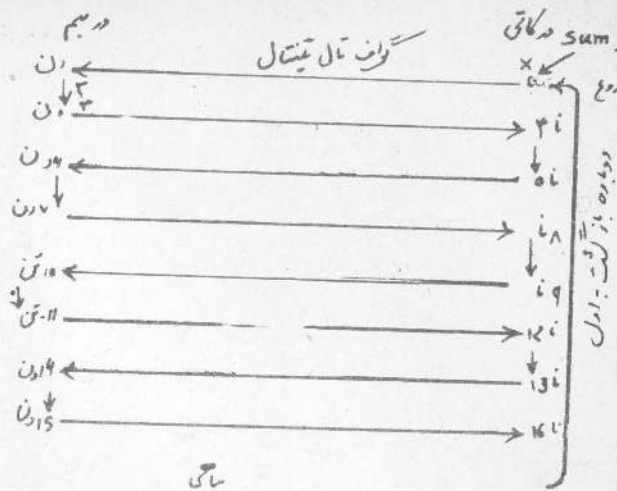
بچه به دفتر آمده بودم، مدیر صاحب مامورین از جمله از خودگی های ما است اگر چنین نمی بود حالم زار بود، مدیر صاحب اینبار نعل خود را در مقابل اسپت تبدیل کردم.
مدیر: اینه رخ خود را یک خانه به عقب آوردم.
مامور: مدیر صاحب این هم

دوگانه های بد هم چسبیده



ورزش شنا و اسکول سواری انجام دهند.
لاله ولادن به خبرنگاران خارجی گفتند: ما برای انجام امور روزمره خود مشکلی نداریم و در همه موارد نیاز ما تامین نظر داریم اما اگر به ما مطمئنان داده شود بدون این که یکی از ما اندام دیگری شود با عمل جراحی از هم جدا شویم، از این موضوع استقبال می کنم و بسیار خوشحال می شوم.
لاله ولادن از ناحیه سربه یکدیگر چسبیده اند و تاکنون در اکثران ایرانی و برخی از اکثران آلمان که آنان را معاینه کرده اند، رسک جدا سازی آنان را به خاطر مخاطرات احتمالی قبیله نکرده اند.
به نقل از روزنامه «کیهان» هوایی چاپ تهران

گروهی از خبرنگاران خارجی که در تهران به سر می برسد و هتل لاله تهران با دو دوگانه کی به هم چسبیده ایرانی می دیدار و گفت و گو کردند.
در این دیدار لاله ولادن صفاتیان دوگانه کی های به هم چسبیده از خبرنگاران خارجی خواستند تا با انعکاس گزارشی از وضعیت زنده گی آنان موجب شوند تا در کشور جهان امکان جدا سازی آن دو را صورت ببرد و سرری قرار دهند.
دوگانه کی های به هم چسبیده که هر دو دختر هستند شانزده سال پیش چشم به جهان گشودند و دوگانه کی از شاگردان ممتاز نزد مقامات فعالیتهای مادی و حتی



تال کروا را نظریه مین دلیل به یکت سایکل هشت ضریه که برای شکلی لایت یا خفیف استعمال میشود - تغییر داده اند. استاد فن هنگام آموزش موسیقی یارقیس یا طبله نوازی توسط ((بول)) ها یعنی نقشه ضریه زدن طبله را بیان میکند شما به یاد دارید بعضی از طبله نوازان زمان نواختن الفاظ که در فوق تذکر رفت گردان می کنند که آنرا به نام تیکه یاد می کنند تال ها دارای اقسام زیاد است به خصوص در شرق ولی سارنگ د یو عالم موسیقی در اثر خود از ۱۲۰ نوع تال نام برده است هر چند تعداد آن بیشتر از آن است ولی امروزه در موسیقی کلاسیک وجه لایت در حدود چهل تال مروج ترین است که تال های مروج برای شنونده نامری و فوق العاده مشکل است. صرف بخت در بعضی محافل موسیقی دانان حریفی و استادان فن و بیای برای گرفتن استادی گاهی ضرورت به معلوما ت کافی پیدا میگردد. (بقیه آرد) کلاسیک)) بعضی موسیقی نوازان

ورزش

هنه کنده : لیلما نوری

که در آن قایق رانان پولند
آلمان دموکراتیک و چکوسلواکیا
اشتراک نموده بودند .

سابقات در فاصله های
۲۵ کیلومتر و ۵۰ کیلومتر
سورت گرفت . ریگتف بولچاک
کپتان تیم قایق رانی پولند
فاصله ۵۰ کیلومتر را در زمان
۴ ساعت و ۵ دقیقه بالای قایق
پیمود و در نتیجه پولندی ها
بصورت گروهی در مقام اول قرار
گرفتند .

مالافون دوستنی

گروه یکی از دزها های معروف
چکوسلواکیا است و تعجباً در لیست
که در آن مسابقات مختلف روی
آپ انجلم داده میشود . یکی از
آن ها مسابقه قایق رانی بوده
که فاصله مالافون (۴۲ کیلومتر
و ۱۱۲ متر) طی میشود . اخیراً
بهترین و بهترین دوز مسابقات
مالافون قایق رانی داپر کردید .



بایسکل وسیله دلچسپ سپورتی

بایسکل نه تنها از جمله
وسایل حمل و نقل انفرادی به
شمار میرود ، بلکه امروز بیشتر
به یک وسیله دلچسپ سپورتی
نیز بدل شده و چهره هایس را
در همه جا به ویژه در کشور خود
سراغ داریم که با معارفت زیاد
میتوانند فاصله های دور را در
زمان کوتاهی به وسیله بایسکل
پیمایند و در مسابقات بایسکل
رانی ، موفقیت های درخشانی
را به دست آورده .

یکی ازین چهره های جوان
محمد احسان است که ۲۲ بهار
زنده گی ریاضت سرگذاشته



است از زمانیکه وی به شرکت
در مسابقات بایسکل رانی پرداخت
خته توانسته است فاصله ۱۲
کیلومتر را در ۱۸ دقیقه و ۲ ثانیه
طی نماید که در نتیجه مقام نهم
مانی را حاصل کرده و در یکی از
سابقات اخیر که به راه افتاده
بود ، رکورد تازه بی رانیز به
فاصله ۱۰ کیلومتر در ۲۰ دقیقه
میان همقطاران خود قام ساخت
که این یکی از فضا های سپورتی
تازه او درین زمینه میباشد .

وی طی صحبت و تفصیلات
کوتاهی در مورد مسابقه وزغیش
بنین اظهار داشت
- از سال ۱۳۶۱ بدین سو
توانستم در بایسکل رانی موفقیت های
به دست آورم که مورد توجه
واقع گردید ، تا اکنون در بهشتراز
بهترین مسابقه در داخل کشور
و در دو مسابقه جهانی در خان
کشور شرکت ورزیده ام که در همه
سابقات پاد شده ، توانسته ام
بزرگه مقام اول در دو مسابقه
و دو مدال طلا ، چارکب نمرانی
و تند پرنده های متعدد در رانیه
دست آورم ، هم اکنون در سطح
کشور جای اول را دارم .

او افزوده از سال ۱۳۶۱ ایله
کلب شخصی را به نام افتخار
گرفته ام ، خودم در هر روز
این که تمرین میکنم ، شمار
از جوانان ملات مندکاتیب ،
محلان ، سربازان راه تحت
تربیه گرفته ام که درین شان
چهره های ستازی که دارای
مقام اول گردیده اند ، نیز
وجود دارند .

مهرم : رابطه دوش -
انفرادی با بایسکل رانی چیست ؟
پاسخ میگوید : دوش برای جا
لت نیز یکی یک بایسکل ران ، موثر
واقع میشود اما نفس را بخته
نمیزد .

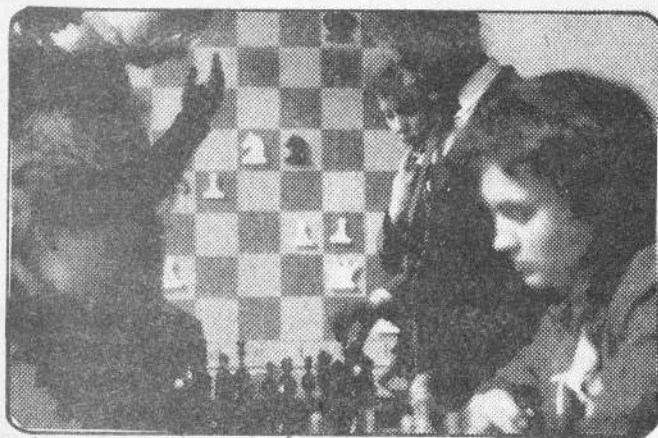
بایسکل رانی نفس را بخته
ساخته و حرکات بدن را فعال
و منظم میسازد . آمزون سیران

بقیه در صفحه (۱۰۳)

ورزش

اسپار تاکیاد هیوسین

انجمن ورزشی (اسپار تاکیاد هیوسین) بولند مسابقات اسپار تاکیاد هیوسین را سازماندهی کرده درین مسابقات انسانهای مسیحی که سبورت را ادامه میدهند، اشتراک نموده بودند ۱۲۰۰ ورزشکار در رشته های اتلیتیک، خفیه، بگ بانک، آبیازی و نشان زنی، هم گرفته بودند در پایان مسابقات مدالها، جوایز و دیپلماتی سبورتی به برندگان اهدا کردید اما همتر از همه خوشی و مسرت مردمی که در این مسابقات کتلی به مشاهده رسید و بزرگی خود را داشت، بدین ترتیب مسیحیین حضور کامل الحضور و جمعه شده بودند.



مسابقه آبیازی مردان

در مسابقه آبیازی مردان به ناصله ۰۰ امتربه سبک آزاد که در ایالات متحده امریکا ایر کرد شده ل کاربونارها از اینتا لیا ناصله یاد شده را در یک دقیقه ۰۳ ثانیه و ۲۵ حصه ثانیه دخترت از امریکا در یک دقیقه و ۱۶ حصه ثانیه و مد سود از جاپان در یک دقیقه و ۵ ثانیه بهود که به ترتیب جایز مظم های اول، دوم سوم شناخته شده اند.



از مهر صوفیه در نخستین مسابقه بر طرین باز همیانیان سان میگردن ظله حاصل نمود در این مسابقات بهترین طرین بازان از دختران اشتراک کرده بودند که مستحق جوایز مشاز گردیدند ۱۰ این مسابقات به دست سویسی در ۱۲ دورها پایت.

نتایج مسابقات جهانی

مسابقات جهانی طرین میان دختران سالک مختلف زیر سنین ۱۲ سال در مهر صوفیه گماش پایت مارگریتا طرین باز جوان



رویدادها و ورزشی

ورزشکاران کوبایی در مسابقات امریکای لاتین به اشتراک ورزشکاران ۱۶ کشور بیرونی چشمگیری به دست آوردند در این مسابقات ۲۰ ورزشکار از کشورهای امریکای لاتین به شمول ورزشکاران همیانیان بر تگال در شهر هاوانا دور هم جمع گردیده بودند، میزبان به تعداد ۱۵ مدال طلا، ۱۸ مدال نقره و ۱۰ مدال برنز به دست آورد. ناصله ۸ متر و ۲۵ سانتی متر را جوانان کوبایی لوئیس بوئینو در مسابقه خیمیز به دست آورد. این نتیجه بهترین رکورد مسابقات جوانان شمرده میشود.

به در هفت نمره ۲۰ در مقابل نمره ۴۵ قرار گرفتند در دور دوم لیس ملاس با وجود لیاقت کار ورزشی شان به در هفت نمره ۲۵ در مقابل نمره ۴۰ قرار گرفتند که در نتیجه مسابقه به نفع ماخاتسه پایت.

در فرجام آرزو دام کسه به تهرنات متداوم خود زهر نظر تهرنات سرج به هرد و تمیم ا دامه بد هم وب خاطر رشید و تحکم بهترین ورزش در هر ما بتوانیم مسابقات دستار را با مکتب پسران و دختران برگزار نماییم.

تلم آن حاجای اول بادم را داشته تا حال دو حال از طرف سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، دو کب و چندین نقد پیرانه و تحفه از طرف مقامات مربوط برای اعطای کرده است. چندی پیش در تهرنات بهاری توانستم مظم اول را کابی نمایم همیشه با تفاوت نمونم مسابقه از انجم داده ام، از لحاظ وسایل سبورتی تلم مشکلات ما تقریباً در مکتب رفع شده و خوشترین خاطرات من در مسابقات دوستانه بالیس ملاسی است که چندی پیش برگزار کردید که در آن تم مکتب ما

هم والیبالی و هم باسکتبال

زویا هاگرد صف ۱۲ لیس زخونه: از سال ۱۲۶۱ والیبالی و در بهاری آن از سال ۱۲۶۵ باسکتبال بازی میکم. اکنون در تم والیبالی کیتان تم و در تم باسکتبال نفر دو هم دست تاکنون در مسابقات بهاری شرکت نموده ام که در -

کم حرف

اولی: دیشب خوابم نبرد و تمام شب زخم صحبت میکرد.

دومی: درباره چه صحبت میکرد؟

اولی: درباره اینکه خیلوس (کم حرف) است.

کودکان امروزی

دو کودک باهم بازی میکردند

اولی پرسید:

راستی حمید جان تو چند ساله هستی؟

حمید جواب داد: پنج ساله - هستم و تو چند ساله هستی؟

دومی جواب داد: نمی دانم.

حمید پرسید: از دخترها خوشتر می آید؟

اولی: نه خوشتر نمی آید.

حمید با عجله گفت: پس تو چهار ساله هستی.

نپذیرفت

اولی: کسی را که محبت بود به همسری اش موفق شدی؟

دومی: نخیر، مرا نپذیرفت.

اولی: چرا؟ از دارایی پدرت یاد آور نشدی؟

دومی: بلی یاد آورشدم ولی او بعد از آن با پدرم ازدواج نمود.

ارسالی: همایون سعیدی



چندک

شش ساعت

هزار تکه بار کتوز موایبجاست نه هر که مشوه نماید سگرتزیه اند

صراحی چون شود خالی جدا بپمانه میگردد

که ما موازیم تیل و نمک من یوانسه میگردد

چرا آن مدعی ترک می بی بدعا کرده

که آمر پشت میزش شقیبازی را بنا کرده

مه قربانت شوم ای سونسی بوش

که ما مواز نظر گشته فراموش

ارسالی میرمحمد حمید سعیدی

رفع کپک

شخصی د ریک اداره کاری داشت و در مقابل میز مامور موظف نشست پس از چند دقیقه بی اختیار دست به بغل برد.

مامور که در آن حال متوجه وی شده بود گفت:

صبر کنید، هنوز کار شما تمام نشده.

مراجعه کننده جواب داد:

ببخشید و اشتباه هم نکنید من رفع آن پت کپک میکنم.

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی

شامپوهای بوجی خنده

هموطنان عزیز:

بهترین شامپوهای بوجی خنده که موهای سر شما را تقویت نموده وهم از ریزش آن جلوگیری می کند از مشهورترین کمپنی جهان تازه وارد گردیده است.

با خریدن یک بوتل شامپووی هموطنان عزیز:

بهترین شامپوهای بوجی خنده که موهای سر شما را تقویت نموده وهم از ریزش آن جلوگیری می کند از مشهورترین کمپنی جهان تازه وارد گردیده است.

با خریدن یک بوتل شامپووی



بعد از استعمال

قبل از استعمال

چيستگان و كيستگان

آن چيست که دلخراش است ، سرو تالاش مثل معاش است ،
المعاشيدش چون تلاش است ؟

جواب : صدای آواز خوان سال .

XXX

آن چيست که است لاف ، صبح وشامش به دفتر ، جيب خالسی
و در بندر ؟

جواب : ماسور دولت .

XXX

آن چيست که کم است ، از ثبات خود دل جمع است ، بر صاحب
خود چون بم است ؟

جواب : معاش مأمورين .

XXX

آن چيست که خوار و زار است ، ترش ز نرخ شمار است ، اولاد
اوپه رار است ، معاشش دوهزار است ، از اجبار رويه فرار است ؟

جواب : دانشمند افغانستان .

XXX

آن چيست که خلاق ، ندانندش لایق ، بگویندش ماهی -
نمی شود فایق ؟

جواب : کتب علمی .

XXX

آن چيست که اشکش به مثل سول ، فکرش به سوي تولد ، قرضش
فزون ز نيل ، چایش بدون هيل ؟

جواب : استاد پوهنتون .

XXX

آن چيست که نيسه پروایش ، وماستم به فدایش ، هر چنده
ندانم نایش ، می رقصم به صدایش ؟

جواب : مایکل جکسن .

XXX

آن چيست که هیچ نداند ، هر روز فرمان براند ، چون بداند
کار دانی ، به تویزبان رساند ؟

جواب : رئیس موسسه .

XXX

آن چيست که مایهش نول ، گارگانش بر زبول ، هودم به مثل
زلفی ، زند ملت رانسول ؟

جواب : گمريك .

اینک شعبه طنز مجله ساوون برای نخستین بار چیستان ها
و کیستان های طنزی را به چاپ می رساند که امیدوارم مقبول خاطر
شما قرار گیرد .



گدا : آقا ، يك افغانی به نام خدا
به من بدهید .
تاجر : پول سواهندارم ، حساب
چك گرفته ام میخواهم بروم بانک .
گدا : پس لطفاً يك افغانی را
به حساب بنده به شماره (۱۰۰۰۰)
تحويل کنید .

فرستنده :
رویا تنها خوکهایسی

گدای سال

بازی با دوبیتی‌ها

سر دردمیکه الله تود انسی
معاشم کم بود با این گرانی

XXX

زهشت زارو حیرانم گل من
به قرن بهستی نامم گل من

XXX

سرکوجه نشستم دلبرم رفت
هوای نان گندم از سرم رفت

XXX

بقربانت شم ای پارچانی
مکن زمین بیشتر کاغذ پرانی

XXX

قلم بود ست من فرمان ندارد
چراکه چاشت سفره نان ندارد

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی

رضایت

دود ختر با هم گرم گفتگو بود نسد
بگر آن هاگت:

خوب زومینه جان چرا با فرید
جان نامزد نشدی با آنکه بکد بگر

رازدل و جان دوست داشتید؟
دوس: مرالز او هیچ خوشم

نی آید.

اولی: چرا؟

دوس: به خاطر که هر قدر
کوشیدم نتوانستم او را رضی بسازم

تابه خواستگاری من بجایید...
ارسالی: خاطره پورزاد



MICHAEL JACKSON

مایکل جکسن اوازخوان امریکایی

فرید: این ساده هارابین.
جاوید: چرا؟

فرید: به خاطر که در زیر
عکس مایکل جکسن نوشته کرده

اند (مایکل جکسن اوازخوان
امریکایی).

انها خیال کرده اند که ما
انقدر نااهم استیم که مایکل -
جکسن را نشناسیم.

من حتی میدانم که او در خور
دنی هاروشیدنی هاجه چیز
را خوش دارد.



سلام سنگی

فرید: واقعا که اینها بسیار
ساده اند.

جاوید: چرا

فرید: به خاطر که در
زیر عکس این نفر، تنها نوشته

کرده اند (سلام سنگی).
حالا ما چه بفایم که این
ادم چه کاره است و از کجاست

است.



مدیر صاحب! چال برو

- کی است؟

- فکر می‌کنم که شماره به خاطر
جلس خواستن!

- آه، یادم آمد صبح هم سره
گفته بود، گمشدگی نیست.

- بلی، برادر، مدیر صاحب
چند لحظه بیشتر از دفتر برآمده

خدا حافظ.
عارض: مدیر صاحب، ورقه

عرض مرا اجرا کردین؟
مدیر: کدام ورقه عرض؟ اینه

بچشم، کشت!

عارض: مدیر صاحب!
همو ورقه عرض را که دیروز

آورده بودم گفتی که فردا بجا!
مامور: به زورچی کشت دادی

عارض: مدیر صاحب!
مامور: بالاخره مدیر صاحب یک

سوار پیش شدی اینه کشت خود را
پت کردم.

- مه هم اسپت را گرفتیم.
مامور: دیروز ساعت ۱۱:۱۲

بقیه درص (۹۹)

تک، تک، تک...

عارض: مدیر صاحب اجازت
است؟

مامور: مدیر صاحب چال برو!
مدیر: صبر کن تو که فکر کنسم،

اینه قبل را حرکت نادم.
مامور: بسیار عالی اینه مهم

بیاده تا تریه مفت گرفتیم.
عارض: مدیر صاحب، بسا

معدرت مسئله کارهای من چطور
شده؟

مدیر: یک لحظه...
مامور: برو مدیر صاحب!

مدیر: نمی‌فایم که عرضه را که
ششماه پیش سپرده بودم اجرا

شده پاتی خوب بهر صورت، اینه
دفتر را درخانه سفید آوردم.

مامور: خوب مدیر صاحب اینه
بیاده را پیش کردم.

جرتگه، جرتگه، جرتگه...
بلی!

مهربانی بفرمایین!
مدیر صاحب، تلفون برای

مها اسک!

شمس الیدین جدوی

در اکثر از و ایرد ولتی کشور ما
چنین رایج است که برای هر
شخص طبق رشته اش کار نمی دهند
که این عمل به منعطفی مایه بدل
شده است .
که شمس الدین متخلص به
جدوی نیز از قربانیان این معضله
است ، به خاطریکه او یک ریاضی
دان است اما از ریخت بد که او رایج
حیث زور ناله است در یکی از نشریه
ها استخدام نموده اند .
باید بینیم که چه گزارش مید
هد .
رابورنمبر (۱۱) :
بتاریخ ۴ ماه چهارم روز چارشنبه
سال جاری به ساعت ۴ بجه و ۴۴
دقیقه در چارراهی چارقلعه
چارنفر به جان هم ریختند ، که
به نس چار پایها جنگوی میکردند ،
که از جمله چارنفرم کورنفر چاری
کازمه باز بود که اندام چارشانسه

داشت که همین نفر چاری سه
دندان نفر اولی ، چار دندان نفر
دومی و دندان نفر سومی را
صودا به زمین سقوط داد .
که ۴ + ۲ + ۳ = ۹ می شود
شخص اول از خوردن چار
بوکس مسلسل ، به زمین خورد
ومثل خط مستقیم به سمتی
زمین منطبق شد . شخص دومی
در اثر خوردن لغتی نیم دایروی
بود که مانند خط منحنی به جوی
پراز کثافات پرتاب شد . و سومی
که خود راتنها یافت میخواست
چارفوک کتان فرار کند اما نفر چاری
بازدن سیلی نرم و گم او را چار پلاق
به زمین انداخت .
و چاری که برهه غالب شده بود
میخواست از صحنه فرار نماید تا او را
دستگیر نکند ، اما در چار دیواری

مقابل چارراهی نفر چاری با موتر
لاری پراز چار تراش تصادم کرد
ومانند تیر به انعکاس کند دو سطره
بعد از برخورد با موتر به فاصله
۰ اکلومتر در افتاد .
در همین لحظه موتری که شکل
حیططیور داشت آمد و چهار نفر
از آن پایین شده و چار جنگجو را
چار دست و چار پایه موتر انداختند
و موتر حرکت کرد که بعد از گذشتن
از جهلستون و شش درک
به شفاخانه چار صد بستر
رسید و برای چار نفر جنگ جو
در چار اتاق یک یک چیرکت دادند
که بعد از ۴ روز چار نفر صحنه
یاب شد ندوبه ساعت ۴ بجه و ۴۴
دقیقه روز ۴ لم از شفاخانه ۰۰
بستر مرخص شدند .
ارسالی :
احمد ولید امانزی وردک

ریاضی عمیق

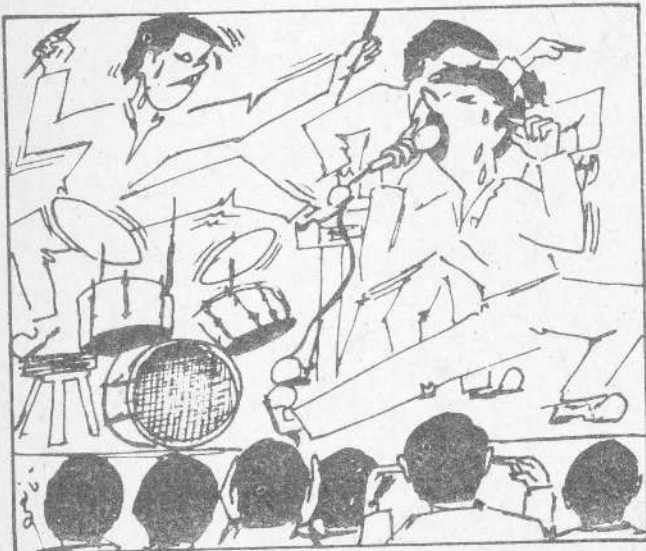
آزاد را جمعیت آیین منست
تیرنگه و فریب مذ هب و دین منست
بی رشوه بی واسطه کاری نکم
چون آمرشعبه یار دیرین منست
در هر طریقی که بهیو باری بود با سببه
ایستاده زن و مرد هزاری بوده است
یا تا نکی بود که روزهای تیل است
باشعبده بازی بی کاری بوده است
این موتر چوبی سبب می گذرد
از پیش نظریه انج و دب می گذرد
فلسفم فلسان د بگرچه خسوری
بابای بهاده رو که شب می گذرد
نانوای مرا خرابی از کینه تست
چنگی خمیر عادت د برینه تست
دونان جووه بی توسع نکند
وزنش چوبکی طاقه بهینه تست
تفتیش بیاتام نرخها نخورم
این یک لب نان را خنیمه شمم
زان پیش که بو طرف زکارت کردی
هدست شده کبسه مردم بدرم
بی موتر بنتر زستن نتوانم
بی پای کشی ، بارتن نتوانم
بی ناز سکرتن جهان خوش نیوی
اوسره کشد بردیده من نتوانم



رهبري از عقب صدا زد و گفت
اي صفا دختر اي طناباز
بيچه بر بروت مسوي درواز
روي گشتانده انكه بود جلو

پاسخ دهاتي

باري از يك دهاتي بيسر
برسيدند كه: بيشتر از همه براي
كرد عاميكنيد ؟
دهاتي پاسخ گفت :
براي اسبهاي اربابان، زيرا
اگر اسبهاي آنان بميرد، اربابان
حتما بر دوش ما دهانان سوار
خواهند شد .
ترجمه از حميد خراساني



متعل جاده عمومي



از پدر كلامه تا پسر

✘ پدر كلانم مادرش را (ننه) ميگفت ، بدن مادرش را (بوي)
ميگفت. خودم مادر را (مادرا) ميگويم و پسر مادرش را (مه موي)
ميگويم .

✘ پدر كلانم (بزني بهادري) وقت بود بدن (كلكه) نهرسود
خودم بهتل بودم و پسر (ديبگو) ميشد .

✘ پدر كلانم (فالوده) را دوست ميداشت پدرم (زاله) را
دوست ميداشت خودم (شيرينج) را خوش دام و پسر (آيسكرم)
را دوست ميدارد .

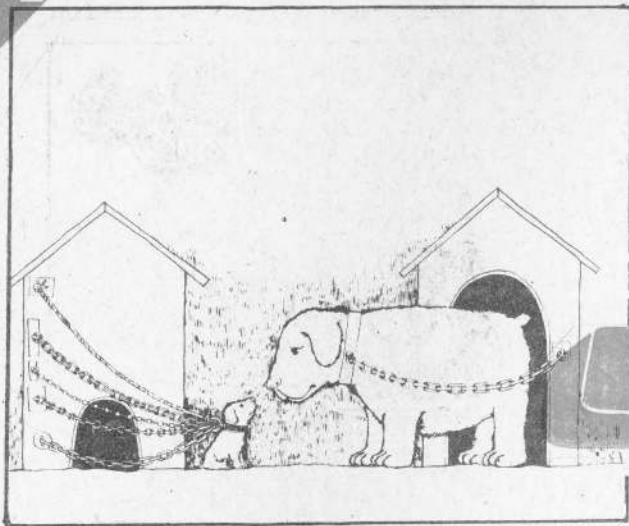
✘ پدر كلانم پور تربت (استاد قاسم) را ميخريد ، بدن هكس
هاي (استاد بوشنا) را ميخريد خودم بستكارتهاي (همماليني) را
مي خريدم و پسر بستكارتهاي (مايكل جكسن) را ميخرد .

✘ پدر كلانم (اتن) مينداخت پدرم (چاچا) ميرقصيد خودم
(دانس) ميكردم و پسر (برك دانس) ميرقصد .

✘ پدر كلانم (داستان) مينوشت بدن (عريضه نويس) بسود
خودم (مکتوب) مينوشتم و پسر (نامه عاشقانه) مينويسد .

✘ پدر كلانم وقتي خواست طوري كند (دم دروازه حيلم)
باخانمش آشنا شد ، بدن وقتي خواست نگاه كند (از بالاي بلم
همسايه) عاشق خانمش شد خودم وقتي خواستم ازدواج نماييم
به (سراي ليلامي) با خانم توافق حاصل كردم و پسرم وقتي
خواست همروسي نمايد نامزدش را از تم دادن دم دروازه مكتب ها
انتخاب كرد .

نوشته: ميراحمد مطهر



پیش بینی های

فالین

سپاتوون

دوما سیتی

در سال ۱۳۶۹ ماهگل جکسن به کابل می آید . (البته به خاطری که به جوانان شهر کابل بگوید که برادر، من در قمه تان نیستم و شما اینقدر سرو صدا چرا به راه انداخته اید ؟)

XXX

در سال ۱۳۷۰ لرايشگاه تلویزیون مسدود می شود . (شاید به خاطر جلوگیری از ازدیاد فعالیت هنرمندان زن)

XXX

در سال ۱۳۷۴ اکثر مجلات کشور با مجله سپاویون به رقابت بر می خیزد و از آن سبقت می جویند . (البته در دیر چاپ شدن)

XXX

در سال ۱۳۷۵ مهر تلهفون ریاست تقاعد تضریر می کند . (اگر دفاتر آن به کدام جای دیگری نقل مکان کند)

د ر موسیقی به برک دانس
د سترسی دام .

س : مشوق شما به برک دانس
کیست ؟

ج : در خانه مشوق اصلولام
مه می یعنی (مادر) است
اما مشون دیگر نلمهای هندی
به خصوص رقص های متن و گویندا
است و میخوام از آن ها به سزوی
کنم .

س : از مسوولین شاروالی
چه تقاضا دارید ؟

ج : میخوام قیمت اجناس
لوکس خصوصاً سامان آرایشی
را کنترل کند .

س : چه ارمان و آرزو دارید
که در آینده چه شوید ؟

ج : میخوام به هند سفر کنم
و در آن جا در نلمهای هندی کار
کم تا خدمتی به مردم خود کرد .
باشم .

ارسالی :

احمد ولید امانزی وردک

س : لطفاً خود را معرفی نمایید؟

ج : اسم من بیژن تخلصم
(جیمی) ، اما مراد خانه

توماس می گویند .

س : چگونه توانستید شاگرد
ممتازی شوید ؟

ج : به خاطر یک ده پی یعنی
بدن در بوتهای ما استاد است .
س : در ساحه بهبود وضع
تدریس در بوتهون چی نظیر
دارید ؟

ج : باید یک آرایشگاه در-
بوتهون افتتاح شود تا مشکلات
بعضی دختران و اکثر بصران حل
شود .

س : شما به حبت یک شاگرد
مستاز آیفهراز درس به کدام
رشته دیگر مثلاً ورزش و یا موسیقی
سرورگدارید ؟

ج : چرا نه ، من به ورزش -
بسیار علاقه دام خصوصاً به
کرصول .

تفاوتها

فرق زلزله و همروس :

فرق زلزله و همروس اینست که زلزله
اول به خانه آدم می آید و بعد خساره
وارد میکند اما همروس اول خساره وارد
میکند و بعد به خانه می آید .



فرق مرد بوزن و مرد زندهار :

فرق مرد بوزن و مرد زندهار اینست
که اولی بپراهنش دکه ندارد ولی
دومی اصلاً بپراهن ندارد .
فرستنده : خاطره جبرئیل



د خوبونو کیسی

په یوه رسمي دفتر کې یې خبره کاږئ او چې هروخت په ورځ ، نو مامورین به په چای خپل سو مصروف وو . بله ورځ یې له خپل یو دوست څخه چې هغه هم په دغو رسمي سمارونو کې رسمي دنده لري وپوښتل :
 - کوم دنده لري دې رسمي دفترونو کې ولې دومره پوره چای خپل کوي ؟
 - کوم دنده لري موسکې شو او یې له دې چې لږه نېغه زمه پوښتنې ته جواب ووايي ، دغه نکل یې راواخست :
 - وای چې دې تونمیزایانو د کولموشولو او جیب د کولو پناه ریاست کې د خوازه او اوز د - خوب په باب خبرې کولې ، وروسته له هغه چې دې وار په رسمي

د دفتر کې د سیزله یاسه د خوب کولو خور والی تعدد یې کړ . لومړي ته وویل :
 - یوه ورځ یې د سهار په نهمه بجې د وړدې اوسادې کتاب سر ته کېښود او د سیز له پاسه ویده شو . غره د دفتر همکارانو د دې له پاره چې زمانه وپوښي خورلې وي ، زه یې راوښته کړم . او چې کله د مازد پکړخلور - نهی بجې شوي ، د دفتر ملازم له خوبه راباخولم .
 دوهم ته چې د پوره خوب له لاسه یې خوله تر غوز ونو پورې واژه ، واژه کیده ، ورته وویل :
 - ستاد یې د نهی ورسې خوب ته د چرکه خوب وایي . د دفتر خوب د فسی مزه داروي لکه زه -

چې یوه ورځ به د دفتر کې ویده وم او که سبا سهار د دفتر د چارو کولو په وخت کې ملازم نه وي راوښته کړي ، نو خدای خبر چې تر کومه به ویده وم .
 دیم مامور چې د دوي پسه خبرو کې یې بیا یوه سترگه خوب هم وهلی و ، دخپل بل ملگري په سکونولو سره چې له خوبه یې راباغاوه ، په پتو سترگو وروسته وویل :
 - د دغه شې خوب دې . . .
 خوب زمانه غوندې وي چېسی د پنجنلسی په ورځ یې سهار په د دفتر کې سره سیز کېښود او خوب وړي وم ، کله چې د شنبه پسه سهار نوو همکارانو راباخولم نو فکر یاتې په (۱۴) مخ کې



د پارک ونه

هوکی (زه هم ونه يم او هغه هم ونه ده چې د شخصي کوربه انگر کې په ناز او نعمت لوبه شوي ده . هغه لوزه او تنده له بیولې ، خوزیا شونډو د تلدي له لاسه پرتې نیولې دي . زه له سلیجو ، طوفانونو ، تیگو ، تیگیو اړو ، چاکوگانو او انګونوسو لاس اوګر یوان يم . خو هغه په بیخما زړه خوري خانګې د د یوالو لوستر یاتې په (۱۹) مخ کې .

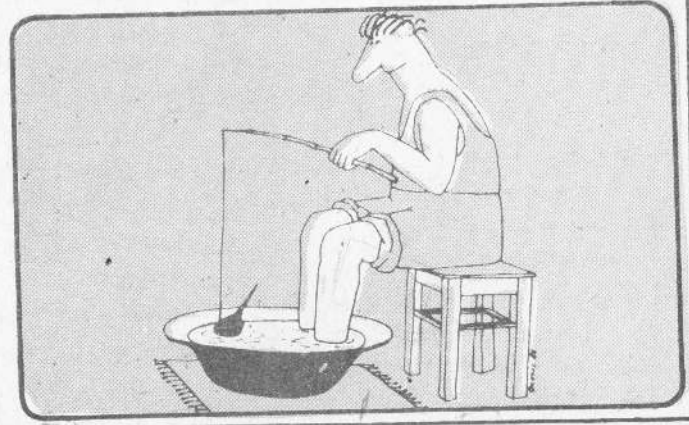
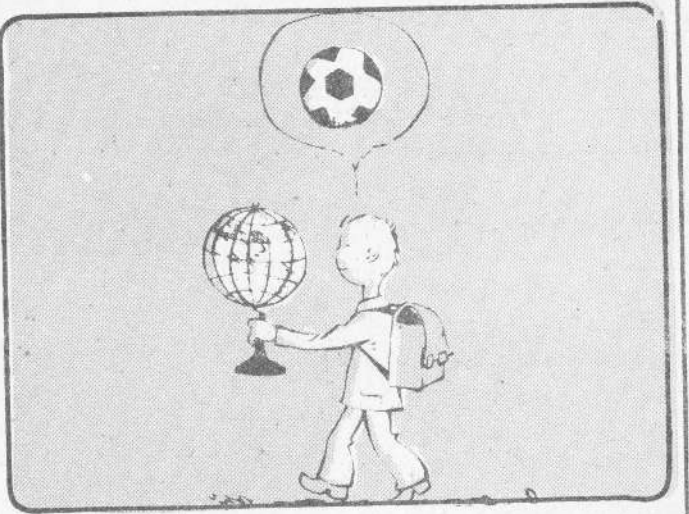
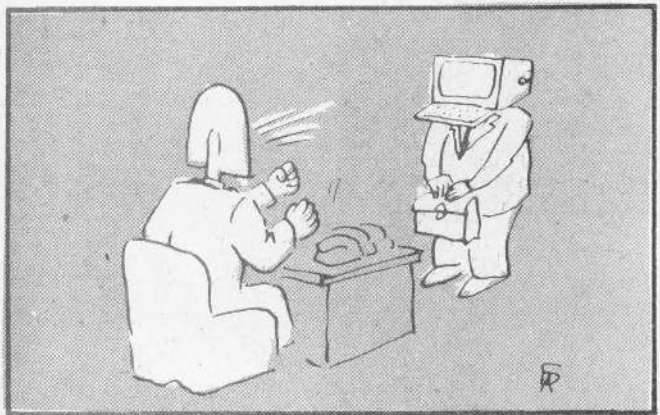
علمی مرکز

رسیدلې علمي خبر نه ده چې په دې ورځو کې یې بشپړه کړیده خبریال : که زحمت درته نه وي نو د خبر نی نتیجه به په خمه ډول ابلاغ کړي ؟
 - : نتیجه د لرغونو د روښان ده . . . ازانوون بیچاره د بنا ر ترخونو په زړه سوري کړيدي . خبریال : ونه پوهیدم . . .
 - : تعجب کم چې پهنه دې ساده خبرو دې سر نه خلاصیږي . . .
 خبریال : آشهز باشی صییب د ا خیره تاسی ته ساده برینس هر څوک ستاسی په خیر علمسی پراخ لید نه لري . . . کسهر یانی وکړي او خبره روښانه کړي ، ښه به وي .
 - : په دې راوروسته وختونو کې د بنا رنرخونه د ویره لوړ شول چې د علمکی له اتوموسفر څخه ووتل او د اوزون د زړه په سوري کولو سره امکان لري چې د مرخ د کړي په مارکیټونو کې هم ستونزه اوکړ - کچ رامنځ ته کړي . د دې لسه پاره چې د اوزون په تې او سوري زړه باندې مو پتی او مرهم ایښی وي ، نوبه کار ده چې په بنا ر ونسو کسی د ترخونو د لوړید وڅخه ونیول شسې .

په دې لړ کې لکه څنګه چې د خلکو یې او خبرې بیلې ، بیلې دې هند ا شان د پوهانو نظرونه هم بیل ، بیل دي .
 خو چې کله د پنجاهه هتسې بجا نګرې خبریال په دی باب له آشهز باشی صییب څخه پوښتنه وکړه ، هغه په جواب کې وویل :
 - له هغه لحاظه چې ماته خپل علم گواهی راکوي او د آشهز خانی د دود کتنې ته تلسکوب کې می د علمکی د کړې د خوکید اراحوال - اخیستی دي ، نو د اراته ثابت شوه چې اوزون بیچاره په خپله د علمکی د اوسیدونکو له خوا په زړه سوري ، سوري دي . که څه هم بعینې ځا . . . تجربه خیر ونکو او پوهان دغه سوري کیدل د - علمکی پرمخ د زړو وسلو د ازما - پښت ، د کیمیاوي گازاتو تکثیر او د چاپیریال نوره لګر تیا بولی ، مخو زما د خیر نو او تجربو په نتیجه کې پورته نظریه به دوهم قدم کې د - بحث وړ ده .
 خبریال : نو ستا په نظر د لومړ - یتوب حق د کومې نظریې پسر - خوا دي ؟
 - زمانه نظریه هسې خوشس - نظرنه دي ، بلکې په ثبوت -

خبري او پيري کوي

- آشنالګه د اخصوس مالکیت څه ته وایي ؟
 - اخصوس مالکیت هغه دولتي موسسې دي چې له امر څخه نیولې بیا تر خوکید اړوړي ټول یې د یوې کورنۍ فری وي .
 - او اخصوس متشبت جات - ويلي شو ؟
 - اخصوس متشبت هغه څوک دي چې په یوه اداره کې لسه معاش پرته دخپل اخصوس تشبت په وسیله دخلکو په کارونو کې خدمت اچوي او بیا ورپسې د سوغات او شپړلې په نوم څه شی تر لاسه



کاشکی

کاشکی زه یو ویر مامور وای په گمرک کې نه رنځېد یوې ستري موسسې یا هم وای قرار ادي د ماکولاتو چې بوجی ، بوجی راتلای راته بیسی .
 کدانه وای نوبه بنا رکی ترانیک وای بنید لای یې حساب هاد نس یا هم جیره کم رسمي منفازه دار وای خرخولای می د پکونه او کاسی چې بیسی گسې دوران دي د هماغه عقلا نمان ته گتس خوشس کیسی

شطرنج بیاموز

چند مشورۀ میثودیک



نوشته: همایون محتاط

تحلیله های ابتدایی برای
اماتوران :

این صحبت به آنانی اختصاص داده شده است که به بازی شطرنج آشنایی نسبی دارند و از لای به لای مطالب این صفحه به اندوخته های خود چیزهای افزوده اند. درین بخش، بی الهلم از مباحث قبلی و توضیحات ضمنی سخنانی چند را در مورد مراحل سه گانه شطرنج (گشایش بازی، وسط بازی و انجام بازی) به صورت فشرده ارایه میدادیم که رعایت و پیروی از آن در بازی عملی خالی از فایده نخواهد بود.

۱- یک گشایش موفقانه مهره ها در شطرنج عبارت از کنترل بومرکز است. در آغاز پیاده های (e) و (d) و هرگاه ممکن باشد هر دو را به جلو برانید (البته باید یاد آور شد که این اصل در سیستم های گشایش و دفاعها متنوع که وجود دارد رعایت رهنماید. بیرومون شماری از آن ها صحبت خواهیم نمود، نوبت میکند)

۲- مهره های خوبشرا هرچه زود تر به میدان بکشند. و این امر مستلزم اجرای حداقل حرکات توسط پیاده ها باید باشد. در ده حرکت گشایش اول - بازی، سه آن باید توسط

پیاده ها و هفت دیگر آن حرکات گسترشی توسط سایر مهره ها باشد.

۳- نیل و اسپ را پیش از وزیر و رخ ها گسترش دهید. در شمار از گشایش ها، نیل (c) آخرین مهره است که به میدان کشیده میشود. در آغاز بازی از مانورهای بی موقع و اجتناب کنید. اسپ ها و نیل ها را در موقعیت های تمال که بتوانند بزرگتر کنترل داشته باشند، قرار دهید. پس از گسترش اسپ ها و نیل ها قلعه بروید.

۴- از اشتباه اجتناب و رزق جهت جلوگیری از اشتباه و بهره گیری از اشتباه حریف، خود را عادت دهید تا پیش از اجرای حرکتی، یک بار نظر اجمالی به بساط و موقعیت مهره ها انداخته و ملاحظه کنید که

بیاد ا : الف) حریف تان سوار را

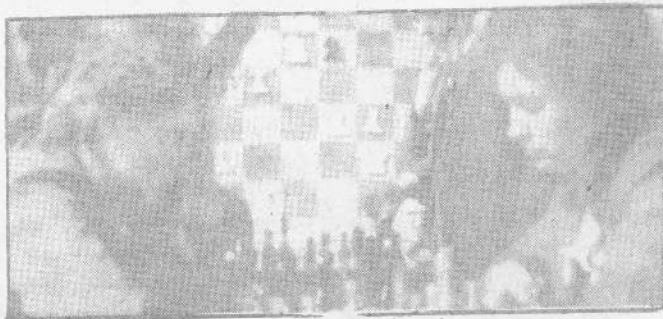
بدون توه رها کرده که شما میتوانید آن را بگیرد و یا با لای آن حمله بر شوید.

ب) حرکت آخری حریف تان تعدیه را متوجه تان نموده که شما بایستش در برابر آن دفاع کنید.

ج) حرکتی را که قصد دارید اجرا کنید یکی از مهره های تان را زیر ضرب قرار میدهد.

۵- در صورتیکه تعدیه می شود نباشد، و شما نمیتوانید که چس نقشه بی را به پیش ببرید، درین حالت تصمیم بگیرید که کدام مهره تان به نحو نایبندیده جا به جا شده است یا در بازی کمتر مهم است. پس بکشید تا همان مهره را در موضع نعالتری جا به جا نماید تا موثر نیست پیشتر را کسب کند.

۶- بکشید تا ابتکار را در دست بگیرید، و هر حریف تان فشار وارد کنید، نشووه های اعمال فشار بالای حریف



بدینگونه است :

الف) اگر ستون کشودیم وجود داشته باشد، آن را توسط یک رخ یا هر دو رخ خویش اشغال کنید.

ب) نیل های خود را در دیاگونال های (diagonals) که به شاه حریف مستقیم میشوند، مستقر نمایید.

۷) در مرحله اول بازی، از جلو راندن پیاده های قلعه شاه خود دری کنید، مگر این که جلو بردن این پیاده ها جهت راندن یکی از مهره های مهاجم حریف نباشد. ولی هنگامی که در بازی س تا چهل حرکت اجرا میشود و شمار زیاد مهره ها تعویض میشوند، دیگر ضرورت آن میرود تا راهی برای شاه تان یا پیش کردن یکی از پیاده های قلعه گشوده تا شاه به سوی مرکز بستانید.

۸- در انجام بازی، از رخ های بیشتر نسبت سوار مهاجم کارگیری کنید تا سوار مدافع پیاده ها بکشید تا پیاده های تان را در خانه هاییکه مخالف رنگ نیل تان باشد، مستقر نمایید.

مادری مباحث بعدی بیرومون هر یک از اصول فوق معلوماتی ارایه خواهیم کرد.



موالید

جزیره کولم در اقیانوس آرام بزرگترین رقم آمار موالید جهان را دارد. یعنی در هر هزار خانواده بیش از ۶۰ طفل بوجود می‌آید. سوئد و آلمان غربی کوچکترین رقم آمار موالید را به ترتیب ۱۴ و ۹ در هر هزار خانواده دارند.

گراف‌ترین حقوق پارلمانی

از میان تمام اعضای پارلمان های جهان، نماینده گان سنای امریکا بیش از همه جا حقوق میگیرند، زیرا که ماهانه ۱۹۵۰۰۰ دلار به آنها پرداخت میشود و همچنین تا ۳۰۰۰۰ دلار معافیت مالیاتی دارند.

اعضای پارلمان امریکا حق دارند، منشی ها و معاونانی برای خود استخدام کنند و بطور سالانه ۱۳۰۰۰ دلار برای آنها حقوق بگیرند و این مبلغ نص باید از ۱۲۳۴۴۴ دلار و ۶ سنت بیشتر باشد.

بزرگترین اخذ آرا

بزرگترین اخذ آرای جهان، در فوریه ۱۹۶۲ بعمل آمد. زیرا فرار بود که برای مجلس ملی هندوستان نمایندگان انتخاب شونده بنا بر این ۱۲۶ میلیون نفر برای انتخاب ۱۴۷۴ نماینده رای دادند.

وسیع ترین شهرها

کیرونا، واقع در سوئد، وسیع ترین شهر جهان، با ۱۳۶۶ کیلومتر مربع مساحت است.

قدیمی ترین شهر

نایت شده است که قدیمی ترین شهر جهان، زریکواست، راد یو اکتیویته نغال که از قشرهای درونی حاصل میشود، بر اساس مکاشفات باستانشناسی مدلل میدارد که این شهر در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد، موجود بوده است. همچنین ثابت شده است که دهکده (زاوشیمی شانیدار) در عراق شمالی در ۸۱۰۰ سال قبل از میلاد مسکون بوده است.

مهاجرت

بیش از هر کشوری در جهان، بریتانیای کبیر، مهاجر صا در میکند زیرا بطور متوسط در سال ۱۵۰۰۰۰ نفر از آن کشور هجرت میکنند. سالی که رکورد مهاجرت در این کشور شکسته شد، ۱۸۵۲ تا ۳۶۰۰۰ نفر مهاجر بود.

کشور جهانگردها

طبق احصایه سال ۱۹۶۱، رقم توریست هاییکه از خارج با ایتالیا می‌رفته اند بالغ بر ۱۲ میلیون بوده است و بدینوال رکورد میزند برایی از توریست هارا ایتالیا در سر تا سر جهان شکسته است. و حال آنکه فرانسه در همان سال فقط ۶ میلیون توریست را بدیروایی کرد.

آمار متوفیات

بزرگترین رقم آمار متوفیات را جمهوری کینه با نسبت ۴ در هزار نفر بطور سالانه دارد. کوچکترین رقم آمار مرگگان را در (پورتوریکو) با ۶ در هزار نفر در قهرصبا ۱۰ در هزار نفر تشکیل میدهد.

پیرترین پادشاهان

پیرترین پادشاهان جهان شارل دهم بود که وقتی ۶۶ سال و ۱۰ ماه از سنش میگذشت، به سلطنت رسید و در سن ۷۱ سالگی بدو حیات گشت.

میراث

د (۱۳) مخ باتی

حاصلات هم فصل په فصل تولید ل اوسیم اکبرخان ۶۰ ذ خیره کیدل . اکبرخان را لوی شورلمی شوازی یی ورته کونډتون وکړ اود امید نیالگس یی په شورسید ۶۰ زمانی په شویدو اود ۶۰ پیوسر وتود و په رامینخته کیدو د صدوزیره هم سپینه شوه . مگر زه یی لاهناسی تودی - زمکی یی خرنی شوی دی او هین ورته نه دی باتی شوی ، یوازی - د یوه اوانگر وریاتی دی د پیریشان شوی دی . د کلی کور معامله هم ورسره نشته بداسی وختکی د - یا را نوید اکل دورس دانهر د گل مثال لری . یاران یی ورته بیل شوی دی . منگی کی چی اوبه نه وی کډولی شپروت وی . هیڅوک نژدی نه ورسه هستی .

د ورشو یاران یی نه لیدل کیسری او پریشانی به مخه کړیدی اوسو مری جواری ته خیران دی زمانه خامخا انتقام اخلی . به هرشکل چی وی . کله کله چی ویده وی به خوب کی خیزوهی بداسی معلومی چی قوس می لاس - چی به حقیقت کی دی گسا ه شهید سالم لاسدی په خوب کی حدود مری نه نیسی او ورته وای قاتله ! ظالمه ! خونکاره (میراث) غواری د چامسیرات ؟ د صدوزره کی اوس هم کله کله گزی چی د سالم زیکوبانسی قبضه وکړی خودی بلخان هغه خیره به وریاده شوه . چی دجر - گمی به ورغ یی اعلان وکړ (هر خوک چی د سالم زمکوته وړاندی شوه سالم د قاتل په صفت بیه وپیژندل شی اود عدالت پنچوته په وسپارل شی . دی خبری به لسی آرام کړ او هم به د عطاخان اعتبار ورته مخی ته ودریده او فیسی خیریه یی به مخ حواله شوه او د خپل عمل نه به پشیمان شو .

باتی په (۱۹) مخ کی

هدف نگارنده آن است که زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش می تازد ، گویسی مسلط کسانی اند که : ((درهم را ، زد اینه ، اندوه میدانند)) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادت بی دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجاریست . نه از شکوه بارینه ، خویشش ، آگاهیم و نه هم میدانیم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سنگان نیزیک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که مسلط اند (هدفم تسلط سیاسی نیست) بدون آن که چیزی حالی شان - شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میروند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانی که زنده کسی آنان راه سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنود ترو هراسان تر - چند سال پیش کمیته قاپسل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سنگان بودند ، اما حالاً جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلد نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و مجبورند به اقتصادی آن روند مسلط

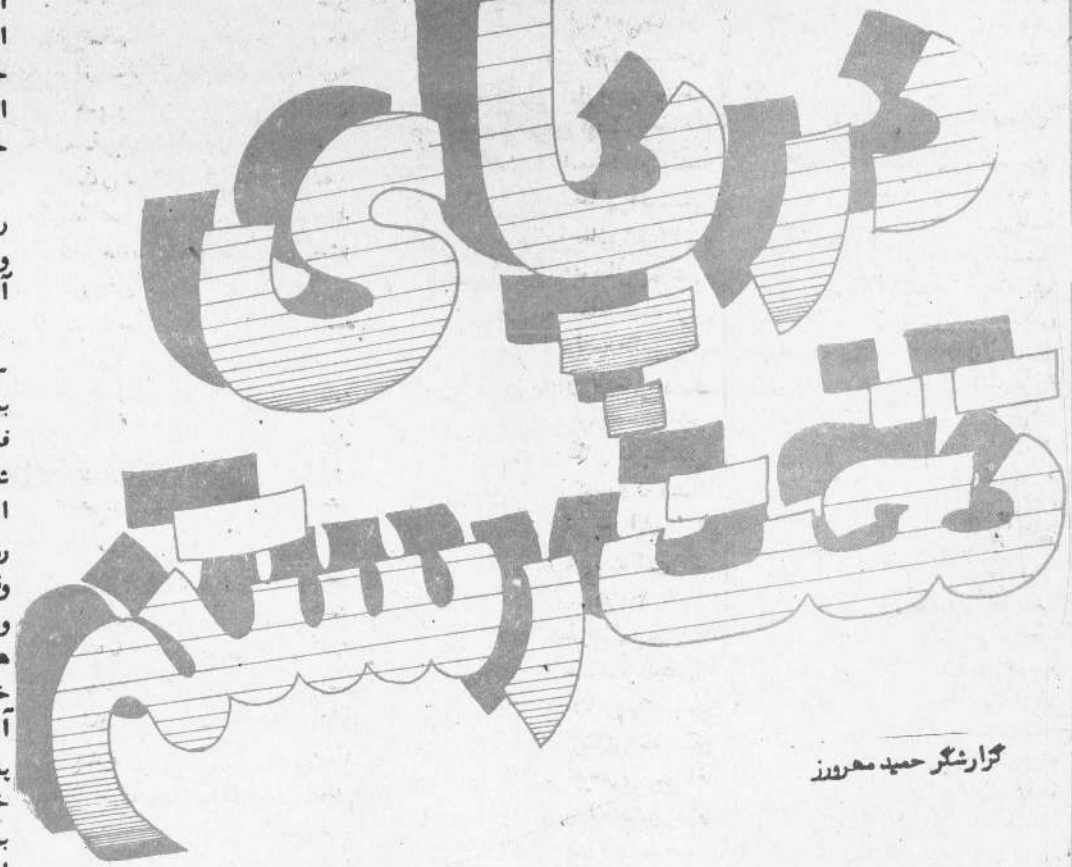
بماند و ماند ، و همانند شعری دیگر این سرزمین ، درد داشته های مادی و معنوی دیگران ، نثار دیرگامحتی تا هنوز ضحک نگرین بد آری ، سنگان را لحظه یی با - چشم ذهن ، با آن شکوه بارینه میبینی ، و اما هم اکنون ، باد بهد چشم ، چی گونه خواهمش یافت ؟

باری ، در چند سده ، اخیره گویی رنگاری ، روح آریایی و شکوفایی را ، در این مرز و بوم فراگرفته است . سنگان همانند سایر شهرهای کشور و شرق ، بی تا - شیر از این جریان مسلط ، نتوانند بود . اما از دهه - اخیر که میبایستی چشم امید ، داشت در پیشا که واقعیت زنده کی موجود ، روشنایی امیدی را ، در چشم بر نمیا فرورد ، روند مسلط در زنده کی ، امروزی ما ، توجه به مسایل مادیست ، بدون اندک توجهی ، به معنویات زنده کی در اینجا برای لحظه یی فسر عمومی را در نظر نمیگیریم ، زیرا هدف ما ، توجه به تمرکز بویایی زنده کی در هرصه مشخص است . ما به جنبه مادی زنده کی نیز اهمیت کسی نمیدهم ، حضرت محمد (ص) میفرمود : ((کسی که زنده کی مادی ندارد ، زنده کی معنوی نیز نخواهد داشت)) و ابودر میگفت : ((اگر فقر ، از درپچه یی ، وارد خانه شود ، دین از در بهرون شود))

جوانه یی سمنگان

سنگان جوانه یی از آن بیمار را چی گونه یافتیم ؟ زادگاه سهراب ، به سهراب های مرصه فرهنگ ضرورت دارد . چند روزی به سنگان ، رفتیم بودم ، دیدار دوستان ، نزد یکان و اقارب را ، با یادداشتن به سنگان انگار برگهای از متون کهن و معاصر را ، برگ بر میگردد انسی . سنگان را در لایه لای این برگهای و سخنان نویسنده گانو چون خرداد ، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد المقدس ، مؤلف کشف الامم حدود العالم ، سنگانسی ، ابجد الله شهاب الدین باقوت حموی ، حمد الله مستوفی فردوسی ، بارتولک و دیگران را ، از خاطر ذهن ، خطور میدهی و سنگان را در نگاشته های آنان جستجو میکنی .

باری خود نیز در میبایی که ، سنگان در بارینه زمان ، شعری بوده است ، تا شیوید پرنده از فرهنگها و تمدن های مختلف . شعری که از شواهد زنده کی انسانهای پیشین و تمدن و فرهنگ روستایی گرفته تا شواهد تمدن و فرهنگ یونانو باختری و بودایی و اسلامی را ، همراه با جلوه های کم رنگ تمدن معاصر ، در خویش نهفته دارد ، شعری که آن همه حوادث تاریخی را پشت سر گذاشته است ، و به نوبه خویش در آفرینش فرهنگها و برپایی تمدنها سهم داشته است ، شعری که هجوم وحشتناک جنگیز را تحمل کرد ، و تترکتازهای دیگر و دیگر را ، اما بود و نبود



گزارشگر حمید مهرروز

زیبایی

سیرسازند . در کشمکش های روحی ما نمیتوانیم به زیبایی ارزش قائلیم . شویم زیبایی حقیقی عشق را فقط زن وفادار میداند ، نه یک بوا . لهوس ، وفاداری در عشق ، مقتضی خویشتن داراست . فقط به کمک آن میتوان زیبایی بره های عشق را کاشی کرد . اگر عشق ما ، هاری از خویشتن داری همسر ما باشد ، در آن صورت عشق ما ، به زیبایی دست نتواند یافت . و در عوض خوشی واقعی ، مستی را بدی پیرا خواهد شد . زیبایی واقعی فقط به خویشتن داران و اشخاص حاکم پرفتن نمایان میگردد و سزای از زندان و پیش خواهان ، پوشیده است . درست مثل آن که آن مهر - خور ، مزه ، غذا را ، به درستی نمیتواند فهمید .

سلطان باوشیا به فرزند حکیم (اوتانکه) گفت :
(برود اخل کاخ ، ملکه را خواهی دید .)
اوتانکه داخل شد . اما ملکه را ندید . تماشای زیبایی تنها به اشخاص دارای روان پاک میسر است . مگر اوتانکه روان پاک نداشت .

العهد زیبایی و شکوهندی که در جهان فرمان میراند در برابر چشمان ماست . اگر ما روان پاک نداریم ، غرق تجمل و آرزوهای اغواگرانه هستیم . ما قادر به تماشای آن نیستیم .

من نمیخواهم دستور اخلاق دهم . فقط میخواهم درباره سوری یاد آورم که به وسیله هنرمیتوان بدان دست یافت . خویشتن داری نه تنها برای پیشبرد زنده گی درست ، بل برای سعادت شخصی نیز ضرور است . سعادت فقط به خویشتن داران عرضه میشود . فلذا اگر میخواهی که از زیبایی لذت ببری ، عطش لذت بدست و عادی را در وجودت محو کن و آرامش و طراوت روح را نگهدار . از همین سبب تا کدمن ، بیشتر بر این نکته است که ، خویشتن داری ، ما را به درک زیبایی ، آماده میسازد . . . حقیقت آن قدر در سطح آشکار

نیست ، بل در ژرفا (عق) - پنهان است . به همین سبب مشا جره و سیاحتی برای دریافت حقیقت ، لازم است و تفاوت در مورد هر حادثه ای ، جوانب متضاد را به خود اختیار میکند . درست نیست که بایافتن کمبود ناچیز در وجود نوابغ ، عجولانه تفاوت نمایم که آفرینش های هنری بدون توسل به خویشتن داری ، تجسم یافته اند . نکته شته از این مطلب ، فاکت به مشابه ، شاهد است . شاهد اصلی ضرور است ، تا در محکمه حضور داشته باشد . از کامیابی دست بردن نباید نتیجه گرفت که رهزنی بهترین وسیله پیروزیست . ما میتوانیم تفاوت کنیم که پیروزی رهزنان نتیجه همبسته گی ، ثبات و صداقت آنان نسبت به یکدیگر است . هنگامی که رهزنان بهنا گاهی روپرو میشوند ، ما علت آنرا در همبسته گی و بیای اتفاق آن ها نمیجویم ، بل در جبر و ستم و برهم

سازدن قواعد اخلاقی توسط ایشان جستجو کنیم که در برابر دیگران مرتکب گردیده اند . اگر تاجری ، نخست سبد زیاد مسی برد و سپس خسی می شود . ما نمیگویم همه کسانی که خسی اند ، از پول سود میبرند . ما فقط میگویم ، هنگامی که تاجر پول میاند و خست ، خود دار و احتیاط بود . مسی غریزه ، بولد ارشدن ، برایش حساس بودن را می آموخت . هنرمندان با استعداد نیروهای واقعی محرکه در جامعه کار خود استند . این جا برای بوالهوس شدن جایی وجود ندارد . کار معنوی ثابت و سنگین در آن - حکم فرماست . انسانهای با اراده بی که یک گام هم از اصول زنده گی خود انحراف نمیکند ، به ندرت یافت میشوند . همه ما زنی کالی به سوی کمال تلاش میکنیم ، و تا در بلندای هدف نرسیم ، توقف نمیکنیم . عمران چیزیک عظمت و شکوه

دارد ، به عقیده ما به تحکیم بر نسیم های معنوی کمک میکند ، نه به انحراف ما از آن ها . استعداد هنرمند در آفرینش وی نمایان میگردد ، نه در اشتباهات آن . سازنده می ایجاب میکند ، تا فرایز سرزنش گردد . هنگامی که آنان بدون مجتهد ، به ویرانی و خرابکاری میپردازند . برای آن که به حقیقت دست یابیم ، باید از احساسات خود جلوگیری نمایم . مگر وقتی میخورد ، ا هم به دروغ باور کنیم ، جلوگیری از آن سودی ندارد .

از ما میبرند که :
الهی توان در وجود یک انسان ، قابلیت ، آفرینش زیبایی و پیروزی را تکامل داد ؟ سرانجام ، گا و و پلنگه یک جا برای آب نوشیدن طرف یک جوی میروند ؟

پاسخ ما این است :
نه ، هنگامی که گا و و پلنگه بزرگ میشوند ، به آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند . جوجه پلنگه با گوساله بازی میکند . اما پلنگه جوان بالای گا و حمله میکند ، به این سبب گا و از آن میگریزد .

حس کامل زیبایی باغلیان فرایز و لگام گسیختگی آرزوها توانیستی ندارد ، میان اینان تضاد آشکار ناپذیری وجود دارد .

ممكن بگویند :
(تضاد آشتی ناپذیر برای چی ؟)
به عنوان مثال از ویشو امیترا یاد آوری شویم . او دنیای خود را در مبارزه با الهیت بنا نمود . دنیای او زاده خشم و غرور بود . بدین لحاظ با دنیای الهیت میبوند نیافت . او که در آنرا و اهرج و سرخ زنده گی میکرد ، نتوانست جهان خود را عیار سازد . سرانجام در رنج و غدا ب هلاک گردید و این رنج و عذاب را برای دیگران نیز روانید . غریزه لگام گسیخته ، ما هیبت متضاد با جهان الهیت دارد . او با جهان ماحول خود در تناقض است . خشم ما ، به سان حرص و

از ، همه چیز را به شکل تحریف شده ، آن میبندد : کوچک بر این بزرگ ، بزرگ ، کوچک ، و گذرا ، ابدي جلوه میکند . و چیز ابدي اصلا از دایره توجه وی خارج است . هدفیک در برابر فرسوده قرار دارد به اندازه غیر قابل ملاحظه بزرگ جلوه میکند و حقایق بزرگ جهانی ، آنتا پمتهاب و ستاره گان را میکشد ، زمانه آن دارد و بدینگونه بالهیت در تضاد قرار میگیرد .

آرزوی لگام گسیخته ، ما را از مسیر طبیعی زنده گی باز داشته و از آمیزش که به دور یک نقطه بچرخیم . روان ما به سان اسپرو دام ، به دور یک نقطه جرخ میزند . تلاش دارد تا همه داشته های خود را ، قربانی دهد . و آن چه بیگانه است از این ببرد . عدل در همین بیعده گی چیز زیبا را - مشاهده مینمایند . به بندار من ادبیات اروپا از همین پرواز - دیوانه وار فرایزی حاصل ، الهام برداشته است .

مگر برای ما این نمونه قابل تقلید نیست . بل جلوه بی از کمبودی و حتی فساد است . بسیاری جهیز هایی که مورد پسند افراد تنگ نظر است ، به نظر افراد دارای بینش وسیع مردود و بی اهمیت جلوه میکند . به هر شکلی که غریز ما

زیبا و بزرگ است . اولد تماشای که در زنده گی دیده ، ستایش میکند ، مگر شکوهندی بی کمرنگی را پشت سر گذاشت ، بادیده قدر می نگرد . شاهان هند ، بسا معارف گراف برای خویش کاخها - بی ساختند . و چشم از کوخها و باشندگان آن برداشتند . با - لمقابل . مردم نیز در رنگداری آن کاخها نگویند . ما با زمانه - های هنری را حفظ میکنیم که بسا خیر الهی مفتخر استند . حتی اگر آن ها برای ما غیر قابل حصول باشند . میان خیر و زیبایی ، میان دارند . این عقیده به گونه پنهانی در همه تمدن ها وجود دارد .

بدون شک زمانی فرا خواهد رسید که افراض از محور زیبایی دست بردار خواهد شد ، و حیاسات او

طب مجله...

بقیه از صفحه ۴۸

الکولین مزمن به وجود می آید :
این گونه اختلالات Psychoses
در مرحله دوم و سوم الکولیزم
مزمن ایجاد میگردد که از بعضی
اشکال عمده آن تذکره بعمل
می آید :

۱- Alcoholic delirium

عبارت از یک حالت هذیانی حاد
بوده و یکی از اشکال شایع
سایکوز الکولیک است ؛ این حا-
لت غالباً چند ساعت و یا چند
شبهانه روز بعد از قطع حالت نشاء
به وجود می آید و به صورت آنی و
حاد تبارز میکند ، علام آن در
شروع به صورت تشوشات خوا-
ب شبهانه ، بیدار شدن از خواب با
یک حالت ترس واضطراب ، سر-
موازنه گی ، عرق زیاد ، تبیدی
استفرغانات ، رعشه و حالت متو-
حس و متعجب میباشد ، بعد از آن
بی خوابی زیاد شده و برسامات
به شکل دیدن حیوانات از قبیل
موش ، پشه ، قانعوزک و سایر
حشرات و حتی حیوانات عجیب و
غریب به وجود می آید . تمام این
علام از طرف شب شدید شده و
شخص در یک حالت تعجب شدید
روحي و حركي قرار می آید .
درین حالت مرض شخص هم برای
خود و هم دیگران خطرناک بوده
و نهایت به محافظت جدی بود قهق
داشته و باید به زودی به شفای
رسانیده شده و تحت تد اوی قرار
بگیرد .

(برسام یا Hallucination

یک حالت اختلال در ادراک است)

Alcoholic Hallucinosi

برسامات درین اشخاص به صورت
حاد و یا مزمن به وجود آمد میتواند
که در صورت حاد به شکل شنیدن
صداهای تهدید آمیز و متهم کننده
میباشد ، شخص الکولیک این
صد اها را میشنود بدون این که
و اتعاً صداهایی وجود داشته
باشند ، شخص درین حالت به
اضطراب شدید ، ترس ، یاس
و ناامیدی دچار می باشد ، برای
نجات خود فرار میکند ، به دفاع
از خود مقابل دشمن خیالی

را رها خواهد ساخت . در آن دم
احساس ، بی حیایی نمیتواند کرد-
هنگامی که اود صفای غیر قابل
بیان است ، در صلح نیز است اگر
زیبایی را از هوا و غرایز جدا
نمازیم ، آن رابه دست آورد
نمیتوانیم . انسانی که از درك
ناقص و پراکنده رنج میبرد ، بالای
خود حاکمیت ضعیف دارد ، او
توانمندی غرض نشانده ن عطش خود
را ندارد ، بل هنوز او را شعله ویر
تر می سازد ، یک چنین در کسی
تشنه گی را فرود نمیشاند ، اما
اشتها را میسوزاند .

بدین لحاظ تعدادی از
فیلسوفان مشهوره میدانند که از-
زیبایی باید دوری جست . آن ها
راه رابه سوي غنای روح مینندند و
هوشتار میدانند که در این راه
باخت وجود دارد . اما حقیقت
این است که باید ، برای درك
مکمل زیبایی ، در وجود خویش
خوشتن داری را ، پرورش داد .
هدف برهنه نیز در همین نهفته
است ، نه در خشک ساختن بیهوده

روح
ازمن میتواند بپرسند :
(برای چی و بر بنیای چی-
ضرورتی باید کسب کمال کرد ؟)
درك این مسأله مشکل نیست و
برای چی انسان کار میکند و طلب
می آموزد و برای چی حسن زیبایی
به وی لازم است ؟ پیش از آن که
به جواب اینان بپردازم ، میخواهم
به این نکته درنگ نمایم که برای
چی زیبایی وجود دارد ؟

هنگامی که مابه کمک حواس ،
زیبایی را در میابیم ، به نظر ما خیلی
اشکار میخورد ، در این صورت
میان زیبایی و زشتی ، مرز روشنی
پیدا میشود ، ولی هنگامی که
زیبایی را با هوش از زیبایی کسیم
بین این دو مفهوم خطی را رسم
نمیتوانیم کرد . وقتی چیزی قلب
مارا میفشارد ، آن قدر شاید مارا
جلب نکند . پایافتن هم آهنگی
درونی میان آغاز و انجام ، اصل و
فرع و جزوکل ، خوشنود میبوم . آن
دم اهمیت بیشین رابه زیبایی
برونی قابل نیستیم . مفهوم خیر ،
کرانه ، انکار مارا هنوز بیشتر وسعت
میدهد و زیبایی و زشتی را از میان
حذف مینماید . چیزی که داری -
خیر است ، زیبا جلوه میکند و جای
که در آن نور خوشتن داری ،

بقیه در صفحه (۶۶)

میگردد .
در صورت برسامات مزمن بیمار
گاه گاه هر صد اه ای متهم کننده ،
تهدید کننده و غیر را میشنود
که ممکن است چندین ماه و یا
سال دوام کند ، شخص رابطه
خود را با خود و واقعیت های
بیرونی آن قدر از دست میدهد
۲- هذیانات سو ظن در
الکول ها :

نزد شخص يك حالت ترس
و اضطراب از اثر موجود است
دشمن خیالی و تعقیب شدن
بیمار به وسیله آن ها موجود
میباشد ، این گونه اشخاص
هر نوع حرکات و حرف های
دیگران را نفی دشمنی و یا تهدید
به خود تلقی میکنند ، این حالت
ممکن است چندین ماه دوام کند .
این حالت غالباً در بیمارانی
که بیشتر از ۴ سال دارند
و شخصیت شان به صورت آشکارا
از اثر الکول تغییر کرده است ،
به وجود می آید که اهسته اهسته
به یک بد گمانی
داهی تبدیل میگردد و شخص
یا هیچ نوع استدلال و آرایسه
شواهد و اسناد نمیتوان از این
بد گمانی هذیانی منصرف سا-
خت ، ممکن است يك مرد معاب
به این بد گمانی هذیانی خانصر
راد دشمن خیالی خود بند داشته
و او را تعقیب و حتی آزار و توب
کوب کند ، معمولاً این حالات با
ناخوانی جنسی نیز یکجا می باشد .
۳- بیماری کورساکوف (Korsakov) :
که از اثر الکولین مزمن به وجود می آید
و علام روانی طور است که عملیه
دقت و وظایف حافظه به اختلال
دچار گردد و شخص orientation
بقیه در صفحه (۹۵)

دلیپ کمار ..

بقیه از صفحه (۵۲)

آیا شما میدانید که بسیاری از بننده‌گان فلما، دلیپت گسی و حلقه مندی بسیار زوفی نسبت به شما دارند؟ من فکر میکنم که تماشای بی چنان هنرمندی نکه میکند که از والایی مقلد و توانایی هنری برخوردار باشد که بازم شما این شایسته گی را دارید. در این رابطه میخواهم بدانم نکه گاه شما چیست؟ و شما کدام عوامل را در این دایره مؤثر میدانید؟

— بسیار حرف‌هایی وجود دارد که در حق من درست نیست و آن را استوار به حسن نیست و لطف ویژه شما میدانم، ولی در خصوص تماشای یک حقیقت وجود دارد و آن این است که تماشای حق دارد هنرمند طرف علاقه خود را انتخاب کند. تصور من این است که هنرمند رکار کرد های یک هنر بیسته مقرون به آمال و اندیشه و تصور و خواست یک بننده باشد، به همان بیضانه مورد نظرس قرار میگیرد.

اما به نظرم باید کار کرد یک هنر بیسته، با منطق، همراه باشد تا فایده تماشای منطقی برخوردار کند.

هر فلسی که تهیه میشود، مجرد است و لزوم و قوت به نمایش گذاشته میشود، ارزش‌های آن مشخص میگردد. یعنی فلم در ارتباط با بننده گان، ماهیت اصلی خود را آشکار میکند، زیرا در همان وقت مورد تحلیل و ارزیابی با نظر و انتقاد بایروس و تفاوت قرار میگیرد.

دلیپ ترین کارنامه بی شک فلم، این است که باید تماشای بی چاره هنرمندی که باشد، با خود حرکت دهد. برای این کار، هنر-

بیسته باید بسیار تفکر و وقت کند. من فکر میکنم درست نیست برای تصویر نمودن یک داستان عیناً موه مو از آن برداشت شود. اگر چنین کاری رایک کارگردان یا یک هنر بیسته انجام میدهد، ارزش کار هنری از میان میروند و صرفاً تکرار یک کار ادبی خواهد بود که نباید به عنوان یک فرآورد هنری آن را انجام داد.

کارهای هنری به دلیپ کار های ادبی و بر اساس آن، بیسته ریزی میشود، ولی این کارها باید با ظریف ترین اندیشه ها و بهتر بدیهه پردازها صورت گیرد.

— شما فکر میکنید یک داستان باید چیزی جدا از یک فلم باشد، در حالیکه فلم به اساس همان داستان، ایجاد شده و به کار گرفته شده و هستی پیدا نموده است؟

— کاملاً درست است، فصل بندی یک داستان با میکانیس بندی یک فلنامه کاملاً از هم متفاوتند. در فلنامه ها باید تمام داستان، دیگرگون شود و همین دیگر گونیست که خواننده داستان، وقتی به حیت بننده فلم، قرار میگیرد و همه جریان را نیکو میدانند، تازه متوجه میشود که حرکت‌ها فرق کرد مو مطابق حدس و گمان او با مطابق آن چه که خواننده ویا شنیده است، بیسته نمود + به نظرم، این حالت برای بننده جالب است که مختوی داستان را امیداند. ولسو در جریان فلم افزون بر محتوا و سیر داستان چیزهای تازه و نو و نو را میبیند و حس میکند به طور مثال از فلم ((مخل اعظم))

یاد میکنم داستان سلاله موصول راهم مردم میدانند. اگر بر مبنای زنده گی شهنشاه اکبر فلسی تهیه میشد و افزون بر آن چیزی در فلم وجود نمیداشت، دیگر فلم ((مخل اعظم)) به شهرت امروزی نایل نمیشد.

اما پرورش یک داستان عشقی آن هم در حدود تضاد های عمیق اجتماعی، آن همه یافس گری و باغی گری یک شهزاده به خاطر یک عشق آتشین و نشید ه های پر از خم و اندوه و سوز و گداز با به قوی رجحان و سرتیبت را نسبت به تالیفی ادبی و تاریخی بنانهاد و همین سبب شد که در روان و احساس بننده گان نفوذ کند و قبولیت را به وجود بیاورد.

— برادر یوسف صاحب ایشیل و ظهور شما در فلم هاروی هنر بیسته با خود، آموزش های دارد که هم هنرمند و هم نقاد و هم بننده، به سهم خود، از آن بهره گیری و سود جویی مینمایند. بازم تکرار میکنم، این توانایی را به کدام ویژه گها منسوب مینمایند؟

— اکثر فکر میکنم که جراه کار- هایم خطاب (استایل دلیپ کمار) یا ((مکتب دلیپ کمار)) داده اند؟ در حالیکه من تحصیلات اختصاصی در تمثیل ندارم، فلماهای زیاده ای هم ندیده بودم، زیرا قیود خانوادگی وجود داشت. صرفاً در وقتش به مکتب تحصیل میکردم گاهی فلم های انگلیسی را به نشان میدادند. در همان وقت محسور هنر- نمای ((کاری گرانیته حمیس استوارت، کاری کوپر، بیستی دیوس انگر دبرگمن)) که هنر بیسته گان روز بودند، گردیده بودم و یادیده، تحیره هنر نمای آنان نگاه میکردم و هوس میخوردم کاش منم مثل آنان باشم، درنگ میکردم که ایشان چه گونه در این قالب ظاهر میشوند. این تفکرات برام در سها بزرگی شمرده میشوند برای این که در تنهای با خود بدون این که

کوشش کم ((کاری گرانیته)) باشم، نقش او را مطابق شرایط ماحول خود تعریف مینمودم.

من تصور میکردم مادر بیمار استه در حالیکه این تصور تجربه رابالایی یک کوچ انجام میدادم. به خود تلقین میکردم. همین کوچ مادر استه به این تلقی که اگر زنی باشد که مادر نباشد، بر اهام حکم یک کوچ را دارد.

من میگریستم، واکنش نشان میدادم، جمله باقی میکردم و به این طریق خود را مقرون به آرزو ها و خواسته هایم میپانتم.

هدف من این بود که به خود تلقین کنم، این یک حقیقت است و در برابر حقیقت، باید واکنش نشان داد.

با این که شما و تماشای در برابر کارهای هنری من چی قضاوتی دارید به یک حقیقت اعتراف میکنم که تا هنوز هم اگر نقش دلداری و شیشه یی را دارم و یا فرزند یک مادر بیوه استم و باید از یک گناهکار، در همه این احوال ذهن من، حقیقت را نمیدهد. میدانم این یک حرفه است. میدانم یک وظیفه است. آن روز موفقترین هنرمند خواهم بود که با تمام وجود احساس کنم که همه چیز حقیقت است.

این شیوه کار بسیاری از هنر- مندان سینمایی هند است که حتی استیثوت را تمام و سندی تحصیلی هم دارند. ما به این نوع بازی های بازی تکنیکی خطاب میکنیم ولی باید از تکنیک خارج شویم و وارد جهان احساس و هیبت کردیم.

— پس چه گونه میتوان بازی تکنیکی را از بازی با احساس تفکیک کرد؟

— برام مشکل است که در این زمینه کلیدی به شما تقدیم کنم. شما یک فورمول را در نظر بگیرید: مثلاً من در فلم ((گنگا اور جیانا)) در نقش یک دهقان بیچه ناخوان خوش قلب و معصوم ظاهر شده ام

رویدادها، اورامان و باغی سرکش میسازد. و کس آن، در لم ((مخل اعظم)) نقش یک شهزاد - عهد مغول رابه دوش داد. . . شما در نحوه ادای کلمات جملات، رست ها و حرکات و خورد ها و کس العمل ها، مپها بدید های هرد و فلم، بارهانگاه شید و همین شویید، هرگاه مشابحت ها و قرینه های همگون در هر دو نقش سراغ نمودید، میتوانید ناطمانه حکم کنید که بسازی تکنیکیست، ولی اگر تفاوت های موافق به مقتضای حکم شخصیت بازی میباید، در آن صورت تر - دیدی ندارد که گفته شود بازی با احساس انجام داده شده است - در این جامنظور از بازی با احساس، فرورفتن در قالب شخصیت است که هنرپیشه، نقش آن را بازی میکند .

همچنان، نقشهای مرا در - فلم ((شکس)) و ((کرما)) و ((کرانتی)) روی همین نورمول نتیجه گیری مایید .

در این اواخر پس برهنهگی یک بخش ضروری فلم ها قبول شده است - آیا شما سکس را در فلم ها بخش ضروری میدانید ؟

این بلائی بعد زمان، شرایط و مدت نیست قرینست که مادر آن، - زنده گی میبایم - دادگاه فرانسه در قدم نخست و بعد از آن دادگاه سویدن، برهنه گی را مجاز دانست. و ما مثله که در همه سایل نقالی میکم، این بلائی کلتور و هنر را در دوره کلتور، اصل خون راه دادیم .

ولی باین این است که عهد - در این امور، باید در این قسمت راه اعتدال را در پیش گیرند و - تجار بیزی انتخاب نمایند تا کلتور و هنرند هند که هر کهن دارد و تا هنوز از مسیر خون منحرف نشده است، دچار اضمحلال و باشدگی نشود و به یک سخن: برهنه گی - امروزی سیمای هند، قاسوس کلتور و رسم و هنرند مردم هند نیست . . .

حالا راجع به خودتان . . . شما که اهل پشاور استید، بد نیست خودتان از زادگاه روزهای کودکی تان صحبت کنید .

میگویند انسان وقتی در برابر دشواری قرار میگیرد که راجع به خود صحبت میکند - من شنیده - لم ما وابسته گر خیلی دیوینه - بامر کرم سلاطین فزله بی (یعنی فزنی افغانستان) داریم - این حرف ها، در ذهن از آن جایی حک شده که وقتی کوچک بودم از پدر بزرگ می پرسیدم: خورشید چی گونه طلوع میکند؟ و وقتی که غروب میکند، کجا میرود؟ چرا چنین و چنان میشود؟

حتما سنین ۶-۷ ساله گی در چنین یک حالت بودم میگویم از فزنی استم ولی نمیدانم، چون ندیده لم .

آن وقت حرف ها و قصه ها روایات و رویداد ها را می شنیدم از آن جمله یکی هم این که ما از - کجایم و چی گونه آمدیم؟ در آن - اوقات ما، در ((الادالان)) - زنده گی میکردیم کوچه ها و خانه ها و طرز زنده گی و معیشت مردم ماحول ما تا هنوز چون تصاویر جسم و گوپا در ذهن باقی مانده است - ولی همه این خاطر ها زایش نیست، بل احساس است و در قالب واژه ها نمیتوان آن را ادراک افاده کرد .

شنیده ام شما شاعر زانو - پسند هم استید - فلم ((گنگا اورجمن)) را خود نوشته اید؟

شاعر نیستم، ولی بسیاری از کتابهای شاعران هندی و - پارسی را مطالعه و اشعار آن را به حافظه سپرده ام - من کتاب های حضرت حافظ، سعدی جامی، مولانا را خوانده ام و همیشه میخوانم - ولی در فلمنامه ها تصرف میکم، البته به اجازه ایچا - کران آن ها .

منظور از ترجمه شعر می شما فرجام عشق و رزی ها با همتر گویم دوست داشتتهای شماست که

چی گونه این سوز و التهاب را با زتاب میدادید .

من دوست داشته بودم و - دوست داشته بودند - فکرنلم ها به هیچ وجه جایز نیست، ولی یگانه کاری که کرده ام این است از عشق و دوستی کسی سو استفاده نکرده ام - من دوست داشتم و با او دوست داشتم - در هر حال - یاکي به همراه داشت و یاد قانه بود که خاطرات خوبی از آن ها در ذهنم نقش بسته است - به هر صورت حرف ها، فراوانند - این حرف ها ممکن است برای من حتی تکرار نشوند ت بخش باشد، ولی میدانم دیگران فرصت شنیدن - ندارند - شرایط عصر امروز کاملاً استثنایست - انسانها در رویا - رویی با مسایل زنده گی، به ما شنید - های میمانند که فقط باید کار کنند و در حرکت باشند - این به خاطر آن است که امروز دنیا دنیا یی، تحول و دیگر گونیهاست و همیشه برای هر کس - نعا، راههای بهتر و برتر دارد، اما متأسفانه سفاهت تاجار - استیباط کرده ام، در این اواخر، بسیاری از مردم ما ((پس میست)) و یا ((من - گرا)) شده اند - به همه رویداد های به نظر سطحی نگاه میکنند، در همه احوال دیگران را مسوول می خوانند بدون این که فکر شود در این مسوولیت پای هر یک شریک است

در هر موضوع زنده گی، اگر نادرست باشد، خود را نیز شریک در مسوولیت بدانم - مثلاً اگر در نقشی هنرمندی ناموفق جلوه کرد، تصور به کارگردان احاله میشود در حالیکه چنین نیست .

شعایکی از هلاکته مند ان - خاص موسیقی استید در مورد موزیک امروزی چی نظری را قائم میکنید؟

وقتی صحبت از موسیقی به میان می آید، ناگهان ذهنم به سوی همان موسیقی اصل سنتی و یا موسیقی کلاسیک منعطف میشود - آن موسیقی اصل، ظریف و نفوذ

کننده است که در تار و پود انسان رخنه میکند و لذت میبخشد و تطمیع میکند - من بنابه همین طرز بید - برش در فلم شخصی خود ((گنگا اورجمن)) یادست توانای استاد نوشاد علی، موسیقی را از ایه کردم که همه اش سنت ها و اصالت های موسیقی ((پس)) را داشت - برای این که مبتنی بر اصول و اساسات بود، کایس نبود، آمیزه یی نبود، ادغامی از موسیقی آن جا و این جا نبود - موسیقی هندی بود و خالص بود .

ولی امروز یاد بروز قابیل مقایسه نیست - امروز در داپیره موسیقی هند مخصوصاً در سینما اصالت کمتر دیده میشود - نسل جدید، یک نسل بیگانه با موسیقی اصل شده اند و این یک مسوولیت است - مسوولیت در برابر هنر اصیل، در برابر هنرمندان سنتی، در برابر فرهنگ بره های کشور . . .

چیزهایی به عنوان (شعر) در آهنگهای فلمی ماسروده میشود - ند که من معنی آن ها را نمیدانم مثالی مآروم:

در یکی از فلم ها آهنگیست به مطلع ((جی جی جی)) . . . اگر وقت شود این آهنگ نه به موضوع فلم ارتباط دارد، نه به بازیگران و نه با لفظ و معنی قابل برداخت .

به نظر شما بهترین فلم خودتان کدام است؟

شما نظر خود را بگوئید؟

به نظر من همه . . . ولی ((مشعل)) برازنده تر از همه است - سیرا مشعل بهترین فلم منست

دیگر چی گفتنی ها می دارید .

چون قدری به آثار - سعدی آشناستم، بعضی از آن ادیبان مثال را میخوانم:

دل زهرگتن بمرود در بدن - گرچه گفتارش بود در بدن - با این تک بیت فقط از شما تشکر میکنم .

و حید امید: از موسیقی...

بقیه از صفحه (7)

و درست زمانیکه وحید امید در میان انبوهی از افغانها و خارجی ها در تالار بزرگ باگروه میراز شوروی کسرت میدهد و تکتهایش باز رساه میشه او را در اینجا هنرمند ناقد اندیشه و زیبایی شناسی خوانند و ابتدال هنری ربه او نسبت دادند سرودها اینطرفتر از نشوات درین عده بی از - (تصویر کننده گان در مورد هنرمندان) بجایین کشید که ترس بزرگ اخلاقی را از هنر و وحید امید به مثل ها بوی دادند . اضافه از یکسال گذشت و آن قدر سرودها در موردش بود که حتی دوستان هنرش نیز نتوانستند از او دفاع نمایند . چرا اینطور شد ؟ مگر این انگیزه نبودن غیر قابل انتظار نیست ؟ آیا آنانیکه غرب گرای بی مورد (!) دیسکیوت (!) و سیک - بودن ربه وحید امید نسبت میدهند همانهای نیستند که هنوز از جهانی بودن خالد آرمان منحیت گهتارست نصیر یک همه دنیا بی خبر اند و حتی شنونده اش نیستند ؟

وحید امید کیست ؟ از کجا آمده ؟ کجا خواهد رفت ؟ از کودکی هنرگوش کردن موسیقی را فرا گرفته بود ، بعد راهی در برنامه های اطفال رادیو پوهانته بود و در نوجوانی سال ۱۳۰۲ اولین آهنگش را تقدیم کرد ، علاقه ، با زوی

استعدادش شد و روانسه تحصیلات عالی در رشته موزیک به اتحاد شوروی گردید . اولین سبلی درخواست جوانش این بود که در انجا مقامات د پهلما تمک افغانی گفتند حالا افغانستان به هنرمند نیاز ندارد بروتخنیک بخوان ، اوتخنیک تراکتور راد دانشگاه کارگری خواند و راه - استعدادش را تعقیب کرد و با بسهار جنجال دروس موسیقی را شبانه دنبال میکرد . کسرتی امید اد تا آنکه توجه وزیر کلتور آن کشور بهنگاه را بخود جلب کرد ، به بسهار مشکل دوباره اجازه اش دادند تا موسیقی بخواند و شامل مدرسه آواز شد ، و ششمال تعداد روس آواز خوانی و نوشتن موسیقی را مزید بر یکسال دروس شبانه موزیک و سه سال کار پراکنده فراگرفت . استعداد مناسب برای آهنگ های اپتیر اد را دارد ، حتی این امرگوش کرده تا آهنگهای بی به زبانهای خارجی هانیسز بخواند .

با تصور اینکه گفته های ناگفته دارد و دهه دیدارش را میزند و در منزلش از من پذیرایی میکند نهایت مختصر و صمیمی است داشته های خوبی از کسرها و ریکاردها و ریل های موسیقی دارد ، وقتی از میلودی ها و انتخاب ستمیل موسیقی اش میهرسم با دقت میگوید :

لطفاً از این طریق به همه

برسانند که من آغاز گرو موسیقی استر اد در کشور نیستم ، قبلاً احمد ظاهر ، عارف کیهان ، و گروه های هنری مانند چار برادر کارهای آغازگرانه بی انجام دادند و من به مثابه ادامه دهنده این صداها (هدنم صدای استر - اد است) به میدان آمدم ، العالم بزرگ از موسیقی فلکلور مادارم ، و وحید این صدا را ادامه خواهد داد ، در او توان سبزشیدن و شگفتن زیاد است ، از حرکاتش و از اداهای مطشمانه اش میبایم که اوسرا یا با میلودی ها و صدای استر اد زنده گی میکنند .

اندیشه اش را منی بر اینکجه چرا استر اد را ترجیح داد ، - میهرسم با سخ مقبول خاطر را میبایم :

- (شما شاید متوجه نشده باشید اینرا که لسان دری مایکی از لسانهای شعرین نصیح و آرام است و گره خوردن این لسان با موسیقی همانطوریکه پارچه های کلاسیک و غزل را د لید میسر میسازد ، آهنگین ترین سرود های موزیک استر اد را منسز بدید میآورد با توجه به پیشینه کار عملی ام که بهتر است آنرا یک نوع تجربه بنام دریانتم که در موزیک استر اد نابترین اشعار و تصنیفهای دری قالب هنرمندانه خورد و اثر هالسر هنری را بدید میآورد ، گاه گاه برای خارجین ها این تصورن میداد که من ایتالوی میخوانم اصلاً تصور را نمیکردند که بیرون لسانی ما با آنکت های موزیک استر اد اینقدر عمیق باشد چه تنها زیاترین میلود - یک ترین لسانها ، لسان ایتالوی قبول شده موضوع - انتخاب موزیک استر اد نخست علاقه و استعدادم سپس اینکجه بالاخره بدیده نویند پرفتسه شده هنر موسیقی است میباشد مگر کی نمیخواهد با ادای آهنگ های استر اد ، لسانش ، کلتور

و استعدادش را که سبهای هنری ملق در آن نهفته باشد به همه جهان نمایاند ؟

بباید چنین ارزیابی کنم که چرا یکمده کشور های تمدن امروز هراس آنرا دارند که افغانستان را در سطح خود ببایند ؟ چرا در تلویزیون های خارجی سی زیاد تر آهنگهای ضعیف را نام - پیش میدهند ، گوشه های سرد زنده گی را تصویر میدهند .

اینجا سوال انتخاب رایسه رسالت مندی هنرمندانه و در - نظر گیری همه نیاز ها و حتی کاستی های هنر امروزین ما را گذار میوشوم ، بالاخره بدیده نو هنری را باید فراگرفت و سه گذشته و اتماً هنری احترام و جای و الا و در شایسته دانسته

اگر استعداد کلاسیک خوانی را امیداشتم شاید کلاسیک میخواندم))

- خود را در برابر شنونده - های خارجی چی گونه یافتید ؟

- آنها به علاقه مندی برنامه هام را دنبال میکردند ، تکرار میکم که لسان دری شعرینسی و فصاحت میلودیک دارد ، و برای آنها سخت د لیدیر است))

- آهنگهای دری تا آنرا میزد پرفتند یا خارجی را ؟

- ((موزیک استر اد را میزند برای علاقه مندان موسیقی استر اد هر مطلع و آهنگ لطف خاص خود را دارد))

- در حلقه های یکمده منتقدین و یکمده از بهایی کننده گان حرکات و هیست های باصطلاح غربی ، دیسکو و رویایی ما با نا به شمانست داده میشود و در مورد لباس ها و رنگهای تان نیز چنین مفکوره بی موجود است ، آیا تایید میکنید ؟

- ((تشویق از اینست که تفاوت های آکادمیک جاپشان ربه تفاوت های تقریباً بی اراده و لفاظی عوض میکنند ، و تقسی

میخواهم استراد بخوانم، آیا دوستانیکه حرکات را و لباس را انتقاد میکنند چه نظر میتوانند بدهند که باید با ادای آهنگ های استراد و جاز، لباس ملی بیوشم و رقص محلی کنم؟

آیاد آنصورت لباس ملی را به تسخر نخواهند گرفت؟ و تیکه میخواهم برفضای هنر موسیقی بیانم، چرا رنگ اصل و شیوه اصل ادای همان سبک را بکار نباید برد؟ من میدانم که حرکات لباس، آهنگهای صدای مورد توجه همه نیست، همه ذوق علاقه مند آن را ندارند، و منم نمیخواهم خود را بر همه تحمیل کنم اما کاش مخالفین با طرح های کاملاً هنر گویانه شان ایجاد فضای نامطمین را در عرصه بازتاب هنر موسیقی استرا نکنند، این بدیده نو هنری است همانطوریکه تاحال همه بدیده های هنر موسیقی راهن را به سرزمین وطن باز کرده این بخش نیز آمد نیست نه وحید امید و نه دیگری میتواند خود را ناجی این امر بداند بلکه ذوق ملت و علاقه مندان استراد آورنده موزیک استراد خواهد بود هیچ تشویش نیست که با آمدن موزیک نواخالی اجتماع به فساد بگراید جهانی وجود دارد که استراد را هنر شناخته اند، مردمانی وجود دارند که استراد را گن روی پرگ را هنر گفته احترام میکنند، قدراسیون های مسلکی اینها را هنر گفته و هرگز راه یابی این هنر را به این یا آن ملت و سرزمین محفوظ و محدود نپنداشته اند.

شما شاهدین عینی خواهید بود که آینده نزدیک در سرزمین من و شما بزرگان دانسران ممتاز برآگس رولان موافق و موافقین های تاب استراد بر اشتیک (زیبایی شنا - سی) جامعه خدمت خواهند کرد و این نه به آن معناست که خدا نخواسته جای کلاسیک را میگیرند بلکه برعکس در جنب

کلاسیک استراد خواهیم داشت با همین لباسها و رنگارادها و رقصهاییکه امروز جامعه را به ابتدالی بودن آن تلقین روانی کرده اند.

خوب آقای وحید وقتیکه کسرت تلویزیونی تان سال گذشته از طریق تلویزیون نشر شد شما به کشور نبودید و درست بعد از اولین بار نشر آن تصویرهای مطبوعاتی کوبنده صورت گرفت، انتظار داشتید؟

بلی، انتظار داشتم - درست است که مدتی در کشور نبوده ام، اما بالاخر با جامعه خود خوب آشناستم، به این هم آشنا هستم که باید بدیده های نو و یا شیوه های نوچه پر خورد هایی صورت بگیرد، اما راستش فکر نمیکنم در نشریه های دست اول کشور کسانیکه خود از موسیقی نمیدانند، همه تلاشهای را نادیده گرفته آنرا ابتدال هنری بنامند.

من طی آموزش گانم در عرصه موسیقی که تاسطح ماستر تحصیلات دانم خوب فرا گرفته ام که کدام حرکات و دستهای کدام حالات و آهنگها ضروری است بگذارد از همین طریق بگویم که صرف آنهاییکه فقط میخوانند و احساس شان با آهنگشان به بیگانه باشد نمیتوانند حرکت کنند، در غیر آن وقتی احساس در آهنگ دخیل است نمیتوان به تفاوت ایستاد شد و آهنگ را به بیفهمی تحویل داد و همگی بی حرکت خود را بالا بیاش تحمیل نمود.

فکر میکنم شما مراتب را خواهید کرد که در موزیک و آنهم استراد نباید سردی تفاوت بود در غیر آن ارتباط روانی ملت را با خود نمیشود احساس کرده) - پس دریافته وحید جان که شماره استراد را تا آخر ادامه خواهید داد هرگاه باز هم علیه تان ادامه دهند؟ آیا آنرا بچیت یک رقابت منفی و ضعیف

میدیدید یا در برابرین تفاوت میباشید یا ایستاده گی را - ترجمه میدیدید؟

((اگر در نفرم شنونده ام باشم باز هم خواهم خوانم))

- در این سبک که شما بعضی گرفته اید همانگی کمیوز و شعر را چگونه میباید، آیا در انتخاب شعر چه ضوابطی را مدنظر میگیرید؟

((دوست دانم در آهنگ های اصل مطابقت و همسانی کبیز و شعر و تصنیف صادق باشد.))

- به نظرتان وضع کنونی موافق استراد در کشور ما چگونه است؟

((دوست عزیز نمیخواهم با ابراز نظری مطلق و یا کوبنده یا موضعگیری های سالم و نامقدور اند در این باب ابراز نظر نمایم، راستش از ایجاد سروصداهای فضا های نیمه راهی خوشم نیاید و نمیخواهم در این راه مشهور شم، با آنکه تحصیلاتم و مسلکی بودنم این اجازه را به من قبل از دیگران میدهد، اما عواملی عینی تقریباً رشد بطبیعی هنری را که همه میدانند و کاملاً قانونمند است نمیخواهم دوباره از راه نسبت دادن به فرد و گروهی به ملت بنمایم، جای بس سرور است که مجله سیاهون گیرنده همه نظریات علاقه مندان ابراز نظراست و ملت باشادی و سرور راه شان را برای معرفت با هنر مندان شان از طریق یافته و تضاد میکند، بالای خط کار همه هنرمندان میشود حساب کرد و نمیخواهم حتی یکی شانرا هم انتقاد کنم، اینکه کار من نیست بلکه کاریست از من تاملت هیچ ((منی)) و هیچ ((تو)) نباید در این باب مخالفت کنند. من نمیخواهم برای گرفتن کربد ملی اینطور ابراز نظر نمایم، بلکه میخواهم از این طریق به پرسش شما جواب ارائه نمایم))

- که هنوز جواب اصلی را -

نگرفته ام.

((بلی و جواب اصلی این است که سخت جامعه جوانان را نیازمند موسیقی استراد احساس میکنم، آنها میتوانند دوستان خوب من باشد و تیکه گاهم استند، و تاحال میشود باطمینان گفت که حتی کارهای خلم را در این عرصه به علاقه مندی پذیرفته اند، باز هم میگویم آینده نزدیک ما گروپ موافق رقص و آواز استراد خواهیم داشت هر چند همین حال هم گروپ گل سخ موافقانه تبارز کرده))

- وحید جان! مگر شما تصمم دارید مشهور شوید چطور؟

((مشهور شدن راهمانانیکه میخوانند و در برهه های بلند با مطبوعاتی دوست دارند با آنکه یکمده در ظاهر میگویند علاقه مند شهره شدن نیستند شاید هنر مشهور سازد اگر هنرمند باشم و شاید هم بی هنری لم مشهور سازد اگر هنری باشم))

- و آخرین پی آمد کار هنری تان چیست؟

((من مواد مکمل برای یک کسرت تلویزیونی دانم و همینطور مواد پرکننده خلهای کسرت پار سالم را نیز دانم که بعد از موقتاً نشر خواهد شد))

- در خانه تان کی ها با شما زندگی میکنند؟

((آنها با من با آنها دوستانه زنده گی میکنم - آنها که هستند؟ - ما دم که خودش در شعبه تیاتر و تمثیل را در پیوسته تلویزیون کار میکنند، بد من خواهم شعله استیور است برادرانم: نواد و همراهم - کار هنری تانرا دوست دارم؟ - (دوست دارند و پدر و خواهرم منتقدین خوبی استند))

که د جا د خپښې مسئله وي نو
سال ته ورسي چې په دي جرگه
کې شريك شي . دي د خبرونکي
پهلوان دي د پير سرې ته
قناعت ورکوي . په بحث کې د تاثير
آثار په ده کې نه ليدل کېږي او په
ورين تندي د هرچا خپرونه غوسه
نيسي . د خپلو خپلوانو اشنايانو
توس ته هميشه ورسي ، او سي
تکلف معوان دي . کم وخت
چې کله زيات معاند شي نو خپله
راشي اوراته وايي : کاله خبر
دي وي د پين دي قيمتي شونه
دي وينو چيري سي چې نشه
بنگاري . هميشه په دوستانو
گوزي او بي واره ورسي او د جا
تگه ته نه گوزي . چې بلاني نه
رامې نوزه هم نه ورسم د دي .
خپلا لاتوزلي نه دي . دوستانو
ناسته ولاړه ورسره زياته ده
هرخوک سي د بڼه خوي خريد ارا
دي .

عالم خان ماته خواب راوړنډه
اوزه يې وغوښت اوراته وي ويل :
چې کاله ته پوهنيزي ماد څه
شي د پاره راغونښتي يې ؟ ما ورته
وييل چې عالم خان کاکا هرڅه
امرچي وي آماده م ده ماته
وييل چې کورنه کې مې نورخلک
هم شته چې زه يې سالم تساه
وليم . سالم زمازوي د پير حيا
خښتن دي شايد که د اخبره زه
ورته ياد م کم مانه به وشرميزي او
حال پراته ونه وايي . ما عالم خان
کاکا ته وييل چې په کيسه مې لنډ
پوه کړه چې کيسه څه ده . عالم
خان کاکا د سالم بلاراته وييل
چې کم وخت چې د سالم مسود
ژوندي وه ما ورته وييل خداي دي
بنځني چې سالم معوان دي ، په
خپلو خپلوانو ، دوستانو اشنايانو
کورکي سترگي وگوزوه او يا که چيري
په سالم پوهنيزي چې د ده کوم
کورته د خپښې د پاره ميل دي او
د چاکوښې خوښدي چې ورته
خپښې وکړم . خويه هندی ارمان
کې لاره او دا ارمان يې ترسره
نشو . نو کاله پچيه ته مې راوغوښت
بنتي چې په سالم معان پوه کړه
او د دي خبرې خواب تري واخله
زه به په انتظارم . ما عالم خان
کاکا ته وييل چې کاکا (پلرونه
چې زامنوته وروڼه کوي نو زامن
پوښتي ، زمونږ په کلې کورکي خو

دا رواج نشته څه چې کوي خبله
اراده علي کړه او د اکار سالم
پوري څه اړه لري . عالم خان -
کاکا راته وويل ته بڼه وايي خود
هرچا نظر بيل دي زه کولې شم
د اکار وکړم اوسالم ته د مدرضا
نه پرته د چالور وځوارم او په دي
يقين لرم چې هغه پوهه چې سالم
ته خداي ورکړ پده دي به په کې
هيڅ ونه وايي اوزمان ارادي -
احترام به وکړي دي حق شناسي
زلي دي خززه د اکار نه کم زه
حتما د ده رضامعلوم او بيا د اکار
کوم . ته به ورته په پيره بڼه وجه
د اخبره ياد وي ، وگوم کاله
چې څه کمال لري که نه ، نسوم
خودي بچيه کمال دي اوماته
د سالم په شان گران يې ده .
خبره تمامه کړه او د پيره کې ورسره
ناستم . زما او د ده خبرې
نر د پير وخته پوري رواني وي .
مونږ د وار و خبري پداسې حال
کې وکړي چې هيڅوک نه وړ او
يوازي د مجلس پاي ته ورسيد .
وخت پوره شو او ورته رخصت واک -
خيست او لاړم . په ليارکې په چرتو
سرشوم او په د پير فکر لاهوشوم
په لوي مسند روږگه شوم چې دغا -
پري بته يې نه راته محلوليد . ما
ته په کله دي چرت کې د سالم بڼه
خوي مخي ته ودرېده چې د ده
د خوي او اخلاقو سره د چالور
ورته وځوار و ، او دي راضي وي .
ايا هغه جلي چې مونږ يې ورته
نور او پوه ده يې قبوله کړ وده
د آرزو سره سم په هغه رضامند
حاصل کړي شي ؟ د ده د مسود
په شان به دخلکو قدر دانه وي
که نه ؟ نه چې داسې معاي مسو
بڼه ونه ښوښي چې د گلاب د
زوي گانه ونه شي . چې خبره
خومره رسوا يې ته ورته اوژن دي
وچي خبره . . . بيا به مې فکر
بلي خواته لاړ چې د اخبره غټ
مسئوليت لري که بڼه شوه خو
بڼه اوک نه پوه وړخ به د سالم د
لوي گيلې سره مخامخ شم او راته
په وياي چې د اخپښې خواتر اته
کړي وه ، زه په بيا د گيلې بمقابل
کې څه واکم . ايا د اخبر سرسري وگوم
نه داسې نه ده بلکه دي خبرې
ته په اهميت کتل به کاردې بيا
په مې وييل چې څه چې وي ، وي
په (څه قسمت ته به يې حواله
کړو . خودي خبرې به اجا زه

ميراث

زانکه او معان به راته بد ښکاره
شو . او معان سره به مې وويل چې
سالم درياندې د معان نه د پير
گران دي د دوست سره غداري نه
ده بگار . د ژوند خبره ده کمي
نه دي چې زير شي او وي غوږوي
د پلار خبرې به يې رادخښوي
پښه نيولي به شم ، چې څه وکړم !
په چرتو ، چرتوکې خپل کورته
ورسيدم او د دي خبرې د پاره مې
گودرلته او . چې کم وخت چې زه
سالم وروڼم نو خبره ورته د کورته
بهايه شروع کړم نه چې راته خفه
نشي . بيا به مې وويل د زلمو
هدم آرزوي ، اوسالم د هغو
زلمونه وچي په دي خبره خو -
شحال شوې واي . زه هم پوه
جاله کې ناستم . چې د ولسو
امگه يې به آسانه غاري ته .

مکونه برېښيد . د هرچا په
کورم نظر واچوو او د خپل فکر
نيولي مې وغلخو خولچ به مې را -
ونيو . او د خيال د نياکې به هيڅ
لاسن ته رانغله . معان سره مې
فېصله وکړه چې مشوره بڼه شسي
دي په دي کې به د نورو دوستانو
نه هم سلا واخلم . او خوکړه چې
پوهاي شي نو پوه تري جوړ شي
د ا به مې زړه کې وگوزيد . چې
د دي خبرې سلا مشوره د کلي
سپين ز پيو سره بڼه ده . د دي
فکرونه پاڅه دي تجربه لري او د
هرچا کورونه ورته معلوم دي . کله
په مې معان سره وويل چې د کلي
سپين سرې بنسې وگوم دي -
د پيري په دي خبروکې بلدي دي
زياتره خپښې د دي په وسيله
کوي . چرتونه نه وه دلې ، دلې
راته پير وئ . عالم کاکا په پوهالم
چرتو اخته کړم . ليار راته ورکړه
شوه . د اکاري دا وژند پاره -

په ښوون او معان سره مې فېصله
وکړه چې څه به پيو سلامت او پوي
ورسي خبره نه ده عالم خان سم
مخواب غواړي به په دي کې به
پوره غوږوم او خو ورسي به
چرت ووهم . شپه شوه د شپي
مې معان سره سوچ وکړ چې اوس
د هرې خواته خاطر جمع يم او په
هرڅه د فکر نيولي زغلولي شم نسو
اوس به د فکر نيولي ته ختگه لښته
ورکوم خبر کورته ننوت او پوي خور
ته مې وويل چې ناري را کړي زه
نن ستمانه مې او وېده کورم . سا
ناري وکړ او لاړم خپل کورته
خملاستم . د ختوسره فکر رانسي
چې د دي خبرې چرت ته وهه
د اخبرې ټولي آسانه دي . پوار
خوبه سالم يوازي معان پوه کړم .
ما د دي خبرې د پاره مناسب
وخت لټوو . چې په کم معاي کې
سالم وگوم معکه د اخبره دراز -
خبره ده او بيا په راز کې مې
سالم ته رسولې واي . ماته به
هددي چرتوکې خوب راغي او -
ويده شم (خوب مې وليده چې
ماسره گڼ شمير ملگري دي او -
اراده موکړ پده چې د نورگل د پير
ته روان شو ، ټول غږ نيزي ، او
خالدي لاسونه غوږوي ، اخبره -
نورگل د پيري ته ورسيد و نورگل
کورکي نه وو . مونږ پوښتنه وکړه
چې څه شو ؟ نورگل د پيره بڼا -
يسته باغچه لري په باغچه کسني
جعفري گلان کرلي دي او سور
رنگارنگ گلان هم شته نورگل د -
گلانو بوتني او په کول د لته مسو
دي بيداکر . مونږ سلام واچوو
نورگل سر اچگه کړ ، نورگل د -
تياکو د چلم فلي د پير تياکو د
استعمال په وجه يې آواز سرگه
شويدي . سترې مې موسره

وکړه او کښينا ستو پويل ته موکتل
آخر خبره ما ياده کړه . چې نور -
گله مونږ زانلي پو ستا لسور د
عالم خان کاکا زوي سالم ته غواړي
ده په برگ آواز وويل کومه لور
زه خو خولوبې لرم مشره يې (بدې
ده دي خبرې سره يې وويل
چې (بدې) مې ورکړه . آواز يې
برگ ووزر په دي آسانه خپښي
حيران شم ناخايه مې تکان پوخوږ
گوږم چې ويده مې او راوښم شم .
ماشکر ووست او معان سره مې
وييل چې خدايه شکر ! چې خوب
وو او د الاغوره په خوب کې به
نورگل واوختم . شپه سبا شوه
سبا ناري وکړ او د سالم ليد وته
مې ليار لټوله او خبرونه مې معان
برابرو . بڼه شپه چرت کې ناست
وم . چې گوږ له ورايه سالم يوازي
راړوان دي د پير خوشحال شوم او
زړه مې وگوزيد . چې مجب
تصادف چې غواړي . نوري واري
سالم رانژدي شو زه مخي ته وړ -
جگ شم ، رضير مو سره وکړ او -
کښينا ستو . زه باخيدم چې چاي
تيارک ما کورکي د سالم درا تگه
ووييل زه اودي دوه خوازه -
د وستان سره کښينا ستو د سالم
سترگو ته کتل او ورته به خبروشوم
سالم به ماته حيران وکتل سالم
پوه سري وو د سري د خبري نه
يې هرڅه معلومول . ماته يې وييل
کمال روکيه (څه دي زړه کې گوزي
ما ورته وويل هيڅ ! سالم ووييل
نن بل شان ماته گوري ما بهانه
وکړه ده راته وويل خبره مه پتوه
څه دي اوريدلي دي ، زمو -
شحال شم ، چې حاجت ناستي
نشو . چې زه د خبرو مقدمه
کښينم . په دي کې چاي راغي
ما چاي بياله کې واچوو او رجگه
شم او د ده مخي ته مې کښينيد

تجربې خاوند دي د زماني تودي
سري يې ليدلي دي په هرڅه
پوهنيزي . هرڅومره سخته خبره
چې وي او سخته غوږه وي دي يې
برانيزي ماته فضل هم معلوم وو .
دي هم بڼه ملگري دي . په
لارکي مې فضل هم بيداکر او -
معان سره مې پوهاي روان کس
او نيځ د شريف ماما پري ته
ورسيد . شريف ماما به کورکي وو -
مخواب مو ووييل زه راوت . شريف
خان ماما د قبح او ولس سپين پري
دي ، بڼه منلي سري دي ، مونږ
سره يې جوړ په خپروکړ ل او کورته
ننوت او ناري يې راور . زه او -
فضل کښينا ستو مفضل په ټوله
کيسه پوه کړي وو . ناري مو وکړ
شريف ماما ، ماته وکتل اوراته
وي ويل چې کاله ليار دي غلطه
کړ پده ختگه راغلي ، ايله ، بيله
ما ورته وويل څه وکونا چاري ده .
کارونه د پيري زه د خپلو مشرانو
په قد پوهنيزم خو . . . شريف علما
مخ راواړ او مې چې کاله فضل دي
ختگه راوستلې پوي خوله سره -
بنگاري نه ، فضل وويل بنگار نه شو ،
ماما سترې به په دي کړ و زمونږ تا
سره اوږ دي خبري دي . او -
اوږ دي ، اوږ دي کيسه لرو .
شريف ماما ويل هرکله راشي هره
کيسه چې وي خداي به يې آسانه
کړي . مونږ مجلس برابر کړ او -
دري په دري ناست وو . بسل
هيڅوک نه وو ما ورته وويل چې
شريف ماما عالم خان کاکا خوښي
دي غواړي سالم د پاره چې ته
يې پيژني په هدي شاوخواکي
خپښي وکړي . تاته به سالم نه
وي معلوم شريف ماما راته وويل چې
زه سالم بڼه پيژنم . د سالم صفتونه
د هرچا په خولوکي دي . سالم
خومره چې نوم يې سالم دي -
هغومره يې دماغ سالم دي به
هغه انداز يې وجود سالم دي
عقل يې سالم دي ناسته ولاړ يې
راته معلومه ده په کورکي کې به
بڼه معوان مشهور دي . لنډه دا
چې د خو ويلو معاي به کې نشته .
ما ورته وويل بڼه نوچي داسې ده
په دي برخه کې فکرونه عالم خان
ما نه خواب غوښتي دي شريف ماما
د پنځ فکر خاوند دي هرکاري به
تد بيو کاوه په هرڅه پوهيد به
خبرو پوهيد ، په جرگو پوهنيزي
مسائل فېصله کوي د پير سوختو

سیرات

خان ته موکل چی شریف ماما به اوسغه وای د خیرود پاره مسو بها نه لتوله . مطلب معلوم و به د ی وخت کی شریف خان فر کسر د مجلس سکوت بی مات کر، وی ویل : کمال بجیه ! مادری وری مهلتد دی د پاره وفوت چی به نژدی کلی اوباندوکی او هغو لوپو کلاکوکی سترگی وگنزم اویا لیز لیری نظرواچوم زه به دی - نژدی بانو وکی موفق نشوم . لیز شیهه چوپ بانی شو ، زماخیال رانی چی خبره تمامه شه البته همد احواب وو . بیای یمان - خبرو ته جوړ کر اویخ بی راولاوه چی د سین هغه غاره به هغه لویه کلاکی چی د عطاخان کلس ورته وای پخپله د عطاخان به کور کی می درک کړی دی . عطا خان درې زامن اویوه لور لری، عطاخان خپله د پوره اعتبار خاوند دی په کام کی هم اعتبار لری او زامن بی لایرینه روزلسی د پردی خبری به اوید وویل د پاره د پرخوشحال شوو، زماخیل فکر ددی بیا یوه کورولو بانو د فیهل خوا حرکت نه گاره به دی نژدی بیا یوکی ماته داسی کور معلوم نه و . د عطاخان کور دی خپلوی خپینی د پاره د پویانسیب راته ښکاره شواو په زړه کی مسی د شریف خان ماما به پوهه آمین ووا به اوشریف خان نه مسو زیات تشکوک . خبره موفوت کړه زه افضل ووا به باخید و .

۱- ازه مو واخیسته چی سالم ته خبر یوسواو بیای بلار خبر کړ و . زه افضل به د پاره چالاکي لار د سالم موبد اکر ، اود شریف ماما کیسه مورته وکړه ده هیخ ونه ویل مونز پوه شوچی چوپدوالی به رضا دلالت کوی . بیای بلار ته ورفلو . عالم خان لکه د زخمس مارغه پشان بیدار ناست وو . او زما انتظار بی وسته د ورا به بی مونز ولید ورا باخید ، راته وی - ویل چی کماله زمانه یی دی سترگی خلور کړی وی . ماورته ویل چی عالم خان کاکاد اخوخته آسانه خبره نه ده . ماورته اول د سالم به د شریف ماما افضل اود خپلو چرتونواو هغه د خوب کیسه توله پیل کړه ، ناخابه بی سر راپورته

کړ به خند اشوراته وی ویل چی آخرخه (ماورته د شریف ماما د خولی احواب اود عطاخان د لور خبره وکړه رلاسی بی راوړ د کړه زه بی د لاس نه ونیم ، زما لاس بی ښه زور کړ اوه وچولی بی چ کړم . اوراته وی ویل چی : آمین ، شاباشی ، په رښتیا چی د سالم رښتی دوست او وویلی ، کاله خپل کمال دی . معلوم کړ ، زماخوښه ده عجب بیا دی ، مناسب بیا دی اوس نو د جرگی بند وسته او ترتیبات برابره کړه چی یوخوا نوره جرگه وویلی و وگور چی څه کوی ۹ .

زه باخیدم د کلی کور سینه زړه می را تویل کړل . او عالم خان ته می پوره لید ولسی ته جرگه ما ور برابره کړل مچی عطاخان تنه لار شو . مونز مخکی له دی چی حرکت وکړ و ددی خبری د پاره دوه نفره استازي مو عطاخان ته واستول . چی داسی یوه جرگه درتلونکی ده . به خپل کور ، زامنو ، خپلوانوسره سلا وکړه . د جرگی ترتیبات ونیول شول . یوه جرگی کی د خیرود پاره مشر ویاکل شو . د تولویوظیفه معلومه شوه . چی څه وخت عالم خان کاکا وخت تاکی چی جرگه حرکت وکړی . جرگه آماده شو عطاخان زمونږ درانه د پاره آماده گسی نیولی وه او زمونږ انتظار بی وسته . د حرکت نیته راورسیده ، جرگی حرکت وکړ . عالم خان - جرگی ته مخ راراپوروی ویل پوفتی او کامیاب راشی (د سین له پورې وتور د عطاخان کلی ته ورسیده عطاخان بیا یوه فری کړی ژبونه بی اچولی وو . پښتانه جرگی ته په درنه سترگه کورې اوب پورته وروکړی عطاخان خپل خپلوان را فویتی ووهغوی هم ناست وو . مونز ورسید و سترگی مشی وشوه . کښیاستود چای ، لاولی ښه انتظام شوې و . میلانه غندر

شول ، هرڅه خلاص شول . مونږ د جرگی د مشر خبرود اعلان - انتظار گاره او ټولورته کتل . په دی وخت کی نواب چی د جرگی مشر و عطاخان ته وویل : عطا - خان به پوره معافی غواړم د کورم مطلب د پاره چی راغلی یوسه هغی می پخوا تر دی خبر کړی بی ته پوه سړی بی چی خور ، لور کور کی ورسیندی نویای خلیک غواړی ، څوک بی کور کی نه ساتی . مونږ راغلی یوچی ستا لور عالم خان زوی سالم ته غواړ و ستا رضا ده که نه ټدی چوپ شو . نواب د جرگی مشر و ته غز کړ :- چی عطاخان څه وای مونږ احواب غواړ و جرگی به گوه غز کړ ، هومونږ احواب غواړ و باید چوپ بانی نشی یو څه غوړوا به ! ... لیسار هم لیری د مرخکی سین دی باید احواب درنه واخلو . کور کی دی سلا کړی ده که نه ؟ عطاخان وویل ، چی تاسو درانه خلیک بی د کام مزان بی ، ماته مود داسی سړی به برخه کی پښنه اکر یی دی چی زه بی ردولی نشم . زه څه ووايم زه به کور کی یوه لورم ما خپلک لور چی ((ازی)) نوم یی دی عالم خان زوی سالم ته وکړه ، د جرگی د خوشحالی په رسم یوخوا د زوی وکړی . عطاخان ((هوکه)) را کړه او مونږ رخصت شوو . مونږ به لیسارونه پوهید و یوانانو هرڅه ویل عالم خان ته مو (هوکه) وویله ، په کور کی آوازه خیر مشوه .

هر کور کی ددی خپلوی خوشحالی وه . په لزه توده کی د ستال واخیستل شواو د واده ترتیبات ونیول شول خپل خپلوان آشنا یان د وستان راخوښتل شول اود واده مراسم ونیول شول . د ولس دود سره سم د عطاخان د لور واده خلاص شواو ناوې د عالم خان کورته راغله ، سالم خوشحال معلومیده په دی چی خپینی بی ښه بیا کی شوی و .

زما تویل جریان تر املرنسی لاندی وه . صد و مونږ جرگی ته راخوښت راغی . واده ته مسو راخوښت معلوم نشو ، خپله سالم وری چی زما واده ته راشه ورسره قبوله بی نکره د خفگان موجبسه هم معلومه نه وه صد و د پسر متعصب انسان دی اود پخوانی سالم سره جوړه نه وه . صد و د انا د تونزه خاوند دی د رنگه هم تود دی همداسی بی زړه تور دی په لمان د پورگوتی وهی خپل پښن برابری خو . . . چی بیا - یسته شم خود د هغ چی خلیک ولسی خوی بی وینی د پرد سړی دی په کلی کور کی ښه گداره اود خلکو سره ښه چلند نه لری . ماته فضل وویل ، چی کاله صد و به دی خپلوی د پرخفه دی اولکسه مارتاویزی اود سالم به پخوانی اعتبار اوبه کام کی به زیات محبوبیت هم راضی نه و ، چی به کور - کلی کی دی د پوره محبوبیت ولری . په همدی ورومکی د خدای کاروه د سالم پلار ناروغ شو ، پاروختیا بی زیاننده چابه ویل واده کی ستو - مانه شویل به ویل له نظره شو کاورنه تول د خدای په اراده تر سره کړی ویخ به ورځ خرابیده . د سالم د واده د وی میا شتسی تجوی نه وی چی عالم خان مسر شو . د عالم خان مری ته هم صد و راغی دعایی ونکره . به ولس کی خوله به خوله خبری گزیددی اوما ته هم هرڅه رسیدل وای ویل چی د صد و قهر ورځ به ورځ زیانیزی اود سالم د وستانوته هم گواښ کوی . ما یوه ورځ فضل ته وویل چی صد و تسور دی دی په خوهیخ کله (ازی) نه وه فویتی صد و خولن کالسه پخوا واده کړی دی . د ابد ، رد ویل د ایه څه به فسه دی خبر معلومه ده که نه ؟ فضل راته وویل د هغه عادت دی بد انسان دی بی شرمه دی په هیخ نه شرمیزی بی حیای دی ، لسه بی د اچی ددی ټولو سره سړمی غلته دی هیخوک ورته ښه نه وای ناسته ولاړه بی د پوختو . . . سره ده چی ته بی بیژی د صد و نورو بیژندی د پاره حاجت نشته صد و اوسالم د تره زامن دی او -

هميش يې موجه سالم ته گواښېږي .
 سالم د صدود سترگو ازغې دې .
 په ولس کې دده په محبوبيت هم
 خوښه وه . شپې ورځې تيريدې
 يوه ورځ فضل راته وويل چې کماله
 عجب خبره مې اورېدلې ده او -
 جرت وړې يم ته به هم لږ پيسر
 خبرې که نه ؟ ما ورته وويل خپل
 دې وېرې ده راته وويل خپل خوښه
 دې پد ايد بخت صد ووايي اوږه دا
 خبره د هرچانه اوبه په اول کې مې
 اعتبار نه راته . چې هرڅوک د و -
 ست د نېمن لري چې خبرې زياتې
 شوي زير ه مې تنگ شو . صد ووايي
 چې د پيسر ارزوي ترسره شوه چې
 عالمي خوښ شواوږي يې سالم
 پوروي دې ؟ پرې به يې نغږ دم .
 يې مرگه به رانه خلاص نشي .
 او مومي واردي نېغه به يې زاته
 پاتې شي اوتول مال اوچايد او په
 يې راته به ميراث پاتې شي ماورته
 په تعجب وکتل اوږته مې ناخبره
 وويل ((ميراث ، ميراث)) ده وويل
 هو ! ميراث ماته د سالمې کسې
 مخې ته ودرېده او په دې وپوه کې
 ولويدم ، چې که چيرې رشتيا دا
 کار صد ورکې دې د سالم بل هېڅوک
 نشته ؟ صدود پوره هستي خاوند
 دې خو پد پرتگ نظري انسان -
 دې ديد وپاي په کې نور نشته ازه
 د دغې خبرې به اورېدلو پرخفه
 شو او جرت ، جرت کې مې عطا -
 خان ، زمان يې قوم يې رادمخه
 شو چې صد وده د اجراء تونکرې .
 کله به مې فکر د صدود يې رحمن
 خواته لاړ ، چې رشتيا خونخوړ
 انسان دې . د اوازې ورځ پورخ
 په ولس کې زياتيدې . صد وپسې
 معايه به معان مغرور انسان دې -
 دا خبره يې د هېچانه نه پتوله
 برالا لگياؤ ، چې زه سالم يې مرگه
 نه پرېدم . د صدود شاوخوا خلکو
 چې له دده سره يې ناسته ولاړه
 ده دا ورځ له خدايه غوښته او هر
 کارته يې لاسونه ټکل . ولوکه د
 هېو مظلوم ((سالم)) انسان وينه
 يې گناه توبه شي . دا خبره صد و
 او دده ملگروته يې تفاوت وه چې
 د صد و لاسونه دې د پويي گناه
 انسان په وينوسره شي . صدود
 هېڅ شي پروانه کوله . دا يې هم
 زړه کې نه گزندل چې د زمانې
 سپر به د انتقام په هر رنگه چې وي
 واخلي . خوښه مخکې اويا لاسونو

وروسته ولى هغه ساته چنډونه
 لېده دا ورځ او داسامت ورته
 غښت ښکارېده . دا وړې ورځې
 شپې وې او د سالم د واده اوه -
 ميا شتې بېرته تيرې شوي وې . چې
 سالم يوه ورځ د خپل خسر عطا -
 خان ټيټو ته لاړ . د سالم د کور
 نه په لږه مسافه کې وسپن غاړې ته
 نژدې په جبه زاره زمکه کې د لوڅو
 پير لويي ښکل . په ليار کسې
 واقع وو . او په منځ کسې
 لري لاره چې د ولس د خلکو د
 تگ راتگ سره جوړه شوې وپلېدل
 کېده . سالم د يوحق شناس انسان
 په خپل د خسر پوښتنه وکړه او يا -
 سپڼين مهال د کور په لور راوخو -
 زېد . کم وخت چې د سپن نه
 راپورې ووت او د لوڅو ښکل ته را -
 ورسيد او په لري ليار د خپلو ملگرو
 سره روان شو چې ناڅاپه د ښکل
 د منځ نه د خوتوله خوا پزې -
 وشوي او سالم وپوښتل شو . دده
 د وپوښتلواو اوزه په لږ وخت کې زمونږ
 کلې ، بانډو او کلاگانو کې تپته شوه
 او هرڅوک د سالم د مرگه اوږلو
 نه خبر شول . د هري خواته د و -
 ستان خپلوان راوتل زه هم راقلم
 فضل هم راوړسېد د يوڅو تنوسره
 منځ په ښکل روان شواو دده د
 يې گناه مې د باره مويوکتد .
 معان سره واخيستونم وچې چې
 د پېښې معاي ته ورسيد ونور خلک
 هم رسيدلې وو . د هرچا سره
 کيوته ليدل کېدل پهکله د دې هر
 چا دست وه . زه او فضل چې وړ -
 سيد و د ولس خلکو مونږ د واپرته
 په پوره حيرانتيا کتل . مونږ د واپر
 ته يې ليار خلاصه کړه سالم پروتو -
 د خولې د مخې قاښونه يې د خدا
 په رسم سپين خوله کې پرېښودل او
 نې لاس يې په سينه پاس ايښس
 وه ما او فضل ژر له معان مې تپنگه کړ
 حاضرېنه مې وويل چې وگورې !
 خرنگه چې سالم په ژوند خلکو ته
 په خدا لاس په سينه مخامخ کېده
 دده يې گناه مې هم مونږ ته په
 هغه احترام ، خدا ن لاس په
 سينه ايښې پروت دې . خواخوسرو
 چې د جگړه وامورته نشته زما په
 خبره د ولس ټولو خلکو ژر او شملر
 يې خپلو سترگوته ونيولې . په شپه
 چوپ پاتې شول دده مې مورا -
 واخيست او کورته موراوړ . په انگس
 کې دننه د خوميا شتون اوږي ((اوږي))

خپل خښتنه مې په زار زار -
 زړ يده او پښتې حيا يې د چپخسرو
 مانع گزېده . عطاخان ته محو پ
 ورغې عطاخان د زامنوسره راوړسېد
 او د خپل ولس گڼ شمېر سپين -
 ژرې ، جوانان ورسره د سالم
 يې گناه مې د ولس د دود ، -
 د ستور سره سم خا وروته وسپارل
 شوتول ولس پرې خفه وو . د مې
 درېمه ورځ وه عطاخان ټول ولس
 را غوښتې وه . سپين زېرې -
 جوانان ټول ناست وو . عطاخان
 د حاضر مجلس نه اجازه وغوښته
 او پاڅېده او ناست مجلس ته پسې
 داسې ويناو کړه
 جوانانو ويناو زيارنو په دې -
 ټول پوهېږو چې د سالم په يې گناه
 وينو د جلا سونه سره دې قاتل
 معلوم دې تاسې يې هم نېغه
 پېژنئ ، زه صرف د ويره واپم چې زه
 خپله لوړ ((اوږي)) چې د ناوې -
 توب جامې يې تراوسه خپرنسي
 شوي نه دې خپل کورته بيا م او د
 سالم زمکه ، جايد او په اجار پورکوم
 هر هغه څوک چې د سالم زمکې ته
 وړاندې شول د قاتل پسه
 صفت به ونيول شي او د حق او -
 عدالت پخجوته به وسپارل شي .
 حاضرېنه پياوړ وويل ، په پرمخ وويل
 خبره اوږته فيصله ده مونږ ته
 منظوره ده زمونږ ټولو غوښته ده .
 مجلس خلاص شو . عطاخان خپله
 لوړ ((اوږي)) خپل کورته بوتله
 او د ناوې توب په جامه کې پسې
 کورنوتون شروع کړ . په دې مجلس
 کې چې عطاخان اعلان وکړ د صدور
 پاران ناسته وو د عطاخان خبرې
 صد و ته ورسيدې او صد و ته د
 عطاخان په کام کې اعتبار رسوړه
 معلوم وه .
 عطاخان او زامن يې د ((اوږي))
 سره يونعاي خپل کورته د تلوسو
 تيارې ونيوه گڼ شمېر سپين زېرې
 جوانان ، سپين سري ، تور سري
 د کلې کورنور وستان د دوي د -
 مخې يې د باره راتول شوي وو .
 کم وخت چې عطاخان د خپلو
 زامنو او ((اوږي)) سره منځ په
 کور حرکت کاوه ، حاضرېنه پخپرو
 کې له ورايه د خفگان نښې ښکار -
 يدې . او پخپل دغې صحنه
 په ليد لوانسکې تپولې . د سالم
 د کور د روزه تړون معلوم وخت
 پورې و تړل شوه . د چم گاونډو

پاتې به (٤٩) صخ کې

زنی عجیب...

بقیه از صفحه (۲۷)

بود (۴۰) روز قبل به دنیا آمد .
 سوال : این مادر چند ساله است ، چه وقت عروسی کرده و فعلاً چند اولاد دارد ؟
 جواب : این خانم که به یسک نامیل بسیار محترم وابسته است فعلاً (۵۰) سال دارد ، ۴۰ سال قبل یعنی در سن (۱۵) ساله گس عروسی کرده اکنون دارای (۱۲) فرزند می باشد .
 سوال : آیا تمام اولاد هایش سه سال را در بطن مادر رسیده کرده اند .
 جواب : نخیر ، فقط آن فرزندانند که بعد از سن (۴۰) ساله گی این تولد شده اند که به (دو) میرسد و ردوی آن دختر است چنین بوده اند .
 سوال : وضع صحنی این مادر چگونه است ؟
 جواب : بسیار خوب است ، حتی همین حالا که ۵۰ سال دارد بسیار صحتمند میباشد .
 سوال : آیا ولادت های آخرش نورمال بوده است ؟
 جواب : کاملاً نورمال ، منتهی با این تفاوت که درد های ولاد ی نزد این مادر به جای یک روز و دو روز بیشتر از دو هفته دوام می کرده و بعد طفلش تولد می شده .
 سوال : این دو کودک آخرش که بعد از سه سال تولد شده اند دارای چه خصوصیتی بوده اند ؟
 جواب : بلی ، این کودکانش در روز اول تولد (۲۰) دندان داشته اند ، موهای سرشان به طول ۱۰-۲۰ سانتی متر دراز بوده است .
 در طولی اینها ، کودک در دو ماهه گی میتواند بنشیند ، در چهار ماهه گی چارغوک می کند ، در هفت ماهه گی می ایستد و در (۶) ماهه گی به راه می افتد ، گپ می زند .
 سوال : آن کودک اولش فعلاً چند ساله است ؟
 جواب : پنج ساله .

سوال : و این دو می جواب : بیشتر گفتم (۴۰) روز سوال : وضع صحنی کودکان ؟ جواب : این کودکان بسیار صحتمند ، بنشین و بنشاط اند و در طولی آن بسیار هوشیار و کنجگاو است .
 سوال : بیاضی استاد عبدالغفار بوده ، وال ، از محاسبه شما شکر از شما هم شکر که به ولایت ما شریف آورده و همچنان مانند پدر خوانده عزیز ؟
 این واقعه جالب و حتمی باور نکردنی ، برای باور نکردنی نبود ، تنها جالب بود و استثنای باور نکردنی به خاطر این نبود که منطق طبابت میتواند به چنین مسایلی پاسخ بدهد .
 به صورت نورمال ، فعالیت های تولد و تناسل خانم ها عموماً بعد از سن ۴۰-۴۵ ساله گی به پایان میرسد . یعنی هر حله انقطاع طمث یا (Meni-pause) فرامی رسد .
 و این از بابت تغییرات هورمونی های جنسی و تغییرات مراکز تولد و تناسل عصویت است .
 ولی این خانم که توانسته سن ۴۵ ساله گی را عبور کند و تولدش را ادامه دهد ، آن تغییرات هورمونی که باید باعث ختم کامل زنده گی تناسلی می شده به صورت نیمه تغییر کرده و حالا نه ختم کامل را سبب شده نه تولد نورمال را که در نتیجه باعث ولادت های بعد سه سال شده است .
 ولی این که میگانیم این تغییرات چیست ، خود این تغییرات چیست و سخن دیگر این که کودکان چگونه توانسته اند از چند نورمال دو سال وسه ماه را بیشتر در بطن مادر رسیده کنند و زنده بمانند ، مسایلی است که من آنرا نمیتوانم اما برای دو کشوران محترم ولاد ی نسایی جای بحث و پژوهش را میتوانست ایجاد کند .

مصاحبه فالچی

بقیه از صفحه (۳۱)

ان محاکمه شن اور که مراباد محاکمه روز تیرگه می اندازد ، چیمز هاین از او جویا می شدم .
 ۱۶ و ۱۷ لنین و مارکس بله من نام لنین را هم در دفتر است آورده ام . اما چه صحاحه گری به ملاقات لنین می رود بدون آنکه قلاه باکول مارکس صحاحه کرده باشد ؟
 من خواهم از مارکس چند سوال درباره غرض رفتارش نسبت به همسرش بپرسم . اینکه نظریه ارزش افزوده درباره زنش چگونه بود ؟
 این مرد همانطور که یک ارباب با رعیت و با فرعون با برده اش -

رفتار من کرد ، بازن خود سلوک من نبود .
 اما نوشل کانت هم چیزهای بسیار در باره عدم شناختن ابراز می کرد .
 ۱۸ مرد بلژن از سها و ای دیگر (ویک داینا سورا) من از داود ، مکیاولی ، مارکوبولو ، هلمن تروی ، دانته ، زیکهس ارتور رسوب یاد نکردم .
 فلسف اراپنگه از روی ناچار ی به انسان بی توجه نشان داده ام چه حجه دارنده است .
 با این وجود از صمیم قلب ترجیح من در هم صحاحه ام را با یک مرد بازن از سپاره ای دیگر خاتمه دهم .
 شاید این صحاحه با گذشتنه هیچ ارتباطی نداشته باشد ، اما من چندان هم مطمئن نیستم .
 در طول زمان ، هوشیاری انسان به تنها بهتر نشده که خرابتر هم گردیده است .
 تایید آن من گویم انسانها در آن داینا سورها چنان با هوش بودند که می توانستند بدون ناما به دیگر سهارات مسافرت کنند !

دخوبونو کیسی

د (۲۶) مع با شی

می گاهه چی گوئدی لا اوس هم د پشچنشی سهاردی .
 که چی نکل با یی ته ورسید نو کرم داد راته وویل :
 اوس و پوهیدی چی مامورین ولی د پیر جای خنسی ؟
 به خیرانی من ورته وویل :
 ماد ریختی د جای پوشتنه وکره اوت راته د خوبونو کیسی کوی .
 کرم داد یوه مانالرونکی خندا وکره اوی ویل :

نه به دی وی اوریدی چیس وایی : جای د سری خوب تشوی .
 اوس نوکه چیری مامورین به دفترونکی جای ونه خنسی ، نو به وریجو ، وریجو به د میزولوسا یاسه ویده براته وی .
 ماچس به رسی د فترکی کوچ ته تکله وهلی وه .
 د سترگوله یاسه می د خوب روند والی حسر کر ، زری بیاله رابورته کره اود جای به غر پ می خوب له سترگو والو زاوه .

قصه های خصوصی من

صحت نمی یافتم . گرچه دکتران زیادی در خدمت بودند ، اما من اورا - انسان دیگر نمی یافتم .
 همه این ها وضع صحیح را منقلب تر می ساختند . در ماه اگست شهنشاه بیمار و عطیات شد . من شب و روز بر بالینش نشسته بودم . وقتی وضعش بهتر شد ، بنابه توصیه ، دکتری ، بایست برای استراحت سه سوس می رفتیم .
 خواستم همراه شهنزاده میخواست دوباره به لیلیه اش به سوی برگردد ، روانه سوسی شوم . به تاریخ ۲۷ سپتمبر با شهنزاد یک جا به سوی ژنو پرواز و از آن جا به سواری واگون به سوی ((گشتاد)) در حرکت افتادم . چند روز به سوی سوئیس ماندم . کشوریکه مادر در آن انتظار مرا می کشید . خودم را به افوش مادرم رها کردم و اشکها هم سرازیر گشت . مادرم با اندوه واضطراب پرسید :
 - چرا گریه میکنی دخترم ؟ چرا تا این حد رنگ بریده و لاغر و باریک شده ای ؟
 مادرم حق داشت . پس از عروس مرانیده بود . فقط گاهگاهی نامه های کوتاهی عنوانی شان می نوشتم . آن وقت از همه دشواریها و سختیها به او قصه ها گفتم و مادرم با تعجب به سخنان من گوش فراداد او از زنده گئی یک شهبانو در ایران تصورات دیگری داشت . من طی سه هفته اقامت در سوسی نیروی تازه می گرفتم .
 خوشبختانه من احساس نکردم چیزی که تا اندک مشاهده کرده بودم . فقط بخشی از آن قصه ها بود که سنگین ترین و دشوارترین اینها به استقبالم نشسته بودند .
 ادامه دارد

بقیه از صفحه (۲۵)
 روزی از شهنشاه پرسیدم :
 - طبیب معالیم داکترعبادی چی شد ؟
 محمد رضا شانه هایش را بالا انداخته گفت :
 - ((متأسفم که از خدمات داکترعبادی بایستی چشم پوشیم))
 من افزودم :
 - داکترعبادی از خاندان بهایست . مادرش همکار سابق این قبیله بود . نظریه اعتماد کامل و مهارتش در مسلک طبابت بهتر است که در دربار بماند .
 در واقعیت ، ملاکاشانی ، روحانی بزرگ ایران مستقیماً شورش را علیه فرقه مذہبی بهایی ها راه انداخته بود . صد ها بهایی به قتل رسیدند و منازل شان به آتش کشیده شد . از جمله داکترعبادی طبیب حاذق فرقه مذہبی بهایی هادر سال ۱۸۶۳ توسط میرزا حسین علی بنیاد نهاد شد . از کتاب های میرزا حسن علی حمایت به عمل آمد و در میان تمام مذاهب بزرگ ، ارجحیت بلندی داشت . کنشیشان ارتودوکس در ایران منحصبت ((رائع - س)) های خالص درین میان درخشیدند . آنان میترسیدند نفوذ و تاثیر شان را از دست بدهند . از این رو مردم را وقت به وقت علیه فرقه بهایی تحریک میکردند تا آن که حالت خونینیش پیش آمد ، شهنشاه میگفت :
 ((در سوال مذہب مانیرومند استیم . بایست منتظر بنشینیم تا توفان بگذرد))
 من بدون داکترعبادی ، زنده گئی در دربار را چند ان موافق به

قرطاسیه فروشی ناصر سیرتی محلات و سایر جراید کنسور را بدسترس شما قرار میدهد . همچنان هر نوع قرطاسیه مورد ضرورت و سایر مطالب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد .
 قرطاسیه فروشی ناصر سیرتی توسط ماسخین پسر اسناد و کارت دست داشته شمارا پوین میکند .

فروشی ناصر سیرتی

قرطاسیه فروشی ناصر سیرتی چوک میروسیر میدانش .
 نماینده اش در چوک جاوه میونده متصرف جرائد

۳۰۷ مین

بقیه از صفحه (۱۲)

- هموطنان میتوانند به ورکشاپ من - برادران ورکشاپ - واقع در روزه ، لاهوری عقب بالا حصار سراجعه نموده با پرداخت پول - پیشکی فرمایند .
 - قیمت آن .
 - هر چند آرزو داشته به قیمت بسیار ارزان آنرا مرصه بدارم اما از آنجاکه مواد ساختنی آن مثل - آهن چادر ، بخته ، شیشه و آیینه قیمت است . فعلا هر کدام آن برای نزدیک به ده هزار افغانی تمام می شود .
 - و چند انزایم فروشید ؟
 - ده هزار افغانی .
 - با خود گفتم : به مقایسه نرخ روز خصوصاً نسبت استفاده بزرگ و عطیسی که از این دیگ ان مملو وجود دارد باز هم نرخ آن ارزان است .
 - به امید آنروزی که در خانه هر همشهری و هموطن میهن آفتابی ما از این دیگ ان وجود داشته باشد با اختر بزرگوار کشور خدا حافظی کردم .

طبیب مجله

بقیه از صفحه (۸۵)

خود را با وقت و محیط و ماحول از دست میدهد ، حوادث و جبر - یانات را در حافظه تثبیت کند و - در نتیجه شخص این خلای حافظ را با جعل و از خود سازی جریانات و افسانه ها برمیگرد که به نام (Cofubulation) افسانه سازی یاد میگردد . یک سلسله علام جسمی و بعضی نیز با این بیماری یکجایی باشد .
 - Alcoholic dementia
 از اثر الکولیزم مزمن در بعضی واقعات یک اختلال پیشرونده در وظائف عالی دماغی شخص به وجود می آید ، وظایف عالی دماغی در تمام جهات به تناقص و تنزل دچار میگردد که علام آنها شکل ضعف و تناقص در حافظه ، تناقص ظرفیت ذکاوی ، عدم ثبات حالت مزاجی و احساسات ، عدم توجه به سرووضع ظاهری و ناتوانی در تنظیم مناسبات و روابط با دیگران تظاهر میکند .

خشکی به روی ماباز شد، همین که قدم به درون حویلی گذاشتم مرد در راست، بجهه ای که در راه روی ماگشود بود، در حالیکه اشک هایش را بایست آستین - پاک مینمود آن گاه زیر چشمی به سوی من نموده با آواز خفص الودی به آن مرد گفت: چرا او را آوردی از وقتی که تو بجهون رفتی مریم خوابیده، هر قدر تنگ - نشد اندم بیدار نشد، مسرد باشیدن این حرف باد ستیا - چکی و ترس اشکارا به طرفم نگرسته گفت: آقا ببخشید مثلی که خانم مرضی است - بروی آتش هوس که تا چند لحظه قبل در وجودم شعله ور بود آب سردی ریخته شد، باصبا - نیت گفتم: خوب در را باز کن من مبرور زهر خندی زده گفت شما یک لحظه صبر کنید من هم باشما می آم، بجهون شدن تان به تنهایی از این خانه خوب نیست فقط یک دقیقه صبر کنید من باشما می آم و به شتاب به طرف دروازه اتاقی قفس برداشته، بدون آن که مرا به آمدن دعوت نموده باشد در نبالش رفتم خانه کسی کتفی بود سوی رطوبت از در رو دیواران به مشام می رسید اتاقی

بود که جز یک پنجره کوچک روزنای دیگری نداشت، در وسط اتاق زنی بر حرکت به پشت روی کبف اتاق افتاده بود، مرد به رویش خم شده صدایش میکرد و لسی آوازی از آن زن بر میضاسد از چراغ سپاه تیلی دود فلیطی به سقف می نشست و نور کم رنگی نثار اتاق میکرد، چهره زن را سایه مرد پوشانیده بود و من نمیتوانستم قیافه اش را ببینم وضع نیکت باران خانه دلجم را به رفت آورد، آن صحنه فلاکت بار سخت تکام داد به صفت یک انسان خیر اندیش باید کمک شان میکردم، آهسته صد اکسردم فکر سیکم ضعف کرده، باشد در اکثر را خیر کم؟ مرد که گویی از وجود من در آن اتاق بی خیر بود سرش را سویم دور داده به آواز گریه آلودی گفت نه لازم نیست، اوسلی بود و... آقا او مرده اس هیچ نفس نمیکند، همینکه مرد از جا - بر سر خاستد در روشنایی ضعیف چراغ چهره رنگ بریده زن آشکار شد، چشمانم از حدقه بر آمدند به باهام آن چنان می لرزیدند که اگر به دیوار تکیه نمیدادم

بی گمان نقش بر زمین میشدم نمیدانم چه گونه خود را به خانه رسانیدم. انشب در بستر چندین بار ازین بهلوی به آن بهلوی غلطیدم ولی خواب نبود برخاستم تا بازم طبق معمول از توفان آن شب بارانی، از نسیم خوسه شگوار بهاری سخن بگویم و لسی قلم ریخ کنیده ام دیگر به فرما ن آن احساس خشکم در جاده سیود ورق ها پیش نمیروست باد مانده گو به نوک قلم خیره شدم دو قطره اشک به چشمانم نهض زد و من از پس پرده نازک اشک هادیدم که قلم قد کشید بزرگ شد، جان گرفت و زیانش به حرکت درآمد گویا شد و فریاد کنید: ای سیک مغز گریزان از حقیقت من دیگره کلم هوس های بیوج تونو سرخم، دیگر با گذشتنه های بیق و میان خالی ات و داغ کن، زنده گو خیالی را فراموش کن.

شیرجای در دکان بود

بعد قلم از دست افتاد در - جایش غلطی زده یا خاست پس پس رفت به دیوار تکیه زد آهسته آهسته قد کشید و در کالی - انسانی نفروفت، در کالی زنی، زنی که در آن خانه بد نام مرده بود، نمیدانم خواب بود یا بیداری ولی قدر مسلم این که لبخند شیرینسوز لبان او را از هم گشود و به آواز - ملکوتی که هنوز هم در گوش هایم طنین انداز است گفت: آن ورق پاره های دیووزی را باره کن، چیزی به درد بخوری نیست، مردم تشنه آب سر چشمه حقیقت اند برای پس دادن کفاره گناه هانت از حقایق زنده گو مسن و امثالهم برده او هام را بدر، شرح در بدی و شب زنده داری هسای مراد آن خانه بد نام بنویس. آری آن زن همان خانم طلاق شده من بود.

چرا بدون دروغ...

بقیه از صفحه ۲۳

میرود، در وقت خود مستگیر میشود جزایم بیند و مورد اهانیت و تحقیر عام و خاص قرار میگیرد. گفته معروف مرد می حکم مینماید که هر که دروغ گفت مرتکب سرقست نیز میشود، و هر که یکبار دروغ گفت، دیگر کسی به وی باور نمیداشته باشد. کودکان هنوز قادر به تفکیک واقعیت از خیال بردازی نیستند زیرا آنها هر چه را در فکر خود آرند،

به زبان می آورند، قلم خیالی می که در مغز کودکانه خطور کرده، می تواند واقعیتی را نیز نشان دهد. آنانی که به سن بلوغ رسیده اند، طبعاً میان قصه های خود ساختا و خود یافته و حقیقت میتوانند سرق قابل شوند، اما این تفاوت رانسی شود به کودکان درست تفهیم کرد، با وجودیکه کودکان می آموزند که وجدان و اخلاق چی استند، چه برای شناخت دروغی مبدون

نظر داشت این که خود دروغ گفته و یاد گرفته های شخص دیگری دروغ را کشف نمود، و وجدان و اخلاق ضروری پیدا شده میشود. منتها: اخلاق و وجدان از کجا شروع میشوند؟ کی به خود جرات کشیدن خط مرزی را میدهد. آیا این دروغ است که از انتظار نیم ساعته، انتظار یک ساعته پس درست مینماییم، هر چند همین شخص مدعیست که: من در وقتگو نیستم. بروهنگران یونیورسیتی بستین نورد امریکامدعی دریافت این

نتیجه اند که: ((در واقع چهل درصد انسانها، حتی اگر نفیست شخصی شان نیز در میان نباشد، دروغ میگویند)) پس هر دو جنبین نفس را در وقتگوست. امکان دارد. لحظه بی صادق باشییم و از خود بهر سیم که آیامابه کدام بیعانه در پس بهانه می استیم، چی قدر به حقیقتی خود مان نیز اند کی انزود مینماییم و سرانجام انواع و اقسام گونه گونه بی دروغ وجود دارد که هر که ام در جایی خود، مقصد و فرض را بر آورد، می سازد

صدایی که در خون



و از آنکه چند روزی از نوازش این نگاه های مهربان بد و میمانند چیزی مانند درد در چهره اش نقش می بست و ولی بعد می خندید و لبخند زن را بلخند یا سخ میگفت، زن خوش بود نزد مادر به مهمانی میرفت، او یگانه فرزند مادر بود، تازه به نزدیکی های میدان هوایی رسیده بودند که مرگ از کیننگاش بیرون شد. انفجاری رخ داد و فرساده های به هوا برخاست، لبخند بروی لبان همایون خشکید و قفسی بطرف زن و فرزند دید، هر دو و چو در رخت های قطع شده از ریش و در ریحولیش بخون غلطیدند او خیلی تلاش کرد تا فرزند را دفعش بکند انگشتانش با انگشتان او قفل شده بود ولی نتوانست خواست به نجات زن بشتاید ولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فروشد خواست

فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زرقای یک جامه خشکیده گیر کرده بود، دستهایش چون شاخه های خشکیده درخت به دورتش بیچیدند یاره های آهن همچون چنگک آهنین در قلب آرزو مند او فروشد ند زهر مره سرا سر وجودش را بر کرد و سیس فریاد در دناک او برای آخرین بار تا گوش آنانی که دور تر از او با مرگ وزند، می پنجه مید اند راه باز کرد، او پس تا آسمان برخاست و دیوار سکوت را شکست، مادر - کرد که او که یک لحظه قبل گرمی

حرارت زنده می قلبش را بر کرده بود و باروشن جسمانش چون چلچراغ شب نور قلب شوهر را گرمی می بخشید سرد و خاموشی بسا کرد که خویش در ریحولیش شوهر سر بهای مرگ گذاشت و گیسوان طلائی رنگه او که چون آبشاری از طلا تا شانه هایش می رسید چنان در خون تن او رنگ خورد که گویس خورشید را در افق سر بریده اند، تن ظریف و شکننده کرد که آنان چون شعله آتش با هیجان بود در طاقتموسا کج رو است شد و بعد در کارمان در غلطید و نهال کوچک

وجود او اینگونه ظالمانه شکست محترم اصلی رئیس اداری اتحادیه زورنا لیستان ج ۱۰ - برادرش در مورد همایون رازبان میگوید: «مرگ همایون رازبان، خاننش و کودکش داغ همیشه بر قلب همه نشسته است. همایون هر جا که قدم میگذاشت آنجا را سرور و خوشی رنگ میزد به همین خاطر دوستان زیادی داشت، وی علاوه بر موسیقی به سپورت نیز علاقه داشت مدت هفت سال بویزه رشته (زیبایی اندام) زیاده مسورد علاقه او بود. تازه کی ها در لیسه موزیک به صفت استاد مقرر شده بود که آن حادثه روانسوز اتفاق افتاد و دوستان او را در سوگ ابدی نشانید ۱۱۰»

۷-۳ مین اختراع

اهم آراتاق برآمده به سخن و کتاب رفتیم. آنجا صدوق فلزی که روی آن شیشه بزرگ نصب بود را بالای آن یک آئینه قد نما ایستاده بسود توجه ام راه خود جلب کرد. مخترع با استفاده از نور مستقیم به شاگردش پول داد تا نیم کیلو گوشت و کمی کچالو بیاورد. شاگرد رفت و مخترع به توضیحات آغاز نموده گفت: تا وقتی که شاگرد گوشت را بیاورد، تا عملاً بختن آنرا ببینیم، خوب است درباره ساختن آن صحبت کنیم. این صدوق فلزی دود یگان دارد و از دوطبقه آهن جادوگره توسط پنبه از هم جدا گردد پد ساخته شده است. طوری که می بینید قسمت بالایی آنرا یک تخته شیشه تشکیل داده و در ضلع عرضانی اول آن یک آئینه که توسط دست میتوانست تغییر موقعیت داده شود و در ختم کار روی صدوق قرار داده بسته شود وجود دارد.

طریقه فعالیت آن به شکلی است که این دیگدان آفتابی در مقابل تابش شعاع آفتاب قرار داده میشود طوری که شعاع کاملاً به روی شیشه بتابد و توسط آئینه تقویه شود (این وضعیت توسط انعکاسات آئینه به آسانی تثبیت میشود) بعد مواد ی که برای غذای جاشته یا شب در نظر گرفته شده (هر چه که باشد) در دیگ هایها دی وطنی یا المونیمی همراه با روغن پیاز و ماله دیگ انداخته شده بالای دیگدان ها قرار داده می شود که در مدت زمان کمتر از آشوب یا خنقل برقی و جویس بدون آن که کو چکرین معرفی شده باشد و سیا بدون آن که دود و سیا می دیگدان بزند و راندیت کند، مواد بخته همی شود. پلی خواننده: مزین: شاگرد گوشت و کچالو را آورد و مخترع در مقابل جسمانم آنها را توت کرد و همراه باروخن و پیاز و نمک در بین دیگ ((روی)) وطنی

انداخته داخل دیگدان آفتابی گذاشت و شعاع تابش آفتاب را به آن میار کرد. ساعت را قید کردم، ۱۰:۳۰ قبل از ظهر بود. آنچه برایم جالب واقع شد این بود که مخترع، گوشت و کچالو را یکجا در بین دیگ انداخته و وقتی علت را پرسیدم گفت: پلی، اگر بالای دیگدان های آتش، برقی و آشتوب دیگ را بگذارم و کچالو را با گوشت یکجا بیندازم، کچالو آب می شود و در حالی که گوشت هنوز خام می باشد و به همین خاطر است که اول گوشت را می اندازند، و وقتی کمی نرم شد باز کچالو را با آن مخلوط می کنند. ولی خوب این دیگدان آفتابی را بنیست که همه چیز را همزمان بخته میکند، نه می سوزاند و نه آنرا خراب میکند. پلی خواننده: «گرانقدر سباون مواد ی که ساعت ۱۰:۳۰ در

بین دیگ انداخته شده بود ساعت ۱۲ جاشت توسط شعاع آفتاب بخته شد، و من آنروز هممان مخترع شدم، غذای (آفتابسوز) را یکجا با مخترع صرف کردم، واقعا بسیار مزه دار و لذت بخش بود. در حالی که به فکر نور فرشته بودم و در این شرایطی برقی، بی تبلی و بی جویس به این می اندیشیدم که هر هموطن و همشعری ما فراوان - فراوان به این دیگدان ضرورت دارند، از مخترع پرسیدم: چرا این اختراع تا نراد معرفی فروش و استفاده هموطنان قرار نگیرد؟ - برادر، این دیگدان را برای همین ساخته ام که در خانه هر هموطن ما - به خصوص در کشور ما که چار زمین کشور آفتابی جهان است وجود داشته باشد و هموطنان بتوانند نه تنها، دیگ خود را به آن بخته کنند بل که خمیر خود را نیز با آن بپزند و آب جوش خود را نیز تهیه بدارند. - علاقتدان چطور میتوانند آنرا به دست آورند؟

مردنی سواله ...

بقیه از صفحه (۵۱)

سال دیگر را در دست زنده انسی
شدن هم افزودند .
چون جنایتی ؟
مگر شرط است جنایت بکسی
که بندی شوی ؟ من که جنایتی
نکرده بودم ، صرف یک مراد موقت
سایکل را که خوش آمده بود از
شهر گفتم دزدیدم ، این بار سه
سال را در زندان ماندگار شدم .
یک روز با هم آزاد شدم ، پس از این
گزاره پروگرامهای بهیسی داشتم
از کبسه بری و دزدی و همیشگی و شوش
و قمار و ... اما تقدیر آنقدر بد بود
ماه مراسم بود در آن سویی
دو یارها ، در جاده های آزادی
دادند و درست در راه پلجم بود
که محکمه ملنی ، برای پانزده سال
زندانی را محکمه و اعلان کرد .
شما زهم جنایت کرده
بودید ؟
نخبر باها ؟ چون جنایتی !
تتها ۲۸۰۰۰ انفانی پرسول
گوسفند فروش را دزدیدم و زندانی
شدم و اتفاق خوبی پیش آمد که پس
از پنجسال حبس مرا بخشیدند
بخشیدن آن چه که من نمیتوانم
بر خود بقولانم ، من نمیتوانم تقدیر
برم را بخش نمیتوانم مادر را
بخشتم ، نمیتوانم پدرهام را بخشم
و نمیتوانم چشمهای را که بر من چون
پیکانه بی میبینند ، بخشم . من
نیتوانم چنگهای قاضی را بخشم
که هرگز انانی را که مرا به ضایقت
غدارانه زنده می دزدند دور
کردند ، مجازات نکرد ، نمیتوانم
قانونی را بخشم که در آن استثنای
تربیتی برای محکومی موجود نیست
و یا اگر است ، دوراصل است ،
نیتوانم بخشم همه مجازات کننده -
توانم را که تا حال نخواستند که از
کم مرا از اعتیاد برهانند ... آیه
باری از آزادی دوباره سرسازم
ساختند انسان تازه آزاد شده و پیر
با حالتی که هنوز نفسی به راحتی
نکشیده ، تحت الحفظ در رسیدند .

هرای وازان جابه شهر مند ها ز
لبا حوسریازی پوشاندند و دوسا
اول سرایم را سوری نکردم بودم
که زخمی شدم و از وظیفه فرار کردم
و به کابل - شهر که در آن جاتها
زندانی شدن را آموخته بودم ، شهر
ماجرا هام ، شهر که جاده های پیش
را کتزازد یوارها و میله های زندانش
دیده بودم ...
این بار چند ماهی راه حیت سرساز
فراری به زنده می برماجراد امسه
دادم تا این که باز زندانی شدم ...
جنایت تان چه بود ؟
منکه جنایتی نکردم بودم ،
صرف هشت هزار انفانی را دزدیدم
بودم و دستگیرم کردند و محکوم
شدم به هفت سال حبس و تا هنوز
بهیسی از دوسالش را سپری نکردم .
شما که هیچ جنایتی
نکرده اید ، باید پنجسال دیگر
هم در زندان بمانید ؟
نخبر ده سال دیگر .
چرا مگر شما جنایتی در زندان
کرده اید ؟
نخبر جنایت نکردم ،
منتھی جلدی پیش به جرم قاچاق
هیروین در زندان ، محکمه برایم
پنجسال حبس و دیگر را افزود .
فکر میکنم من باشنیدن ماجرای
آخرین باز زندانی شدنش ، پسند
میکم ... او دست به جیب و
سکت گرانها پیش برد ، قوطی
سگرت سخی را که میدانم یکی از شمار
قیمتی ترین سگرت های شهر است
به (دست گرفت) برای تعارف
میکند ، همزمان با آن که رد میکنم ،
مهرسم که ؟
کسی به زندان نزدت می
آید یا خیر ؟
میگوید :
خده ، هیچکس !
مهارفت را کی میرد از د ؟
دوستان و یاران زندانم !
سهیتم هر چند درباره زندگیمیش
بی پرواست ، اما روانش تند ارضیت

که گوی از هنگام زاد روزش تا اکنون
با اوست ، برای من ، نگاه های پیش
آرام و بی معناست و چشمهای پیش
قصه گوی نشانه تریاک است ، یکبار
دیگر نگاهم به چین و چروک گردنش
میافتد ، کسی نگاهم را نمیتوانم
سکوت و نگاه ماکنجکوی نگاههای
مارا افزونتر میسازد ، از خمیره
ماندن نگاهم به زخم التیام یافته
گردنش ، در مییابد که چی مهرسم ،
میگوید :
سپنج بار ، پلی پنج بار شما
خود کنی را در خود یافتی ، بساری
با تیغ ریش تراشی ، این رگم را برهنم
(رگ بلند دستش را نشان میدهد)
زمانی با هام را در یارگف دست
هام که هنوز زنده های جرح با -
قیمت زمانی هم خودم را حلال کردم
که گردنم هنوز تصویر آن را در خود
دارد ، این پنج بار خود کنی -
توان مقابله با زنده ماندنم را -
نداشتم ، در هر بار نجاتم دادند .
نجات از مرگ با زنده مییابی
از تصمیم ؟
من میخواستم از این زنده گم
نجات پیدا کنم ... اما زنده انانام
میخواهند مرا امانت فردا نگذارند ،
اینان توان نجات دادنم را از مرگ
دارند ، اما هرگز نمیتوانند از تصمیم
نجات دهند ...
او در حالیکه به دیوار تکیه مینزد و
با جوب گوگرد به روی خاله رسمهای
دایره بی میکند ، میخواهد بسا
بیان قصه مندا نه گذشته اش را -
تصویر نماید ... گذشته بی که
برای بر ما جرا بودن ، برای سرور و
شدن و همیشه زندانی بودن او
نقش داشته است ... او دیوارها
را چون خود میباید ، او با دیوارها
بزرگ شده و امانت رشتگر های -
زنده همیش این دیوارها چیزی نکرده
اند که تخییر یابد ، او آسمان را از
بلندی این دیوارها میبیند ، از -
آفتاب در باری این دیوارها ستمش
را میخواهد ، از رویاها و خیالهای
جوانی در این جا ستمش را می
خواهد و سوز این پنج بار خود کنی
ناگام حالا ستم زنده می میخواهد
سهم نان و آب و هوا میخواهد و
هرگز دست ندارد تسلیم خستی
شود ، در استدلایها پیش خود
حق نمیدهم من فکره اش را پنج تلقی
کم ، او در میان دیوارها نشسته
(بعد از ((خود را ((داد)) افاده
میکند (داد)) او همین است که
تا حال زیسته و بعد از خاموشی

و جزش است .
اوسلولوهای بیشتر زندان ها را
دیده ، تحقیق داده ، غذا خورد
کارشاقه کرده و آزاد شده ... او به
خاطری به (جوچه) مشهور شد
که در کودکی و نوجوانی از قانون
روگردانده و درفش آینه اش را بر
سکوی مدرسه ، دزدی و غارت بسر
افراشت و در طفولیت آن درفش را با
خود به زندانها برد ، هرگز دست
ندارد خود را جانی بکار معرفی کند
او هیچ عملش را جانی نمیکند ، گفته
گورکی راه خاطر می آورم ، جانی
تا وقتی جانی نیست که گرفتار
نشود .
اما او به این گرفتار شدن ها و
دستگیری ها باور ندارد و شاید هم
حساب نکند .
(جوچه) پس از اولین بار
زندانی شدن در طفولیت تا حال
طولانی ترین دوره آزادی را بیشتر
از نه ماه سپری نکرده ، و به گفته
خود شش در این آخرین باز زندانی
شدن و افزونی پنج سال دیگر
توقیف هیچ آماده نمی نداشته و زیاد
دق آورده است .
فرار از زندان برای مشکل
است ؟
تجربه کافی دارم و میتوانم
فرار کنم ...
چون چرا ... ؟
میخواهی بهیسی چرا هنوز
هم در عقب دیوارهای بلاک ؟
بلجری انتظار آزادی را میکنم ؟
راستش در لهره همیشه می از تعقیب
شدنم را دانم ، آن قدر که تشویش
نزدترین پروگرام سرت را ندانم ...
درین گفتارش صداقت قرار -
بازانه را میبایم ، وقتی به رسمهای
که بر زمین نقش میکند ، وقت میکم
و تلاطم درونش را از لوزش لبهایش
در میبایم ، رسمهای سرگردانی
یک روان انسانی میمانند که تقدیر
شان اندوه نسلی را با او قصه
کرده باشد ، رسمها تصمیم ندارند
بسمهاده ستخوش هر لحظه معاوضه
میشوند و آن که پاک میشود ، با آن
نه دوباره نقش میشود ، یکمسه .
زخمهای یاها و کفهای دود دست
سرور جوچه ، به باره های رسمهای
زمینش میمانند به اند و درخت پاییز
خورد ، بی که بر سرش سقیقت و -
بپوسته راه بالا ، راه سفر را پیش
لرفته و میچنگد ، حرکات دشتش را
تعقیب میکنم ، لرزش مردانه بیسی

دیباچه و نون

د (۸۲) مخ پاتی
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -
 بنا خونه کوي . زه چی کله پم -
 گچو خونکی کم گل وتوم ، نسو
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه دي
 برا باندي بهمزد اوډگل به مساي
 پس خنی ورسره راشوي ، د امله
 چی زه د تولوخلکوته پم مغود
 شخصی کور شخصی وله له دي -
 ډول پینو خغه به امن ده .
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی
 به راته گوت به غانی پاتی شی .
 زما د خا نگو تر سپړي لاندې -
 چرسانو ساتی خانه جو مکرې
 ده او د نفس له پاره د تازه هوا
 په اریان پم . وخت نارخت مسی
 شاورخوا د قار وهلو خاد رهم او -
 رزي اوډ دي په ختله کی کله
 کله د میلی د خوز ویرکوشاد هم .
 خود پینو د غولونو (مجنونانو))
 له لاشه په زړه سوړي ، سوړم .
 امله چی کم وخت دغه بیبرس ی
 مجنونان زما تر خانگو لاندې له
 خپلو بیلاناوسره لید نه کتنو کړي .
 نو بیا په چاکو پامخ باندي دغه
 د ملاقات ورغ زما په تنه کی حله
 کوي ، او یاد گارونه لیکي . پونیم
 ظالم بده اگری چی د سپیلو له
 پاره می به تیرگی پاره باندي -
 پینس اولاسونه غوښوي او پام هم
 په چاکو او لوړ باندي پوستکی
 اړوي . که کومه میوه دانه می په
 خپلو خالکوکی را ینکاره شوه ، نسو
 بهامی په ډانگونو وهی اوبه تیکو
 می ولی ، ته به وایی چی زه ډوړي
 په وړاندې گناه گاره پم . زه نه
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته
 وایی . که د خدای لچ ا بده . -
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه
 په رشتیا هم چی گناه گاره پم ، کلونه
 کلونه تیر شول چی په همدې خبره
 باندي جرت وهم . خو تیره ورځ
 دغه پتراز راته خرگند شواو هغه
 دا چی پوتن می په تیرگی باندي
 خا نگه غوښوله ، خو کم بانصافه
 لاروي ورته وویل :

د (۸۲) مخ پاتی
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -
 بنا خونه کوي . زه چی کله پم -
 گچو خونکی کم گل وتوم ، نسو
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه دي
 برا باندي بهمزد اوډگل به مساي
 پس خنی ورسره راشوي ، د امله
 چی زه د تولوخلکوته پم مغود
 شخصی کور شخصی وله له دي -
 ډول پینو خغه به امن ده .
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی
 به راته گوت به غانی پاتی شی .
 زما د خا نگو تر سپړي لاندې -
 چرسانو ساتی خانه جو مکرې
 ده او د نفس له پاره د تازه هوا
 په اریان پم . وخت نارخت مسی
 شاورخوا د قار وهلو خاد رهم او -
 رزي اوډ دي په ختله کی کله
 کله د میلی د خوز ویرکوشاد هم .
 خود پینو د غولونو (مجنونانو))
 له لاشه په زړه سوړي ، سوړم .
 امله چی کم وخت دغه بیبرس ی
 مجنونان زما تر خانگو لاندې له
 خپلو بیلاناوسره لید نه کتنو کړي .
 نو بیا په چاکو پامخ باندي دغه
 د ملاقات ورغ زما په تنه کی حله
 کوي ، او یاد گارونه لیکي . پونیم
 ظالم بده اگری چی د سپیلو له
 پاره می به تیرگی پاره باندي -
 پینس اولاسونه غوښوي او پام هم
 په چاکو او لوړ باندي پوستکی
 اړوي . که کومه میوه دانه می په
 خپلو خالکوکی را ینکاره شوه ، نسو
 بهامی په ډانگونو وهی اوبه تیکو
 می ولی ، ته به وایی چی زه ډوړي
 په وړاندې گناه گاره پم . زه نه
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته
 وایی . که د خدای لچ ا بده . -
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه
 په رشتیا هم چی گناه گاره پم ، کلونه
 کلونه تیر شول چی په همدې خبره
 باندي جرت وهم . خو تیره ورځ
 دغه پتراز راته خرگند شواو هغه
 دا چی پوتن می په تیرگی باندي
 خا نگه غوښوله ، خو کم بانصافه
 لاروي ورته وویل :

حرفش خاک جاده رابلند میکند و
 شاید حالامهمانی زندانیان به
 پایان رسیده ، شاید بندیاران
 دعای میکنند که د پروظیفه یا یوازی
 شان ختم شود و شاید
 بلند شدن خاک و گرد زمین با آمدن
 موتر سروید پگرافکان رازهم
 میاشد

د اخل سرویس جا میگیرم همه
 ما برین مانند فرزندان زندانیان
 شان خسته بودند از تر به ای -
 دیوارها بدر آمده بودند ، دستان
 همه مانند من مهروامضا و نمسره
 اخورده بود . به دست نگاه کردم
 رنگ مهروامضا ، پاک شده به چشم
 میخورد ، به یاد دستی افتادم که
 در آن همه بی با همه تقدیمی خالکوکی
 شده بود و دیواره آن کلمه را -
 همان دستها که نوشته بودند ،
 پاک کرده نتوانست بودند . کلمه
 خالکوکی شده ((مادرا)) به
 دست مجرم پسر بود ، پسرکی که پله
 مهر زندانی بود و آن نام اسار عرا
 به او زنده می میگفت .
 و شاید در تقدیر همان دست ،
 جنایت کردن و جپاول نمود
 نوشته شده بوده و د زینو نام ما در
 تقدیری برای مادر ((سور))
 آنگه از هوس تشبیه شده بود
 چی تقدیرها !

- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !

میراث

د (۸۱) مخ پاتی

د تیرخان پوره نوي نوي دي زلمی
 دي ، وطاخان هم د پښتون -
 دود سره سم ټول د ولس خلك را
 ټول كړل اوډ پوځان مجلسي
 ترڅ كې يې د سالم پگړي د اكبر
 خان په سروتر له ، اكبرخان و -
 روزي زوي مور سره د سالم كور ته
 ننوتل اوډ پورود مور وسته دغه تر لې
 د روزه د دوي پرمخ خلاصه شو
 اوډ مور او زوي شپې ورسې -
 دغه انگرېسي سپړي د سالم
 خالسي لجا ي په اكبرخان ډك شو
 خود صد و اريان نرسره نشو .

ادش ، پولیس میورد اما
 زود معتقد میشم که در آن صورت
 کدام سرور چوچه د پگړو پایسه
 د سنگیر میگرد .
 صدای هم مانند زندانیان ، مهر
 د وپانرا متوجه آن میسازد که باید
 آخرین حرفها را تبادل کنیم همین
 خدا حافظی ، شماره بی از یک
 تلفون را برابرم میدهد و میگوید
 میتوانی نزد مادر مراجعه کنی
 بقیه هر بخش حیات ما را از او -
 پرس

د رحالیک از او سپاسگزاری میکنم
 ، او به گونه شوخی میگوید :
 * اگر واقعا کیسه بر ما هراستی
 برای پگړو که کدام جمع پرسول
 است
 میگوید :
 - چند دقیقه بمانید ، بروم .
 با او به راه میافتد ، ناگهان د .
 برایم میایستد و میگوید :
 - در حجب پورا همتان کافند
 هاست ، در حجب راست بتلو همتان
 فلزات است و در حجب چپ شما
 بول به درد به خوراست .

از تعجب به سویی او خیره میشوم
 به خاطر تمدیق این شناختش
 محتویات حجب پورا همتان را که استاد
 همتان است ، حجب راستم را که
 کله هاست و حجب چپم را که پرسول
 معاشم است ، به او نشان میدهم
 با بی تفاوتی و بسیار عادی میگوید
 این که حرف مهم نیست با
 خنده و تعارف خدا حافظی میکنم .
 آفتاب تموز ، صودی شده ، ترف
 تا پستان جاده داخل زندان -
 انسان را می آزارد ، زندانیان
 کارگر ، د پگړو زمین را نمیدرند ، به
 زیر سایه های صارت پناه برنده
 دانه های عرق خود را میچینند :
 آمد آمد گراچی طعام چاشت -
 است مثل های چرک زندانیان
 داخل د پگهای سپاه که بر استند
 از ماش جوش خورد ، میشوند و
 همان طور آب چکان د زمین گروپ
 های زندانیان ناید بد میشوند
 شماری از سربازان ، پهره های
 شان را معاوضه میکنند ، شماری
 بپلهار و سایل کار را جمع میکنند .
 همین خارج شدن از د روزه های
 زندان ، نشانی های دست و پسر
 میشوند ، سرویس انتقال بهای و از آن
 زندانیان به شهر آمد ، حرکت
 است قبل از رسیدن به موتر ، جای
 باقی نماند ، پسرک نگران اجازه
 بالا شدند نمهد ، موتر -

دارد که بیانش را در ترسیمهایش -
 جستجو میتوان کرد ، میخواهم از
 رسمش دیده بردارم و نگاهم را به
 نگاهش بند وزم و گفتارش را بیشتر
 تخریک کنم که یک بار میبینم در بند
 دستش کلمه پاک شده ، مادر خالکوکی
 شده و دیواره کوشش شده ، که پاک
 شود ، زبان نگاهم به نبشته خیره
 میماند ، سرور که گویی تازه چیزی به
 خاطرش آمده باشد ، به پاسخ
 نگاهم میگوید :

- این جازمانی از روی حفاظت
 و احساس احقانه ، کلمه (مادر) را
 خالکوکی کرده بودم
 * چرا این قدر خیره است ، اصلا
 با مشکل میتوان آن را خواند .
 - بلی جون چندین بار بی
 از ندامت از نوشتن این کلمه گهر لری
 همه مقدی است و برای من منفور
 این ساحه دستم را اندر رسوزنه
 کوبیدم که خون سرازیر میشد و
 ادامه میدادم که پاکش کنوید -
 بختانه هنوز هم آثارش باقیست . . .

من نمیتوانم زیر تاثیر این حرفهایش
 بروم اما نمیتوانم ردش کنم ، مادری
 که سر نوشت فرزندش را چنان به
 بازی گرفت ، پدری که وقعی
 نگذاشت که پسرش تریکی شود یا
 نشود ، خانواده بی که شاید
 شب زفاف والد پنهان ، آغاز مرد
 شان پیش از زاده شدن شان بود ،
 خانواده ، بر باد رفته ، خانواده بی
 که هر کدام زندانی دیده و هر کدام
 هنوز به همد پگړ نمیتوانند برسند
 مینا کوچی خواهر سرور ، یکی از سابقه
 دارترین زندانیان محبوس زنان
 ولایت کابل اکنون عقب میله های
 زندان نفس میکشد ، سرور از مادرش
 هیچ خبری ندارد ، پدرش را در
 پستندیده ، او تهاد و مستی
 زندانی و زندانیان را خوب
 میشناسد ، او احالاد پگړ به معنی
 (چوچه) نیست او کوهیست بر از
 با روت عقده و بیخی او د پگړ
 در سیست از طلاق او مود لیست از
 گل بی آب بت سازان عیش و هوس ،
 او سرا یا مخالفت است او نمیتواند
 به راه من و به رسم تو گام بردارد ،
 او راهی را گزیده که برگشتن از آن
 را ناممکن میدارد
 مادر انسان از دست جاده -
 زنده می گنجان با بیانه های
 بیگانه به همد پگړ میخواهم خود را
 بیا بیم و هویت ما را به همد پگړ تحویل
 بد هم .
 با خودم میگیرم اگر او این استعداد

حضرت محمد...

د (۹) مخ بانی

اوله همدې سببه علم او عمل کی د ویره توپیر نشته اوله همدې کبله ویل شوي دي چه الاعمال بالنیات هر عمل د جسماني فعل نه بخوایه د هني عمل کی موجود وي نوله همدې کبله عمل تل د هن ترجمان بلل کیږي مونږ چه په زبه هرڅه ووا یولیکن پرکوم اصولوچه په رشتیا یقین لرو هغه باندې عمل کوو په همدې سبب د اچه وایی علم نیکی اوجمل پدې دده د اهلک صحیح د ه څکه عمل د انسان د منافعت پرده له مینځه وړي ، که وختی له علم څخه تیر شو نو اسلامی عقاید هیکله په خپله اصلی څیړي او بڼې کی نشي پاتی کیدی اونه ایمان د ایمان په شکل کی پاتی کیدی شی او د هغه نتیجه همیشه اخلاقی انحطاط په شکل کس میدان ته راوړي .

زمونږ عمل زمونږ د ایمان معیار دي او همدان شان زمونږ علم هم زمونږ د ایمان معیار گنل کیږي . د رسول کریم (ص) د مبارک میلاد د یادگار په موقع کی د بی عقیدي کسانو لپاره یو پیغام دي . او هغه د اچه که چیري هغوي ژوند ون اوانسلی نی ژوند کول نوآري نوهغوي یوازی د ژوند ون لپاره ژوند نکوي بلکه د ژوندانه فلسفه او د هغه د ځان ته غوره کړي او د فطرت پرده یی په دې پان تراوی تر څو چه د هغوي په ژوند ون کی مقصد بیت پیدا شی او د مسلمانانو لپاره یو پیغام د ا د ی چه هغوي دي د آخرت د نجات په نامه له ژوندانه څخه تیرینه نکوي ، بلکه د ژوندانه صابیل دي سره را ټول او د پری څیړه وخته د یو خپله ورسره وکړي څکه د اخروي نجات لپاره یوازی د رسول کریم (ص) د حسنه اخلاقو پیروي بلکل کافی ده او که چیري د وي د خپل مذ هب تبلیغ کوا ، نوآري نوهغوي د یو خپله د دنیا واکو مخی ته د عمل د نمونی په څیره کی راوړي .

جوانه یی از...

بقیه از صفحه (۱۹)

ز یاد است که اگر قرار باشد ، همه آن را فرابگیریم ، باید صبر و پایداری بر سران بگذاریم ، مثالی می آورم از اوسن و لژ سینه گر بر جسته هالموود ، او برامون طریقه وحی گونه کی آفرینشها پیش د رد نیای سینه ، میگوید : پس مد یون جهل خود هستم)) یعنی مد یون عدم آگاهی از راه و روش دیگران ، امیدوارم شما هم در مسله چنین وضعیتی قرار نگیرید .

فکر نکنم .

آ جی کارهای روی دست

دارید ؟

والله رسامی را که برای خودم برای دلم ، برای آرزوهای هوای التیذ اند خاطر ، انجام میدهم . زیرا در این شهر خریداری ندارد ، کسی به دنبال این کارها نیست مگر این که خدا مدد کند تا به قول حافظه : (که بجز گوهر خود را بیه خریدار دیگر .

اما بکار هم نیستم خدا اخصبر دهد ، مناسبت های مختلف را به هر مناسبتی شعاری فرمایش داده میشود ، من مصرف خطاطو شمارها میشم بیشتر هیچ حق الزحمه بی وگه با اندک کسی بستند میگویم ، همچنان نگاهمسی لوحه مینویسم . پوسترو و سکارها نیز تهیه میکنم .

به امید آن که سنگان بسیار دیگران شکوه پاره اش را در شکل و محتوای نوین و امروزی در پیاده و بر شمار فرهنگیان و هنرمندان اش همانند چند سال پیش ، اگر نه در کیفیت ، کم از کم بر کیفیتش بیفزاید .

را امیدانستم ، صرفاً تشویق معلم رسم برلم محم بود . کم کم به مرور زمان از رسم های دیگران لذت میبردم ، و در واقع گهگاه که گذشته های خویش را در آن - میواقتم ، احساس عجیبی پیدا میکردم تا شای رسم های رودخانه جنگل تپه های سبز ، درخت کنار رودخانه دوشیزه با خلسه بی هاشقانه کنار آن نشسته و خیره خیره ، سر را مجدوب خویش میکرد ، بدینگونه کم کم با تاثیر پذیری از دیگران به رسامی پرداختم و در کنار آن به خطاطی نیز .

از کدام سبک وکتب در

نقاشی استفاده می کنید ؟

والله ، به هیچ سبک وکتبی آگاهی کامل ندارم ، نامهای این وان را میفهمم ، اما همانمیدانم که در این جا نه کورسیت و نه هم کتابخانه ، مجهزی ، و نه کسار آژوند گانی اند اندر به زمینه (شماره یزدگرد کوهی سنگانسی که حالا حوصله اش را ندارد) ، واگر نبوده اند هم حالا بسا دکاندارانند و بابه کارهای پرور آمد دیگر بود اخته اند ، گویسی دیگر آنان را با آن باره بیرونه سر آشنایی نیست به بدین ملحوظ با تاثیر پذیری از رسم وان رسم نگاره گری می کنم ، وگه دل خویش را عرضه میدارم ، این که به کدام مکتب مربوط میشود ، خودم هم نمیدانم .

آ باری بچنین وضعیتی گهگاه خود ، موجبات پیدا می دهدت های تازه بی راه ، فراهم می آورد ، زیرا حالا در مسواری گوناگون آن قدر راه و روش وکتب

عطریات

بقیه از صفحه (۲۰)

بوده است . اینکه از نباتات یا زنده جانها چه وقت و در کجا عطر یا سایر روغنیات خوشبو را می ساختند معلوم نیست ، اما به اساس گزارش نخستین اسناد تاریخی از جمله کتابهای چینی و هندی بیش از ۱۵۰۰ قبل از میلاد در قسویکی از قسرون ها باقی مانده های از روغنیات و عطریاتی را یافتند که هنوز خوشبویی داشتند .

در آن هنگام برای ساختن روغنیات و عطرها گل های رنگ رنگ ، از جمله گلای ، نرگس و حتی آب انگور را که در آن گل های خوشبو را ترکیب و استفاده بعمل میآوردند ، تحول و انقلاب در پدید است آورد . دن برنهم یا (عطریات) بسرای نخستین بار توسط فیلسوف ، پزشک و دانشمند بزرگ ابوعلی سینای بلخی صورت گرفت که تجزیه شخصیات را به واسطه ای عملیه تقطیر انجام داده و برای نخستین بار عصاره ای گلای را به دست آورد ، بدین ترتیب آساز و انکشاف علمی برنومی (عطریات) سبزشد و جان گرفت .

قانون جدید ترانسپورتی

در فنلند درین تاریخ همسایه قانون جدید ترانسپورتی وضع گردید که برای زمان افغانستان بلا واسطه همه رانندگان مکلف اند تا در تمام شاهراه ها و سڑک ها بدون دستاها با چراغ های روشن در حرکت باشند و تمام بیاده رها در هنگام شب چراغ های دستی روشن کن را بپوشند .

دوسیه های جنایی

بقیه از صفحه (۷۲)

از هر دو رجال خدا حافظین میروم :

چرا این مسلک را انتخاب کردید و چرا دوستش دارید ؟

دو نفر در یک کلام حاضر جوابانه میگوید : ((از تن فروشی کرده خوب است))

و این را به مثابه یک دفاهیسه کپسه بران میبینیم .

وقتی از محبس راه برون را پیش میگیریم نگاه به گرداب کنار جوی کیفی افتد و به ناگهانی به فکر گرداب زنده می آید منی سیم از صف درج مکتب بدینسو نوسهایی بوده از کپسه بری .

چه سنگدل و بی احساسی است که نمیتوانستند یا نمیخواستند از جیب کودک کوچکشان آلاه باشند .

با خود میگویم که در آنوقت - طفلک شاید برای یک دانه ساجق و یا خرید یک گدی برای بازی درز کوچک شد / اما امروز در صورتیکه تنها مجاز است هر چند بار زد - بدن را در رشمه زدنش شدن - برای پیشمیدهند و در هر بار بنده شدن نه گانه و نه معلی برای منع پرورش او در غرض کپسه بری وقف خدمت میشوند .

در یاری است که از مسلک روگرداند در حالیکه موفقیت و تجربه لازم

را بدست آورده ، اگر این مسلک را ترک نماید چه کاری برای ادامه زنده می میتواند بکند ؟ چه کسی زن بدنامی چون او را به کارش - بگانه می خواهد گذاشت ، پاسی میتواند از این مسلک کنار ببرد - و قتیکه راه مسلک بد ترا پیش گیرد و در ریخ که آنوقت او یک روسپی و لگردد شود .

نتیجه اخلاقی این خواهد بود که از مادران و پدران و همه افراد جامعه خواهان توجه و مسوولیت به کودکان و نوجوانان شویم ، در روی و در نداد زخم های التیام نیافته یک نسل است . به آنانیکه کپسه برن حوزی سن را فقط به چند سلی و توهینی مجازات نموده از سر و سها به جاده میاندازند باید بفهمانیم که بعد از سووس حاملشان سووس های دیگری برای ادامه برنامه جنایتکاران کوچک خواهند آمد . پس بیایید نه لت و کوب و توهین کنیم بل این اطفال را - ایند آینده سازان وطن را به دست خازندوی دهم و پاکش در رفاه مدارات خازندوی کانونهای پرورش این اطفال گسترده - سرگردند تا نامل بعدی ما روگردان و ناد و راد میانشان نداشته باشند .

در جایگاه ...

بقیه از صفحه (۳۶)

بلی نعت خوانی ، طوری که گفتم ، مقام های خود را دارند . هر مقام همراه ساز در نظر گرفته میشود ، اما در وسبک وجود دارد نعت با موسیقی و نعت بد و نعت موسیقی . در نعت بد و نعت موسیقی مقام ها در ادا در نظر گرفته میشود ، من برادران ، بد و ن موسیقی میخوانیم ، البته که این سبک مشکل تراست .

* ببخشید آیا نسبت به موسیقی تعصب استید ؟

نخیر ، چون نعت ، همراه موسیقی باید آهسته خوانده شود و من اذای بلند تر دارم ، لذا اشیا بد و ن موسیقی را انتخاب کرده ام .

* سروده های نعتیه که ام

شاعران را میخوانید ؟

از بیدل ، حافظ ، شبلی سعدالدین انصاری ، عشقرفی میر صاحب ، سنایی ، ناصر خسرو عطار را .

* از کدام شاعران بیشتر میخوانید ؟

از سنایی را .

* برای خواننده گان ،

در لجهت خواهد بود که در باره خانقاه های شهر آگاه شوید .

خانقاه در شهر قندیس کابل در عاشقان و هارغان مومنت دارد و به نام (خانقاه پهلوان صاحب) معروف است . سابق از طرف شب در این خانقاه اهل تصوف و عرفان گرد هم می آمدند ، اکنون پس از نماز صبح روزهای جمعه ناگه ها و نعت خوان ها گرد می آیند و نعت نماز جمعه به نعت خوانی ادامه میدهند .

در نعت خوانی های خانقاهها چهار طریق وجود دارند :

قادر به ، نقش بند به ، سهرورد به و جشته ، که هر یک رهنا هلی حد آگاهند ، در خانقاه های اکنون پهلوان صاحب دارد ، هر یک طریقه قادر به مروج است ، خانقاه جشته با ساز و موسیقی همراه است و این سلسله در اصل هندسی میباشند که شب های جمعه برگزار میشود و میشود در آن استاد سر آهنگ ، در این طریقه زیاد خدمت نمود ، است و اکنون محترم امیر محمد ، آن را ادامه میدهد .

* تاکنون چقدر نعت خوانی کرده اید ؟

حدود ده کست .

* آیا صدای خوب ، صدا و آقا صاحب میر فرخالدین را کسک نموده تا این همه موفق و معروف گردید ؟

البته آواز خوب نقش زیاد دارد و نعت با الهجه و ادای خوب و برجسته و پر سوز خواننده میشود ، اما مراتب سر شرط اصلی موفقیت است .

* آیا در این بخش ، آموزش و تحصیلات هم صورت میگیرد ؟

تاکنون نی .

* پس به همین سبب شما به تیاتر رو آورده اید و تحصیل تان را در آن بخش ادامه میدهند ؟

بلی ، همینطور است .

* در تلویزیون و راد یو جایی نعت خوانی چقدر گونه است ؟

طوری که بهنند گان و شنوونده گان در جریانند ، چنین برنامه ها بنا بر تقاضای مردم وجود داشته و یقیناً که وجود خواهد داشت .

به کپه باندی حره تایی تری او تقلید تری وی . درم صحنه ده . در به گزار گزار به عادت تری وی . هغه بدن جور نیست داسی وی دوهم کپه ای شی چی یلار اوور چی له کپه خشه دنی لاسی به بی کپه لاسی وی . اوله هغویسی اندازه کارواخلی .

کپه لاسی خلو

چگونه میتوان از پیری . . .

بقیه از صفحه (۲۲)

گرفته مفکوره (طولانی ساختن عمر) یاد نظر داشت دوره حیوانی - تنی شخصی شان به مفهوم چندین ماه است ولی در خصوص انسان به مفهوم ساله است و در نتیجه این مواد درخور توجه نتایج منفی را ببار خواهد آورد .
کارشناسان و متخصصان از آنجا عملی بدیده های دوران پیری به اختراع وسایلی کنترل متد ام درجه حرارت بدن و در نهایت امره شدت پروسه های میتا بولیک دل بسته اند . برای قدرانی این مایل ، کافیت بگیریم که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۰.۵ درجه میتواند (۰.۵) درصد به دوره -

حیاتی انسان بیفزاید)
سوال در اینجا است که چگونه میتوان این سرد سازی (ملایم) راه دست آورد .

اساساً پیشنهادات تازه ای از طرف انستیتوت جیرونتولوژی آکادمی علم طبی اتحاد شوروی که من اختار همکاری افراد از صورت گرفته است ، نیم ماهه کشف باز دارندگان دستگاه زنتیک که تغییرات مربوط به عمر را کاهش می دهد ، گردیده ماند و طرفی را که خون حیوانات پیر را تصفیه می نماید ، از آزمایش کرده اند ، این میتود جدید دوره حیاتی شان را افزایش داده و سرعت تغییرات متوسط به عمر را کاهش میدهد .
افزایش در طول عمر ، آنچنانکه مادرک کردن ، ام ، نه شکلی از - حیات تازه بخشیدن است و نه طولانی ساختن دوره عدم ثبات مفهوم از آن طولانی تر ساختن هرچه ممکن دوره قبل از ضعف

پیری است یعنی دوره که انسان ظرفیت زیاد گار بوتانسیل بلند خلایق را دارا است .
ضمناً در زمینه بعضی از تو - صیه های خیلی عادی نهاییه و اثر ثابت شده اند ، رژیم غذایی با کیفیت ولی با ارزش کم لوری کمتر میتوان به عنوان - مثال ذکر کرد ، حتی اگر توصیه نشاد هنده گان قدیمی رانا - نیده بگیریم ، در آستانه قرن بیستم دانشمندان در لابراتوارهای متعددی جهانی علم را دریافتند و تاکید کردند که رژیم غذایی محدود زنده می حیوان - نات تحت تجربه را در حدود (۵۰ تا ۱۰۰) فیصد افزایش میدهد . علاوه تغییرات مربوط به عصر به سرعت کاهش یافته است ، این امر نشاندهنده است که عین موضوع در خصوص انسان هانیسز صدق میکند ، مشاهده ای که در انستیتوت ما به عمل آمده و نمایانگر آنست که هر قدر غذایی سابقه انسان پیر از نگاه کالوری پر ارزش بود ، به همان بیابانه تغییرات بتالوژیکی در سیستم قلبی و مجاری خون او بیشتر محسوس بود . است .
لازم است همه وقت به خاطر داشته باشیم که خوردن زیاد ناشی از آن سرافرازیست پیرای انکشاف بیماری های که دوره - حیاتی انسان را کوتاه تر می سازد زنده می گردون تحرک و خانه نشینی عامل دیگر در زمینه است ، در تحلیل نهایی ، بسیار ی اشخاص مویه مونتاچ تجارب لابراتواری را که با پیری تسریع شونده سروکار دارند بالای خود عملی میکنند .

باید تاکید ورزید که سالخورده می یک پروسه مغلق و پیچیده است که جنبه های زیادی دارد و در نتیجه بهترین نتایج را می توان به وسیله عمل بالایی (نقاط داغ) بدن پیرو سالخورده به دست آورد ، هر چند طوری که قبلاً گفتیم که نتیجه گیری های عجولانه که تا هنوز هم خیلی کم است مجاز نبوده ولی در عوض آن عمل مجاز است ، البته کارشناسان تحقیقات عملی بدیده های دوران پیری در جمله اند ولی این جمله باید در حد و دالان و منطقی باشد .

حال ، اجازه دهید ، جنبه دیگر موضوع را که دوران پیری را چگونه باید سپری کرد و چه عواملی در ریشاشی ماندن ، نیرومند ماندن و سالم ماندن انسان حتی -

دوران پیری نقش عمده ای را بازی میکند مورد ارزیابی قرار دهیم :

فرانسوی ها با پیر زنده می گرد - (دوران سوم) می نامند و بد -

ین ترتیب تاکید میوزند که در زنده می انسان دوران کمتر از دورانهای جوانی و میانه سالی نیست . از دوران سالخورده می میتوان جلوگیری کرد ولی میتوان آنرا به تعویق انداخت ، و محتر از همه ، برخی از برابلم های - دوران زوال را میتوان در مجموع از بین برد ، ولی اینکار مستلزم سعی و تلاش و اقامی است .

اپلیا برونبورگ ، نویسنده در آستانه مرگ گفت : (تقریباً نوزده

سال عمر من در راه آموختن اینگونه چگونه مانند یک آدم پیر زنده می

کتم سپری شد ، تصور کردم که چگونه از دست دادن امید بسا

زوال فزونی همراه است ، بعد در ایامی که جسم قبل از روح پیر

میشود و انسان باید بیاموزد که چگونه مانند آدم پیر زنده می کرد . این یک امر مسلم است که آدم - ختن زنده می کردن دردوران پیری مشکل است ، زنده می طولانی صرف وقتی سود مند است که بارد و شو ما به خسته می برای اطرافیان تان نگردد ، در غیر آن زنده می خود ش خسته کن تمام میشود .)

سیستم نازک عصبی آدم پیر خود نهایت حساس است ، بیوان در تطابق خود شان با حالات متعوب مشکلاتی دارند ، چنانچه حتی در مقابل واقعه خوش آیندی چون انتقال به یک ایارتان جدید و خوب واکنش خیلی جدی و تاثر آوری را نشان میدهند ، در یک ایارتان جدید همه چیز برای شان بیگانه ، نا راحت کننده و ناخوش آیند جلوه میکند ، مشکلات و ممانعت های اندک باعث میشود تا بیوان انسرده و میا بیومی گردند .

انسان همینکه به سوی پیری میرود با گذشت هر سال در و -

ستان خود را از دست میدهد و به ندرت در استان جدیدی می باید ، روابط ده ها از هم

میگسند ، انسانیکه در دوران جوانی ایش آدم خوش شترسی

بوده به آدم ستیزه جو وزود - رنج مبدل گردیده و هر کسی را

به خاطر کوچکترین چیزی و هظ و نصیحت کرده و از او گلگه و شکایت

سرمیدهد .

آیا باید گفته شود که پوی انسان

سالخورده تا چه حد ضرورت حیاتی است تا این بدیده یا

مرحله تازه را به سهولت بپذیرد و وضع را از نگاه فلسفی در نظر

داشته باشد ، از بزرگ جلوه دادن برابلم های کوچک پیر -

بایسکل و ورزش

بقیه از صفحه (۷۰)

ورزشکار می تواند هر نوع ورزش دیگر را نیز در کنار بایسکلرانی به بعضی ببرد ولی در خورد یاد آوریم که ورزشکار باید دارای رژیم غذایی منظم باشد و به خاطر پایین آوردن فشار و داشتن انرژی ذخیره می باید همسوار بادام و هسته صاف نماید تا در جریان تمرین و مسابقه فشار سریع داشته باشد.

تفاوت بایسکل سپورتس را با بایسکل های عادی چه گونه وانمود میسازد؟

بایسکل عادی از لحاظ ساختمان خود دارای وزن کمی در حدود بیست کیلوگرام فول می باشد، اما بایسکل سپورتس سبک و دارای وزن ۹ کیلوگرام بوده و اندک آن کج است، که ورزشکار می تواند موازنه در مسابقات و باهای خود را یکسان ساخته و سرعت آنرا بین ۶۰-۷۰ کیلومتر بر ساعت بسازد.

لا محمد احسان نظر خود را در مورد ورزشکاران این روشه ابراز داشته است:

ورزشکاران باید در کلبه ویا گروسی که تنظیم هستند، تمرین نمایند و افتخارات شان مربوط به کلبه شان باشد، و بطوریکه دیده میشود، بعضی از ورزشکاران خوبی که در مسابقات کلبه تنظیم هستند اما کلبه های دیگر آنان را در بدلیسول خریداری میکنند.

وی در پایان از ریاست المپیک تقاضا نمود تا در صورت امکان از خارج کشور بایسکل های جابه جایی سپورتس وارد نمایند تا در وقت سرما ورزشکاران در اتاق های ورزشی بتوانند به تمرین بپردازند.

دانشمند بزرگ گوته، فاسق را در ۸۲ ساله می نوشت: تیشیلن، برنارد شاو، لیوتولستوی و بسیاری از مردان بزرگ زنده می طولانی و پرباری داشته اند.

قانون بیولوژی نیز همین است که گذشت عمر بر اعضای که بیشتر فعال اند زیاد کار میکنند کمتر تا شیر داشته و هم چنان در پیرت به سراغ آنها می آید.

روانشناسان میگویند که کاهش قابلیت های دفاعی خاصاً حافظه بیشتر نتیجه عدم موجودیت محرک ذهنی بوده تا کبر سن، هرگاه در مغز بر ضد پروسسه اخذ شده، عمل کند، باید کارشده و زیاد انجام دهد، این موضوع را طبیب جاپانی یاکوشیرو میسوجاواکه مطالعه و بررسی ماورای صوتی در مغز افرادی را با عمر های متفاوت انجام داد، مطالب فوق را توصیه های زیر میتوان فنی ساخت:

- ۱- به خاطر داشته باشید که مطالعه کردن در حالت افتاده و دراز کشیده به حافظه زیان میرساند و آنرا کند تر میسازد.
- ۲- خوردن غذاهای سنگین و سفت شدن بافت ها را از قبیل پنیر، پنیر خانگی مرغ، شامهای باغلی، لوبیا و جگر را ترجیح دهید.
- ۳- گرفتن روزانه ششم در دوران سالخوردگی نباید بیشتر از یک گرم در روز کیلوزن بدن باشد و هر نوع روغن نباتی بهتر از بهترین مسکه است.
- ۴- هر سه یا چهار ماه مولتی ویتامین بگیریید، بخاطر داشته باشید که در ظرف چند روز مصرف ویتامین ها احساس نیویومندی خواهید کرد و مزاج خوب و در مغز فعال خواهید داشت. انسان باید باور داشته باشد که طبیعت ویتامین ها را خاصاً برای اشخاص پیر آورده است ویتامین ها قلب و سیستم عصبی را تقویت می بخشد و بجای مدغمی را از سفت شدن می محافظت میکند.

خود وضع میکند مانند دوش نکی سریع قدم نزن، وزن زیاد بسر ندار (حتی اگر آنرا به آسانسور می تواند بردارد)، دروغا که این کار به عوض جلوگیری از سال خوردگی آنرا نزد یکتر می سازد، بدن انسان در نتیجه خیلی پیر و فرتوت میشود، هیچ استخوان تبلیس هم نقد زنده نماند، تا سالخوردگی واقعی را ببینند، نکته قابل یاد آوری اینست که سالخوردگی پروسه مغلق و پیچیده است، بدن انسان به سادگی ((نزل)) نمیکند بل که متداوماً تطابق پیدا میکند و احیاناً میشود، همینجاست که کار نکردن به نزل و مرگ می انجامد، نقصان نوز، نوز میسازد، بیگانه می و تبلی است.

دانشمند روسی، مار نیلیوس، سیلسوس که در قرن اول بعد از میلاد زنده می میکرد اظهار داشته که انسان باید به طور متنوع زنده می کند، بعضی اوقات در شهر و بیشتر در ها در سینه طبیعت باشد، ولسی سیلسوس علاوه کرده که انسان تا آنجاییکه میتواند بیشتر به تمرینات فیزیکی بپردازد، چون گذراندن وقت بطالت بدن را تضعیف مینماید، پژوهشگران طبی آمریکا به این نتیجه رسیده اند که مردان هفتاد ساله خود را دوچند جوانتر احساس می کنند در صورتیکه صرف سه ساعت در هفته ورزش کنند، تمرینات فیزیکی برای سالهای متدای نه تنها به انسان کمک میکند تا نیرو و اشتهای خود را در طول زنده می حفظ کند بل که همچنان در مغز سالم و طبیعی و استعداد های خلاق خود را از دست ندهد.

علاوآ، به مشاهده رسیده است که کارد مافی به نوبه خود زنده می را طولانی تر می سازد، تاریخ شاهد ظهور نوایخ خلاق در سالخوردگی است، طور مثال: سوپوکلیس که نود سال زنده می کرد، جالبترین تراژدی اثر را در ۷۰ ساله می نوشت، بزرگترین هنرمند روسی، ایلیاری بین، آخرین شهکارش را وقتی نقاشی کرد که ۸۶ سال عمر داشت و شاعرو

هیزد، در صورت ممکن پیرامون مشکلات مختلف زنده می بخورد طنزگونه می اختیار کنند پایه عباره دیگر بوی مشکلات زنده می بخشد.

ضرب المثل معروف روسی است که چه خوب توصیه میکند: ((اگر می خواهی صحت مند باشی تمام تشویشات را از زنده خود بیرون کن.)) طبق نظر روانشناسان برای بیرون کشیدن خود از کونکر ناخوشی باید حتی در خواب هم ایام عمر، هیچگاه در پرنشده است، چیزیکه خیلی اهمیت دارد اینست که نباید بسوزی مفکوره غیر مفید بودن زنده می کرد و پیران چسبیده، بهترین چاره افکار نا سالم و ناخوش آید عبارتست از مصروفیت سالم و خوش آید، علاقتدی، دلگیری و همدردی در مورد دلگیران بخصوص آناییکه نیازمند کمک و ترحم اند، ولی آنها همین سال خوردگی گان نیستند که مشتاقانه از تالیات بی جهت و اضطرابات پرا بلم ها و تنگان های احساساتی ((زاید)) جلوگیری می نمایند بخاطریکه معتقد اند برای سلب مت شان مضر و غیر مفید است، آنان بهش از حد درین مورد پریشانی حواس دارند که چگونه از کار زیاد جلوگیری نمایند و سخت به رژیم روزانه شان بچسبند، از لحاظ تباین آیا این افراد بیشتر خود خواه و خود پسند اند که بیشتر در دوران انزوا ((مغز روان)) شان اختلال اعصاب پیدا میکنند.

احساسات منفی با آزاد سازی ادرنالین توأم است، حتی اصطلاح ((گزانی ادرنالین)) را نیز میتوان به کاربرد، پالین هورمون ((فشار روانه)) از میان بیرون و یا هرگاه انسان به تمرینات زیاد بپردازد و کارهای فزونی انجام دهد، خنثی میگردد. هر چند، انسان با گذشت از یک که گوری به که گوری دیگر غمسر به طور فزاینده به آغاز کند، پس کدی مبدل میشود، جسم انسان در جستجوی ((استراحت)) است، همینکه روزگاری را پشت سر میگذارد، محدودیت زیادی بالایی



از نزدیک و از دور



به اجازه (نزدیک بین) نشر میکنم:

مولانا ی بزرگ بلخ جلال الدین
بلخی ستم بکنید، به ذوق شما
آخرین میگویم موفق باشید در صورت
امکان چاپ میشود.

از جمله ستون:
از نگاه ای انتباهیت تشکر
موفق باشید.

عابده جان از شنیدن نام هیلتل
ترب بود ضعف کم، ولسی با
خواندن نگاهای کبیدی، کسی
به حال آمدیم - نگاهیات را در
گوش مسوول صفحه (بوجی خنده)
گفتم او قول داد که میچاپد.
۰۰۰ (۱) عابده باشید.

۱۰ روزان، شاکرد صنف پنجم
(ب) نسوان گذر گاه:
جان کاکا! نقطه مارا درست
وصل کرده بودی، تشکر، موفق
باشی.

عطا محمد نهن لسانسه
پوهنهی اقتصاد پوهنتون کابل:
از نگاهای بسیار تکراری تان
بسیار زیاد (تیکو) پیشنهاد
تان جالب است - در آینده
در نظر گرفته خواهد شد - نیا فر
باشید.

لا لهد انارم، فارغ التحصیل
صنف دوازدهم لیس
یک از مطالب ارسالی تانرا

دیدن شعر تکراری، محشری
به پاکرد و تصمم گرفت در همین
خصوص با محترم (محشر) سه تار
نوازی زنده و محبوب صاحبی
ترتیب دهد - تروتازه باشید.

۱۲ نسیه (هیلتل) حیدری
از صنف ۱۲ لیس آینه ندوی:
جان (نزدیک بین) باز شعر
چند صد سال پیش رابه جان ما
زدید، خیر است که (نزدیک بین)
چشم ضعیف است، حافظه اش
قوی است و هنوز شعرهای دور
مکتب یادش است - موفق باشی.

محمد وزیر (محبوب) محصل
سال دوم موسسه عالی تربیه
معلم ولایت جوزجان - نامه تان
رسید به پرسشهای تان پاسخ
داده میشود - به مسوول صفحه
ایش سپردیم تا بجوابد - محبوب
باشید.

عبد الزواق حسین یار از
تخنیک ساختمانی:
(نزدیک بین) با (تسرحمو
اشفاق) بدین (خود پند)ی
و جلوه گری از (حسد و خل) هر سه
مطلب شمارا در شمار مطالب
(قابل چاپ) در جدول درج
آن (۲۶۵) مليون كيلو متر مربع
مهاشت - روزن زمین در حدود
(۶) کاتر لیون تن است -
زینب احمدی و دوستان
پس شمار از صنف دوازدهم لیس
زفونه:
باور کنید (نزدیک بین) بمجرد
از این که هلاک گرفتید در معرفی

راضی شوید وهم (نزدیک بین) موفق باشید.

فلورا آتایی محصل سال
اول پوهنهی تاریخ و ادبیات
پوهنتون بلخ:
(نزدیک بین) زیاد تلاش
کرد که مفعول برای دو صرع
آخر شرح کارتون تان بیابند،
نتوانست که نتوانسته صدقه
سرتان (پارزنده و صحبت با کسی)
چشم به راه مطالب جالب از شما
هستم - موفق باشید و صبر کنید.
نامه دیگر تان هم رسید شعر
(اشک روان من) چاپ می شود.

۱۲ از صنف هشتم مکتب
پروژه تاپنی وات:
(رازدار باشی) باترس و لوز
و با وجود آن که از زین فوق العاده
هراس داره باز هم مطلب ارسالی
تانرا در باره زنان نشو میگویم
(یک زن سه برابر ادما پیش
اشک میبیزد، چهار برابر
قامتش بوت کوری بلند میخواست
سه برابر زیاده پیش ناز میفروشد
چهار برابر از آنچه که هست،
سنتش را کوچکتر میگوید، سه برابر
قدش حرف میزند، و سرانجام
سه برابر احتیاجش پول میگرد ۰۰۰)
جور باشید - بهترین همکار
ما هستید - موفق باشید!

سید نصیر احمد (رضوی)
معاون د اکثر صحت عامه:
شعر ارسالی تان به مسوول
صفحه شعر داده شد تا چک
کند و نشر نماید - تا هم شما

محمد حنیف (آرزو) از لیس
دشت برچی:
طرح ادبی تان نام خدا
(مثنوی هفت من کافذ) بود
که انشا الله ازین به بعد طرح
های ادبی کوتاه می فرستید
تا هم کافذ کم مصرف شود وهم
رنگ قلم با آن هم سلیقه تان
قابل قدر دانست (نزدیک
بین) هم آرزو خند است که
واحدیک های گرم کن مارا بید ببرد
تا احتیاجی به خرید نیل و چوب
و ذغال نداشته باشید، جور
باشید.

سمیرا آرزو بفتلی از صنف
دهم لیس مرم:
سروده های تان به دفتر
رسید (رازدار باشی) توصیه
میکند که هنوز وقت کافی برای
سرودن شعر کامل بخته دارید،
فعلا تا میتوانید کتاب شعر
بخوانید تا بد اندید - تشکر

۱۲ سایر شکب از ولایت
جوزجان:
دوست مهربان مجله
انتقاد شما بالای هر دو پنده
(نزدیک بین) لسانی خواستیم
روی همین فقلت (نزدیک بین)
وی را از بحث متفک کم، ولی
او قول داد که از این به بعد
(دور بین) هم میباید - تا نامه
های ولایات را حق اولیست
بدهد - سرانجام باید بگویم

شما بفرستید ما چاپ میکنم
شکیا باشید
۱۲ فریاد هروی از صنف دهم
لیسه فردوس کود برق مزار شریف
فکر میکنم دیگر کافی باشد
با هنرمند مورد نظر تان صاحب
کردن، اگر آسپاهم است
نوشت است به یکی از پرسشهای
تان پاسخ میدهم که بیختم
شود:
او هنوز زن نکرده است
مجرد مجرد است، خوش
شده؟
۱۲ نوزده (خواجگ زاده) محصل
صنف سیزدهم حلیمات متوسطه
طبیسی:
گله شما روی مرد و چشم
ضعیف (رازدار باشی) ولسی
سروده های تان را (چون بسیار
خصوص وی پیده بود) (راز-
داری باشی) نشر نکرد - و رازش
را نگه داشت - موفق باشید -
محمد آصف (ناطن) فارغ-
التحصیل تخنیک مزار شریف:
(نزدیک بین) با همان چشمان
نزدیک بینش کوز شود اگر توانسته
باشد تخلص شمارا بخواند به
هر حال توجه کنید به سروده
لطفاً صفحه برگردانید

ارسالی تان که به دفتر مجله
رسیده است:
نامت همیشه هر که بگیرد، وصال من
یادته همیشه شاخه سبز خیال من
این آخرین کلام ترا در کعبه بود
من در فریبها -
گاه بود اع دختر سمینه پوشش نور
تکرار میکنم - تکرار میکنم
۱۲ نصیره نصیری و حافظه
هشتمی از صنف هشتم پروژه تاپنی:
از گزارش شما قریب بود سر
(رازدار باشی) شاخ بکنده خوب
برای این که سر خواننده گمان
هم شاخ بکنده، قسمت از گزارش
بلی او مدت ۱۴ سال بیچسه
بوده، ولی یک سلامت بعد دختر
شده - اولیاس بیچه گانه میوشه
و نگاه های محصم و آرم داشت
از او میسر که چرا ۱۴ سال رول
بیچه را بازی کردی - جواب مید-
هد - مجبور بودم - میسر
چرا مجبور، او قصه اش را این
طور شروع میکند: مادری هفت
دختر داشت و بدین در زمان
حمل دادن برایش گفته بود که اگر
نرزد هشتت میم نیاشد،
آن وقت جای تو و دختری در کور

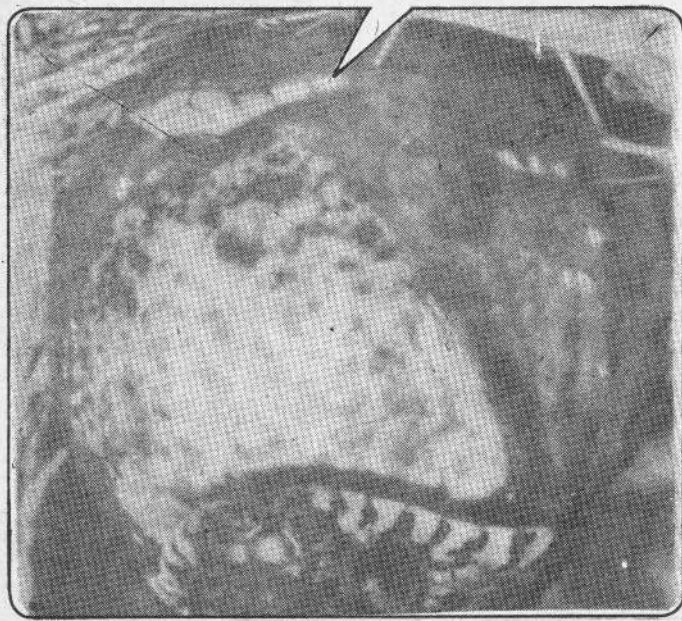
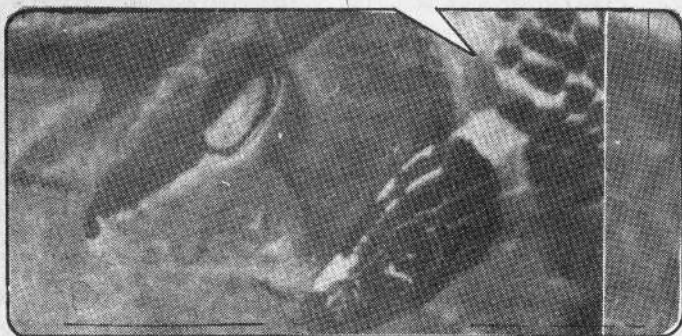
دمارانو ژوند او خوراک

د شیر شاه رشاد زیار

ماران یوازی خاړویدي، چی خوراګګ غذا یی رژیم لري. د امریکا علمی مجله ((سمیت لوینا)) لیکي، چی ماران پیرچسدي معاینګري خوار، خوري، د خاص خور، لوبه لحاظ خورنګه ماران شته. لومړي هغه ماران چی یوازی ګوک خوري. د معنی مارانو د باره بڼه خوار، لړمان دي او داس ماران هم شته، چی تیر چوڼګبڼه خوار، نه شی پیسدا کولای. سرپوه پردی الوتونګس خور وینګی اوکب خور وینګی ماران هم شته دي. د مار خولمتر ۱۵۰ د رجو پوري خلاصیږي او د امکان وړکوي چی خوار، به خوله کسی ولغړوي او ګاهی وخت د وحشی خاړو په اندازه خوله خلاصو. لای شی. که د مارانوبه خوله کی معاینګري عقلی نه وای، چی د تنفس امکان یی ساده کړي، نو د ماران به هر وړود خوراګ بڼه وخت کی به قطعې ټول مړه کیدای. د اعضلی امکان وړکوي خو ښکار شوي خاړوي، هر خور، چی غټ وي به خوله کړي. بواوا ناګوندا (دوه رقمه ماران کولای شی، داس غټ خاړوي. لکه: وحشی خورګان به خوند سره خوري. داس بیټی هم لیدل شوي دي، چی د جنوی امریکا پر اګه د دي مارانو ښکار شوي دي. طبیعت دي مارانوته د ښکار به لاس ته راوړلوکی معاینګري. استعداد هم وړکړي دي. یو عجیبو مارانو څخه هغه ماردی، چی یوازی اوز د زس سوسماړي خوري. سوسماړی هم د مارانو په نیرنګ بڼه پوهیدلی دي، بعدی خاطر د شی له خوا د بناخ بڼه سرکی اویا حتی پریاښودنی وید پوي او د پیرچسې اهتزاز به احساس کولو سره فورسې، خو بیاهم ماران تزدوي چالاک. ښکاري، د سوسماړو په لید لو سره ماران قلی په موازی یا علیحد ه

بناخ کی وره یی کڼي او د ورسره د قیق وي، چی ښکارګید وینګسې خاړوي هینګ کم شک او بدګمانی نه احساسوي. د ماریوبه برخه زهرې اسرار دي. زهر تی پیرلري. پوهغه، چی عصبي سیستم فلج کوي، پل ټول زهر وینه خټه کوي، سره یاسپین کرویات د منعه وړی او د ریم ټول هغه زهر دي، چی ښکار شوي خاړوي وي به هغه باندی تجزیه کښی دی او پوه مارانوکې یو ټول مار خورا تیز زهر لري چی یو ګرام یی کولای شی د منعه سووتل وړوند پای ته ورسوي اوکیان به خوتانیوکې لږه

منعه وړی. داسی زهر، هورچه کسی به افعی مارانوکې هم لیدل شوي دي. خود مارانوزهر، پرتول وړوندی موجود اتو باندی اغیزه نه کوي. ایسوی، یو ټول موجود دي، چی د معنی مارانوسره یو ګاهي اوسی او د مارانو د چیچلو سره پسر مقاوم دي. تجربی ښولی، چی د انسان د باره د زهر و ټاکل سوي د وزد شپیتو وارو په زیاتوب پسر د وي اغیزه نه ده کړي. خودا موجودات د کیرا مارانو په زهر وړی زیاتره خلګ د پوري به خاطر ماران نه خونوي. خوموز تل د وي ښکارګیدای نشو.



د هامبورګ د سیما نود ګلوپ -
 څخه رود زنبورګ، چی اصلا
 وړوي پخونګی دي، د دي د ندي
 ترڅنګه د اتلی کلنی راهیسې بڼه
 سیاحت هم بوخت دي. په خپل
 د پوښ ګنه سفر کی نزدی ملیسون
 کیلومتره واټن پوچه او اوپو کس
 ګر محمد لی دي. هرکال ښیرګه
 پوچه هادي او خطرناک ګاهي ته
 سفر کوي د اسفرکله براون باندی
 په وچه کی اوکله هم په جاله کسی
 د اوپو کی وي د ښیرګه یوه غږ
 سادي کته یوه ورځ د نېل
 په ساحل کی پیښه شوه. کله چی
 د نېل نامتو خاړماهی یی لاس ته
 وړغلی وړودو هستوګنسی خواتا
 روان وو، چی د وحشی خورګ سره
 مخامخ شو. ښیرګه بېله محذبه د
 لمان سره نکر وکړ، چی په کب
 نیونکی چټک خولمان نه شم سا -
 تلی او د سپساري د پوري څخه
 هم نشم کولای لمبو وکړم. نو
 سلاسی به لوشوکی پروتم، په لږو
 می پرمختان لوشی ویاشلی. خورګ
 چی رانزدی شو، بسله پیرمیزه
 موکښولو څخه رانه لیري شو.
 ښیرګه وایی: مادامازون بڼه
 معنګلوکی د اناګوند امارولیدي، د
 دوي په باب به قصاو وینګوکی په
 پریکی رحمی یادونه کوي. یو وار
 په وچه پس ګر محمد م خوبیدامی
 نکره. تصمیم می ونیود یو لوی بناخ
 به سرکی وید، شم. به کخور، کی
 ولیدم. او د پادګیرنی د بڼه
 می کخور، له دوو خواوو به بستیر
 پوري وتر له او پور مخی پروتم. کلن
 چی وپښ شوم، لاندی برخه می یی
 حسه غوندي وه. فکر می وکړ، چی
 ښایی د تر ولوبه سبب دی، هڅه
 می وکړه رسی څه اندازه ازاده -
 کړم. چی لاس او گوشت می دیسو
 خپشت اوسور شی، وموښتی
 پر ما باندی اناګوند ارا پېچل شو ی
 وو. طبیعا چی مارنشواي کولای،
 چی د بناخ سره می یو ګاهي به خوله
 کړي. په دي دلیل مارانه انتظار
 یوست، چی ښکار ولار شی او دی
 برید پکړي. خود ښیرګه لمر
 وړانګی ښکاره شوي او دي ښایی
 په کم بل خوند وړ ښکار سې رهسو
 شوو.
 ښیرګه وایی: داسیاحتونه او
 سفرونه فیزیکی چمتووالی، حوصله
 او آرام فکر وړی.

اولین‌ها



- تریکولی، اولین سرمنشی سازمان ملل متحد که به تاریخ اول مهر - وری سال ۱۹۴۶ به این سمت انتخاب گردید.
- یوری گلازین نخستین انسانی که به فضای خارجی سفر نمود و راه انسان را به کیهان گشود.
- گلازین به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۶۱ توسط سفینه کیهانی پرواز کرد.
- جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحدہ آمریکا او مرد آزاد پخواهی بود که قیام مردم را علیه استعمارگران انگلیسی رهبری کرد و در سال ۱۷۸۱ تا - تست دست انگلیسها را از سرزمین آمریکا کوتاه سازد.
- جوزف بروزتیتو: اولین رئیس جمهور کشور یوگوسلاویا بعد از ۱۹۴۵ در زمان رهبری تیتو یوگوسلاویا به یک کشور پیشرفته مبدل گردید.
- انقلاب اکتوبر: اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان که به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید و برای نخستین مرتبه یک نظام پیروزند سوسیالیستی را در روسیہ شوروی بنیان گذاشت.
- جنگ جهانی اول: اولین جنگ جهانی است که در سال ۱۹۱۴ مشتعل گردید و در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت. این جنگ میان کشورهای متحد: آلمان، اطریش، هنگری، ترکیه و بلغاریا از یکسو و دول متفق: روسیہ، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آمریکا، جاپان، رومانی، سر - پستان، بلژیک، یونان و برنگال از سوی دیگر وقوع بیوست و مدت چهار سال ادامه یافت. در این جنگ خانمانسوز میلیون ها انسان مقتول، مجروح و معیوب گردید.
- اولین بم اتمی: اولین بم اتمی در روزهای اخیر جنگ جهانی دوم از سوی نیروهای هوایی آمریکا بر شهر هیروشیما جاپان پرتاب گردید که هزاران انسان را به خاک و خون کشانید.

خواجہ توفیق الحکیم برند از حمله شاعران جوان است که تازه پایه این عرصہ گذاشته است و اشعار زیبای در قالب های عروضی دارد. برای برنند آینده های درخشانتر ازین در عرصہ شعرو زندہ گییشان نیاز میبریم.

نثر

- نثر: هارونک ناموهی در دست
- نثر: امانالہ یوفیاد سود بیست
- نثر: انجیون ساز حزن بیست
- نثر: آریوہ خلمونز مرد بیست
- نثر: استوانکست بیخسان
- نثر: امانت در حق زود بیست
- نثر: از قدم دوست گرد بیست

شعر

رنگ زرد از گل انتظار صبا
باغ سپیدند دست خار صبا
هیچ زخم زتیر چشم صبا
هیچ شام زبوی تار صبا
نهر و نایق سیر ناله صبا
بای تو تو درین دیار صبا
تو تم آت را ست و داغ وصال
گذرت حرف این فرار صبا
بیخودم در خیال روی کسی
خو تو خیالیت اختیار صبا
نه هم از نهر شعر در وریا
شعر زیبا از ان فرار صبا

در آئینہ ادب

یاد می مرادہ تلخیصی مرق از نو در دست است
رضی مزاجو مسخره مرق از نو در دست است
از ما به یاد مسخره مرق از نو در دست است
بندیدہ ہم بدین دل و دامن شکر است
(توفیق) زمین ملک به نام شکر است
رعانی شکستہ به شعر تو اندر است

خواجہ توفیق الحکیم برند
تہل ۱۱-۱۲۶۷

مصر تا این روزها

مصر در تاریخ از زینت استاکو آثار و کله دیو بدای هیواد دی دغه هیواد به بیلا بیلوسیموسکی داسی ستراوند ازنگه د حیرانیا در آثار شته چی انسان ورته د حیرت گوته به غایت نیسی .

د مصر دری اهرامه له د قوسو آثار و خسته دی چی د روم مثال بی به توله نری کی نه لیدل کیژی .

وایی چی د مصر نغون له میلاد د خخه د یوشمیری د مخه د خپیل قبر لپاره یوهن جوړ کړی . مصریانو دغه ډول قبرونه د (پیرموس) یعنی جگه اولری نیورگر یو .

لومړی هرد (کویس) د روم (اکرن) او د روم بی د (امیکر - نیوس) به نامه یاد کیژی . دغه هر یوه د مصری شاهانو به نسیم جوړ شوی دی .

د دغو دری گونو هر یو نومویر کرد مصر د پخوانی امپراتوری د پایتخت مفسین د تاریخ بنار لوید ییخ خوانه د الترمز میدان دی .

دغه تاریخ عجایب ۳۰۰۰ کاله له میلاد خخه د مخه منغ شته راغلی دی . دغه هر یوه له خلور سوه زره توپو شیخه چی د هسری یوی ورن پنخه ته ، مساحت بیس پنخه زره ودری سوه مربع متره اوچکوالی بی (۸) نه دی جوړ شوی دی . د هر شوک ۲۸ متره اوږد یوی قامدی اوږدوالی بی ۳۲ متره اوږد قامدی هره زاویه بی ۱۵۰ درجونه رسیژی . دوه د یوالسه لری ، یوی لیر او بل بی بنکسه د هلیزنه اوکوتی او بیلابیل سالتو لونه هم دغه یکی شته دی چیس د حجاری له شاهکارونو شیخه منویل کیژی . دغه هر په یوه سالتون کی د مصر د یو نغون (کویس) مویایی شوی جسد ایندول شوی دی .

وایادی ان ، وقت کافی ندهاشته
ورئیس جمهور (کولیدج)

Colvin Coolidge
خواست آن را تصوراتمانه بیس
بمبارزه اثر نقاشی شده ، خانم
کولیدج در قصر سفید از ظرف
ترین و مقبول ترین آثار قصر
به شمار میروند . در زمان او کنگرس
امریکا بود چه سالانه به خاطر
خریداری آثار حقیقه به قصر
اختصاص داد . در یک دهه
بعدهی ، منزل سم به قصر افزوده
شد ، و مال بیست نفری امتداد
یافته و در آن دفاتر جابه جا
شدند ، تا آن که بعد از دگرگونی
آتش جنگ دوم جهانی بال شرق
ان نیز لغو شد . در زمان حکومت
رئیس جمهور فرانکلین دیلانو
روزولت (۱۹۴۵-۱۹۳۳) -
تجهیزات و دیزاین قصر سفید
هنی تر ساخته شد .

در سال ۱۹۴۸ رئیس جمهور
هاری ترومن (Harry Truman)
ترمیمات عمومی قصر سفید را روی
دست گرفت . ترومن تصمیم
گرفت که به قصر سفید ، فقط
تجهیزات تاریخی و انتیک
خریداری شود . در اوایل سال
۱۹۶۱ را کلین کنیدی به برنامه
گسترده تجهیزات قصر آغاز کرد .
تصمیم گرفته شد تا داخل قصر -
سفید بیانگر بازتاب دهندند
شکل تغییرات بزرگ که در قصر
ازابتک صورت گرفته بود باشد .
تحت نظر کمیسیون کلیکسیون های
تصاویر نقاشی ها ، رسامی ها
به قصر خریداری شد .

در ماه مارچ ۱۹۶۴ به خاطر
ابراز تشکر از خدمات و کوشش
های خانم ژ. کنیدی ، رئیس
جمهور لیندن جانسون کمیسیون
د ایسی وایه خاطر حفظ و نگهداری
ری قصر آن طوریکه خانم کنیدی
تضاد داشته تشکیل داد که تا امروز
فعال است .

تصاویر
شکل نخستین (قصر سفید)
در اولین روزهای زنده گمش

قصر سفید

بقیه از صفحه (۳۵)

به دست می آوردند .
مثلاً در سال ۱۸۸۰ ملکه
ویکتوریا به رئیس جمهور وقت
امریکا هایس (Hayes)
میزکار قیمتی بی راتخه داد .
پس از آن رئیس جمهور چستر ا
ارتور (Chester Arthur)
در قصر سفید تغییراتی دگرگونی
آورد . در همین زمان آثار هنری
نقاشی به قصر سفید ، رایز کرد .
اوبه نقاش بزرگ از هنرمندان
وظیفه داد تا در ترین دیوارهای
قصر سم بگیرد .

آثار او در سالون مرکزی کروی
دیوار بزرگ از مواد شیشه بی برفی
و سمبول دولتی امریکا سته زمین
است و در اطراف قصر شیشه خانه
های بزرگی پر از جاهای دیدنی
قصر است آباد شد .
در سال ۱۶۰۱ سون وروزولت
با خانوادگی اش به قصر سفید
می آمد . بازم زمان تغییرات
مرومید . تغییرات فقط متوجه
تکمیل تجهیزات قصر بود . به
اساس مطالبی کلاسیک فرانسه
اتاقی بی به وجود آمد . رئیس
جمهور (ویلیام تافت)

William Tatt
کاملاً به یک قصر جدید آمد .
او که از علاقمندان طبعیه بود
در اطراف قصر ، باغ بزرگ
آلبالو را ایجاد کرد . نهال
های آلبالو را خانم تافت همین
ملاقاتش در جاهای پسند کرده
و حکومتی در جاهای به مثابه تخمه
چندین هزار نهال آلبالوی
جاپان رایه واشنگتن به اسرع
وقت فرستاد .

Wilson
Woodrow
(وودرو ویلسون)
که در زمان جنگ اول جهانی
رئیس جمهور امریکا بود ، به قصر

مویل و فرنیچر زیادی برای قصر
خریداری شد ، ولی این وسایل
و تجهیزات مدت زیادی در قصر
باقی نمانده ، زیرا در سال
۱۸۱۴ همه آن طعمه حریق
شدند که در قصر درگرفته .
ایالات متحده درین زمان
دست به گریبان در جنگ با
بریتانیای کبیر بود و زمانیکه
قوای بریتانیایی به واشنگتن
نزدیک میشدند ، رئیس جمهور
مایسون از واشنگتن بمسرون
رفت . رئیس جمهور بمسرون
حریق هیچگاه به قصر سفید
برنگشت و مدت باقیمانده ریاست
جمهوریش را در اقامتگاه
شخصی سپری نمود .

رئیس جمهور جنر مونرو
که در سال ۱۸۱۶ انتخاب شد
به قصر دوباره ترمیم شده ، جای
گزین شد . در قصر ترمیم شده
هیچ مویل و فرنیچر وجود نداشت
فقط ۱۰ کنگرس امریکا صیقل
فوق العاده بی رایه تصویب
رسانید و از بودجه دولتی مبلغی
رایه منظور تهیه وسایل مویل و
فرنیچر و غیره تجهیزات اختصاص
داد . این مویل ها دربار بیس
به قیمت گزاف خریداری شد ،
در همین زمان مجسمه های
مرمی از کیستوف کلمبوس و جون
واشنگتن را که اثریک پیکر تراش
ایتالیایی بود ، به صد دلار
خرید که تا امروز در قصر سفید
موجود است .

تصاویر
جمهوریونند که هر یک به نوبه
خود به قصر سفید ، وسایل و تجهیزا
لی آوردند ، بلکه تعابش نیز

شاعر عشق بنده . . .

بقیه از صفحه ۱۲

وقتی از عشق، از عشق بی
نهایت، از همه عشق، و از آتش
عشق فریاد بلند می آرد که:
یار بار صبر نباید ز تو دل
ز آتش عشق
تا ابد فسخ کند، فسخه
سکور نکند

و یا:
عشق شیرینی جانست و همه
چاشنی است
چاشنی و مزه را صورت و
رنگی نبود

و یا:
در شب فقلت جهانی خفته اند
ز آفتاب عشق ما روز شد
کو تراست این عشق یا آب حیات
عمر را بی حد و قیامت میکند
مولانا عشق را آتشی می خواند
که جاودانه فروغ دارد و نمیشود با
سخن و با قلم آنرا کوتاه ساخت
عشق چون تمام هستی و هستی کل
را بیان است، آنجان کس
هستی کل فنا نابد پراست عشق
نیز جاودانه است، آری عشق که
آنرا صورت و رنگ نیست، کشف
است و وجد و شور است و از همینجا
است که مولانا مضمون را بر شکل
ترجیح میدهد و فراتر میرسد از
عشق را آفتاب و روشنتر همه هستی
میگوید و انهایی را که در غفلت و
بیخبری نفس می ساینند در سبیل
هی و تار یکی ماند و گان میخواند،
پس کلید همه اسرار را در کف
عشق باید جست. و گاهی دیگر
عشق آب زنده گانی است، یعنی
با عشق زیستن اگر چند روزه است
فراختر و بالاتر از چندین ساله عصر
است، و در نهایت مفهوم هستی
در عشق نهفته است:

شاد باش ای عشق خوش
سود ای ما
ای طیب جمله علتها می
ای دای نخوت و ناموس می
ای تو افلاطون و جالینوس می
شعر مولانا با طافه و احساس
چنان گوی خورده است که انسان
با خوانش آن خود را در محیطی
دیگر بازمیابد. گویی مولانا بده
گوش جان آدمی سخن می گوید.
او واژه ها و اصطلاحات خیلی ها

دست نمیرسد و به جنگ نیاید
تن بفرماید. این اندر زانسان
را در ثبات و مدحی تعجب و روشنی
هدف یاری میرساند و گوش تلاشگر
و جهد کننده را میمالد که توفیق
پس جو:

جهد بی توفیق جان ن کند ن بود
ز ازنی کم گرچه صد خرمن بود
جهد نرغونی چو بی توفیق بود
هر چه او مید و خست آن تفتیق بود
بیان رنج و غم از زبان مولانا،
رنگ و بوی دیگر دارد، میتوان -

گفت که همه عالم همه هستی در
احساس و الای او کوتاه میشود. او
نه چون سایر ادما از رنج گریز
دارد، بل رنج را بدیده می برای
شناخت شادی میداند و از -
همینجا است که ضدیت در هستی
مخلوق را از و ناچار میخواند:

رنج و غم را حق بی آن آفرید
تا بدین حد خوشدلی آید
بسدید
پس نهائی هابه ضد پیدا
شود
چونکه حق را نیست ضد
پنهان شود

گاهی شعر مولانا فحش و دژه
است. آنگاه که میگوید:

بانگ هر چیزی رساند زو خبر
تا بدانی بانگ خراز بانگ در
یا هیچ گندم کاری جو برد
دیده ای سببی که کره خوردند
فلسفه، مولانا فلسفه، تصویری
و خیالی بانی کورگورانه نیست. بل
فلسفه ایست زرف گراوند رون بین
اوبه مضمون بیشتر می اندیشد تا به
شکل، زیرا به نظری شکل نفسا
بند پرور مضامین و مضمون پاینده و
جوهر.

آنجا که میگوید:
ای برادر قسه چون بیجانماست
معنی اند روی به سان دانماست
یا:

این جهان نفی است در اثبات
حسو
صورت صفراست در معنات
حسو

یا:
زیر و بالا پیش و پس و وصف
تسست
بی جهت و وصف جسمان
روشنست
عشق مولانا، زنده می آید. اوست
هستی اوست، پیروست، رهبر
اوست و در نهایت همین واژه عشق

فلسفه، بزرگ وی را تفسیر می دهد.
همه چیز را از عشق میخواهد
همه چیز را به عشق میسازد و همه
دارای اش را از همین عشق
میگیرد. مولانا تعامیت هستی
را در خود تمام می بیند. انهایی
را که همه تعاریف هستی را بس
تقلید میگویند، نفی میکند و بر تقلید
لعنت میفرستد:

خلق را تقلید شان بر یاد داد
ای د و صد لعنت برین تقلید باد
و این منی مستلزم آنست تا انسان
به گنه واصلیت جهان هستی بی
پیرد. آیا این ندای مولانا، -
آسمانی نیست:

ای قوم به حج رفته کجایید
کجایید
معشوق همینجا است بیاید
بیاید

مولانا عرفان را، آنگونه که
عده بی از روی نابخردی تجرد و
انزوا می محض می اندیشند، نفی می یزد
بل آن مرتبت به معشوق کل را
خلاف دیگران، در اجتماع و در
وجد و سماع و یاد یگران میجوید.
عرفان مولانا عرفان گوشه نشینی
و خلوت بند بویی نیست. از عشق و از
شور و مستی آن الهام میگیرد تا آن
جا که:

بود عشق تو تمسیح و داد بیت
وسرود
بسی بکردم لاحول و توبه دل
نشود

و مولانا شعر عشق را میخواند.
شعر هستی را، شعری را که از
درون خود وی با دیده وسیع
وی نهایت در حقیقت هستی -
الهام می گیرد و متاثر میگردد و
گفتن شعر برایش تا حد نورسان
فراز میورد و این تنها عشق است
که بر تمامی قلمرو جانش حکمروایی
دارد و مولانا تنها باند عشق
است. بنده عشق بزرگ و والا
که جوهر هستی و انسان است.

ای که میان جان من تلقین
شعر می
گرتن ز من خاصش کم ترسم که
فرمان بشنم

از مولانا آثار منظوم و کلیات شمس
تبریزی متوری معنوی، و اشعار
مشهور فی مابینه، مکاتیب و مجالس
سبعه، به یادگار مانده که همه
این آثار، گنجینه های جاودانی
اند بیات مانند، و همین ها اند که
ناله های عاشقانه مولانا را در -
امت از زمان خلود بخشید و اند.

خواهد بود. و چند روز بعد آن -
 پدرم راهی سفری شد و بعد از
 چندی من تولد شدم و مادرم
 از ترس زاییدن مرا بر سر من فرود
 و اسم را (علی جمشوری) گذاشت
 و از قضا پدرم از سفر برگشت
 و در همانجا فوت کرد. من به سن
 هفت سالگی به مکتب شامل
 شدم و همین طوری به بنام (علی -
 جمشوری) مدت هفت سال این راز
 را نگهداشتم، ولی سرانجام
 در صنف هفتم در یک ساعت تفریح
 پیش استاد الجبجی که استاد
 معربانی بود، رفتم و راز خود را
 با او در میان گذاشتم و گفتم
 کمین دختر هستم. بعد از همان
 ساعت درس از (علی جمشوری)
 به (فخریه) تغییر نام دادم، اما
 تا به حال هم خوشاوندانم از این
 راز خبر ندارند، این است
 سرگذشت من) ...
 دوستان از گزارش تان
 بسیار گذاریم. تشکر.
 ✖️ وحید اصغری از صنف
 دهم تخنیک مالی و اقتصادی :
 نگاهتان آن قدر خنده
 داشت که چشمان ضعیف (نر -
 دیگه بین) از خنده پت پت
 میشد. آنرا به سهولت صفحه
 (بومی خنده) سپردیم تا همه
 خواننده گان چشمان شان
 پت پت شود، ولی کارتون
 نگراری بود. جور باشد.
 ✖️ تشکر به آذر از لایحه آریانا :
 جان (رازدار باشی) میخواه -
 ستم مطلبت رای خاطر نفس
 وزن آن نشر نکنم، ولی دیدم
 که بهشتی ترش کرده ایید،
 ازین خاطر یکی دوست گونه آن
 را نشر میکنم تا خودت متوجه
 شوی. (نه من خوب و نه دهنزل
 می پرستم، بخاری هر چه
 گفت آن می پرستم. همه مردم
 به آمد آمدت خوش. تیل خاک
 در تانک تیل میپرستم. موفق باشید
 ✖️ خواجه محمد حیا محصل
 سال اول پوهنسی حقوق
 پوهنتون کابل :

قسم به حیای شما که شعر
 تان عیب وزن و دیگر کاستها
 داشت، ان شاء الله در آینده
 اشعار خوبی از شما خواهیم
 داشت. موفق باشمید.
 ✖️ جیسا فیض محصل سال
 اول پوهنسی اقتصاد :
 دوست عزیز در قسمت سروده
 تان (نزدیک بین) با انگشت
 به متن بالا اشاره میکند که به
 پاسخ نامه یک خط بالاتر از اسم
 شما قرار دارد. پرنهض باشد.
 ✖️ لایلا فرحت محصل پوهنسی
 علم طبیعی :
 (نزدیک بین) قسم خورد
 کفلك نمیتواند کاری کند که جوان
 بماند، چون عمر انسان پروسه
 دور و درازی دارد که وسط آن
 جوانیت و پیری بخوای و پیری
 نخواهی این دوره پیری شمس
 نیست و پیری سرانجام سراغ
 آدم می آید. ولی به سلیقه تان
 نسبت به انتخاب مطلب تبریک
 می گویم، چون بیشتر خواننده -
 گان ما مطالبی میفرستند که به
 درد هیچ نشریه می نمیخورد
 چشم به راه مطالب جالبتری
 از شما دوست خوش سلیقه
 مجله هستیم. با فرحت باشید.
 ✖️ اجمل فضل از صنف نهم
 شهر شاه سوری :
 دوست مهربان ! نه تنها
 (نزدیک بین) بل (رازدار باشی)
 هم نتوانست مطلب تان را
 بخواند، یعنی قدری در سو -
 شتمن جمله کرده ایید. خوش
 خط باشید.
 ✖️ لمری برید من عبد الرحمن
 (بیکار نیک) از خزن :
 (رازدار باشی) شعر ارسالی
 تان رایبه نام (هنگامه) در هفت
 کرد. ولی (تشخیص) غلط کرده
 بودید، چون فعلا نتوانست
 سروده تان (هنگامه) بر بایند.
 کتب شعر زیاد بخوانید انشاء الله
 روزی (هنگامه) بر بیا خواهد کرد.
 شعر باشید.

✖️ یلقیس احمدی محصل
 پوهنسی علم طبیعی پوهنتون
 کابل :
 به پاسخ نامه چهل تان،
 چهل واهلیک جانانه از تحویلدا ر
 (سلام واهلیکی) مجله، (نزدیک
 بین) نقدای در بیانت بد آرید.
 و مطلب ارسالی تان را چاپ
 میکنم.
 (زنده گی دوست داشتیمه
 زنده گی ممکن زیبا باشد ...
 اما ... نه بدون تو ...))
 زنده دل باشید.
 ✖️ سید قاسم سیدزاده و -
 دوستان شان از صنف نهم
 عمر شهید :
 (نزدیک بین) او (رازدار باشی)
 هم دست به دعا بلند کرده شمارا
 دعای خیر میکنند که از این به بعد
 همینطور مطالب جالب بفرستید
 حالا یکی از مطالب جالب
 ارسالی تان را نشر می کنم تا همه
 تعجب کنند :
 اخیراً الهاس جعفری (۱۱۶)
 ساله و خانم (خاتین) همسرش
 (۱۱۵) ساله که از آذربایجان
 شوروی می باشد، یک صد و پنجاه
 سالگرد زناشویی سعادت مند
 خود را جشن گرفته و اهالی
 روستای شان از این مهمترین زن
 و شوهر دنیا به عنوان سبب
 سعادت خانواده گی یاد کردند.
 و به آنان نرشی راهی کرده اند.
 این دو (۱۲۰۰) نوزند (نواسه
 و کواسه) دارنده که در بیست
 شهر زنده گی میکنند. مونسق
 باشید.
 ✖️ محمد شاه (آشنا) فارغ -
 التحصیل با نرید روشن :
 بخشی از مطالب ارسالی تان
 را نشر میدهم و موفقیت برای تان آرزو
 میکنم.
 فرمادار انقلاب و جنایت
 است. (الوسط)
 هیچ وقت جنگ خوب و صلح
 بد وجود نداشته است. (فرا -
 نکلن) ...
 آشنا باشید.

✖️ بشیرا رشید پورا محصل
 سال سوم انستیتوت طب کابل :
 توجه کنید به سروده تان :
 (در چشم من نشسته ای - و آن
 که بر فراز اقی های بوزنور
 و رنگی تویی .
 تاد و رهای دور
 آن چشم های آبی درهای
 نیلگون .
 آفوش بر صفا .
 لب های پر نسون
 گویی به من بها .
 زین تنگبارون . . .
 ای کاش . . .
 ای کاش این توبودی نه رویا
 نه خواب بود .
 اما نگاه تو .
 چشم انتظار بود .
 دکتر باشید و موفق .
 ✖️ سرباز (گنلم) از قبول
 اردوی نمبر (۱) هرات :
 سروده ارسالی تان اقبال
 چاپ نهایت برای این که اشکال
 زبانی از نظر صنعت شعری
 داشت ولی از نظر سوز و اثر به
 شما تبریک میگویم. آرزو های
 تان بزرگ است. موفق باشید .
 - توریگی اسدی از صنف
 هشتم مکتب فقور ندیم :
 به نظر (نزدیک بین) که چند
 نوع دگر همان را قراشوش
 کرده ایید :
 همان ناخوانده معمان
 چشم سفید، معمان مطلب آشنا،
 معمان شکبو، معمان جنگ -
 انداز، معمان فساد، معمان
 کپ گوی وغیره وغیره .
 از نگاهیت تشکر. زنده
 باشید .
 ✖️ غلام داود محمود پاراز صنف
 یازدهم آماده گی لایحه عالی
 محمود هوتکی :
 سروده تان نشان میدهد که
 ایجاب میکند ابتدا زیاد شعر
 بخوانید و از استادان مربوط
 رهنمایی نخواهید و آن گاه شعر
 قابل چاپ می عیب به مجله
 بفرستید. تا هم (خرما) شود

وهم (نواب) . نگاهیات تان تکرار
 بود . به امید همکاری های
 بعدی تان ، جور باشید .
 ✕ سهیلا فرملی محصل طب
 معالجری کابل :
 توجه کنید به بخشی از سروده
 مقبول تان :
 (پنجره قلم را به رویت گشودم ،
 و آمدنت را خیرمقدم گفتم)
 پس تو همیشه بمان و سراسری
 معیشت از آن من باش و دیگر این
 جا سفر مکن زیرا پنجره قلم
 از آهنگ باز شد ن پنجره سخت
 هراس دارد .
 پنجره قلم را به صدای
 دلخراش رفتت برهم مزین . ای
 عشق جاودانی (۰۰۰)
 به امید موفقیت هر چه بیشتر
 شما داکتر صاحب آینده .
 ✕ خاطره همایون بهر زاد
 از لیسه مریم :
 نگاهای (خرافات) تان جالب
 است ، به صفحه (بوجی خنده)
 سپرده شد تا همه بخندند در
 باره فرورخزاد چیزهای
 جالبی به نشر خواهد رسید
 همایون باشید .
 ✕ خجسته نیکو از صنف ۱۲
 لیسه زرفونه :
 دوست عزیز! هر چه مطلب
 جالب و تصاویر جالب به مجله
 تان بفرستید . (زهی سعادت)
 خوش میثوم ولی به شرطیکه
 واقعا مطلب و تصاویر و عکس
 های جالب باشد . با زور نالست
 مورد نظر تان صاحب صورت می
 گیرد و داستانهایش را نیز چاپ
 خواهیم کرد .
 ✕ رابعه کریمزاد :
 انتقاد تان را به (نزدیک بین)
 گفتم (نزدیک) بعد از ناراحتی
 مینکنش را بشکند ، چون مجله ها
 و مطالب چاپ شده آن شاهد
 آن است که انتقاد شتابی
 جاست چون در مجله سیاورن
 مطالب سیاسی با کمترین فیصدی
 چاپ میشود . امید است
 صفحات مجله را دقیق بررسی

کرده و در قسمت انتقاد تان -
 تجدید نظر کنید . (و) از دار -
 باشی) با وجود این بی انصافی
 تان نسبت به محتوی مجله ،
 بخشی از مطلب ارسال تان را
 نشر میکند ، توجه کنید :
 (آسمان خیلی تحمل پرست
 است هر وقت که به مهمانس
 شب میرود ، هر چه ستاره الماس
 گون که دارد به خود می آویزد
 آن ها قدرت های رادوست
 میداشت که همیشه در تاریکی
 راه میرفت تا سایه اش در نبالش
 نیاید .
 موفق باشید .
 ✕ محمد ظریف ظفر کوهستانی
 از صنف یازدهم لیسه مید آن
 هوایی بگرم :
 جان (نزدیک بین) مطلب
 که حالا جالب است ، لقمه پس
 از آن را میچایم ، چشم به راه
 همکاری های بیشترتان . حالا
 لقمه چری از مطالب ارسال
 تان :
 (یاد ایامی که من هم کامرانی
 داشتم
 کاکو ها و فرور نوجوانی
 داشتم
 زبرد ست از دست من ، از زنده گو
 بیزار بود
 عمره امر ، د صد راز نهان
 داشتم
 خود را برج اهل کرده ، لانی
 میزد
 بر سر از مویک منار اسمانی داشتم
 ✕ هستی سروش محصل طب
 اطفال انستیتوت طب کابل :
 (نزدیک بین) عرض میدارد
 که خوشا به حال شما که هم شاعر
 هستید وهم (داکتر) به هر حال
 (پنجره باز) عنوان سروده تان
 است که آن را همین لحظه
 نشر میکنم :
 (دامن پنجره بسته خاموشی
 بود
 که فقط در عمر
 یک نفر کرد ازین پنجره بسته
 عبور

شعسوار ی ز کمینگاه سرور
 محل گام همان ها بر مفرور هنوز
 روز و شب در دل این راه چنین
 انداز است
 و به این شوق
 که شبی برگردد .
 سالها شد که دگر پنجره
 باز است .
 موفق و داکتر باشید .
 ✕ محمد شفیع (دانشیار) از
 صنف دوازدهم لیسه عمر شهید :
 (نزدیک بین) ، گوش های
 ناشنوا (راز در باشی) را تاب داد
 تا دیگر کاری نکند که مطالب جا -
 لب خوانندگان را ، بی هوده
 و عده چاپ بدهد بل جنس
 آن را در همین صفحه (از دور -
 و از نزدیک) نشر کند ، تا هم خرما
 شود وهم صواب یا (نواب) -
 حالا قسمتی جالبی از مطلب روان
 کرده گر تان :
 (عشق ، شعله ایست که اگر
 از آتش دوستم دنگیرد ، نبر و
 خواهد نشست)
 (عشق برده دل فریبی است
 که بروحش سراپی زنده گسی
 کشیده میشود)
 ✕ فریده امید محصل
 سال اول بوهنای فارسی :
 دوست عزیز! از این که علقه
 مند شعر هستید و میخواهید
 شاعر خوب شوید . (نزدیک بین)
 قلبا برای تان تبریک میگوید .
 سروده تان به مسوول صفحه
 شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد
 که نشر کند یا نه . ولی تا وقت
 چاپ آن ، راز در باشی) شما
 توصیه میکند که نامی توانید شعر
 بخوانید ، چون استعدادش را
 دارید . صبر کنید به نظرم نتیجه
 ارزیابی شعر تان رسید . حالا
 قسمتی از سروده تان را نشر
 میکنم :
 (چشمانت نمود چی را خواهد
 داشت ؟
 نمیدانم ، شاید ، به یک جنگل
 سبز بر طراوت مانده
 و شاید هم به خشم در پای

کیودمانند
 و شاید به یک شب تاریک سیاه
 امید وار باشید .
 ✕ سهیلا عزیز ی و نور
 عزیز ی :
 کاکا (راز در باشی) شما
 هم با هزاران چشم سفیدی به
 نامه تان پاسخ میدهد ، و از جمله
 مطالب ارسال تان یک مطلب
 را انتخاب میکنیم برای چاپ ،
 توجه کنید :
 (القاب شخصیت های
 معروف جهان .
 ۱- پدر اختراع ادیسون
 امریکایی .
 ۲- پدر فلسفه : ارسطو
 یونانی .
 ۳- پدر طب یونان :سقراط
 ۴- پدر طب معالجوی
 اچولی سینا .
 عزیز باشید .
 ✕ رضوانه ایلم از لیسه
 زرفونه :
 درست قبل از (انتشار صدای
 ملانصرالدین) نگاهای تان را
 انتشار میدهم :
 عربی مشغول نماز خواندن
 بود ، رفقایش تعریف و تمجید
 از او میکردند و میگفتند :
 خیلی آدم دیندار و موقه .
 نسبت که با حضور و خشوع
 نماز میخواند . . .
 هر چه نماز خود را قطع کرده
 گفت :
 در همین حال ، روزه هم
 دارم .
 سرفراز باشید .
 ✕ نظیم و فاکو هستانی
 از لیسه مریم :
 کاکا (نزدیک بین) تان
 از (کار خوب) و (خاطره قهرمان)
 چیزی جالب (چیز) جالبی
 دستگیرش نشد . (چیز) دیگری
 بفرستید حتی چاپ میشود اگر
 نشد ماملامت .
 با وفا باشید .

من کیستم؟

من يك صدام ، يك گفتم
درنگتن ، يك سكوتم در نهاد
يك نياته در دنيا ، يك خشم
در صميمه ، يك معتادم در شكستن
نه! ، من يك صداقت ام هستم
كه صراحت فولادي داي . من يك
خوشبختي در سپاهي ام و يك
بروف سبز در زمستان ، كه روپوش
راد رخوش دارد و هاران و ابا
خسود .

من در عشق رنانه ميخواهم و در
درد دوا ، چرا كه من خوشبختي
سياه داي كه آنرا در نامه
سپهدي نگاه داشته و هنوز گسه
سالها گذشته اند ، زنده گي من
به انداز همان نامه است كه
از فرستادن به كسي دلم بملرزد .
شاید من ميخك سياه تو باشم
و تو هم عزيز من كه هدیه خدايي
تو از من بر سپهدي ؟
.. قادر به ترك همد پگر خواهم
بود ؟



نه!

چرا كه اين نه . تو يي دنه
من . اين . ما . يم . ما . ي
ما ، فراتر از من و تو پست اين ما خود
عشق است ، فراتر از خاطره ها
ترك كردن ، چه واژه زشتي ، كه هرگز
با چنين نفي من شناختن
تو همان ماهي كوچك طلايي خود
بهايم هستي كه سكوت را تفسير
مستزاني و خوابهايم را تعبیر
من در تو بودم ، شما سر -
گردانم .

تو از من بر سپهدي ؟
چرا . عشق در خود عشق
نست ؟

چرا كه درسي باقي احسان
وحسادت حساس بودن ، آرامش
از پروانه يي هستي كه براي زندگي
كردن چيز هاي نجا يي داري تا
براي سوختن .

عشق براي تو چیست ؟
يك تقاهم ؟
يك نياته ؟
ايا تو چقدر براي زنده گسي
كردن رنگ و حشانه صراحت
ديوانه يي داري كه براي ترك

صدا داده ام .
تو کیستی ؟
تو يك صراحتي كه در كنگي كسي
تو نجا يي كه در وسعت چشما
پست موري ، شايد تو يك در دي
كه سخت دل پذيري و در زمان از تو
آرامش نيست و آرامش بود نست
در جان درد آيادي است من
گفته بودم . تو تكين يك رفتسي
تا اداي يك آمدن باشي . اما
وقتي از نبودن و نياندن با من
حرف ميزني ، چقدر يي صداقتي
در تو لبيز ميشود ، كه نمیتوانس
آنرا پنهان كسي .
عشق در تو يك عمارت نيست كه
آرامش باشد . يك آمدن نيست كه
رفتن داشته باشد . شايد ، عشق
يك نرسيدن خوشبخت است . يك
با يمز جاودان . يك ميخكي كه
هنوز سياه نشده ، يك صراحت
فولادي كه سر ابا يي را تهين كرده .
اما تو هم مثل من در آيي شدن
با سپاه بودن آن به تو ديده نشده
يي .

شش نيكي . من عشق را در
جاودانگي آن دوست داي ، عشق
يك نياته است كه جستجو من
خوشبختي و بافتن نجا يي است
من بر خيستم . تو وقتي گلي را ميكني
با او چه ميكني ؟
براي بافتن با سخ ، ناراحت
مقبولي در او افتاده شد ، گفتم ؟
ميخواهم بزرگه نشود . گفتم ؟
من گلي هستم كه مرا كند يي .
و سپس در ناراحت ، ارم نشد .
شايد ميخواستم ، چيزي بنويسم
براي او نوشتم .
تو خود خاطره يي هستي ، در
امت ادا يك نگاه ، تو بالاتر از بند او
عشقي كه عاشق بودن را در عشق
داري ، محقق چقدر درد بگشود
تا بگو برسد .
من ترا در خود مي پام مثل يك
صدا ، مثل زنگوله هاي يك عهد
نا بسته و نا گسسته هبانه هايم را
اين صدا آنرا گرفته است . من
خوابهايم را كه آبهاي داشته
جان خسته ام هستند ، به اين

آشنايي ما از كوچه خوشبخت
ايهام ميگدشت من رنگ بر لاده
اين تقاهم را ميديدم . اما در
آبي ما سياه بودن من به تو پست
بودم . او برام از ميخك هاي
خود ميگفت . از كل ميخك را در
ست داشت و هميشه باغ خود
داشت . او از درد نگفتي هبانه
فهاد ميگرد من از نياته
خوابهايم حكايه داشته . شايد آن
نياته ماهي طلايي كوچكي بود
كه من فقط در رهاها او را داشته
من بر سپهدي ؟
تو ميخك سياه داري ؟
او خابوش ماند . نهاد ام چرا
بر سپهدي . من براي از تصريف
عشق گفتم : عشق مثل شعري است
كه ميخوانش و از آن لذت ميبري
ميشوي ، اما براي خواننده شعري
هيچ وقت اولين شعري ، آخرين شعري
نخواهد بود . اما از اين باور برام
ميداد كه : نه ، عشق مثل شعري
است كه ميخوانش و هرگز فراموش

زبانی پندار و آیی است . من
به آن رشک می برم . اجازه بد
بگویم : حسادت می شود . این
بالاتر از خوشبختی سبب است .
من در خود سرگردانم و بی بینم
تو هم در حلقه خود نمیتوانی بین
نگویی که : من نیافته توام ، من
تفاهم توام . و من چقدر بایسد
باور هام را تکرار کنم چقدر باید
به این باور خود تاکید کنم که :
خوشبختی - در فاصله یک انتظار
میرسد ، تا به پایان نرسد . من
حلقه های تنه را به کوه هدیه
میدم ، تا دیواری سنگین باشند
بحاجی بپوند تا آشنا بزندگی
را دریا عاباهم بپوند میزند
تو بمن نوشته بودی :

میخواهی بگویم ، ولسی
نگفتن را خوشتر میبایی .
نه ، من میخواهم بگویم شاید
این نتوانستن است که مرا در -
کوجه ابحام نگه میدارد . درد من ،
نگفتن تو ، نتوانستن رگفتن
است . نمیتوانم برای کدام جا -
زدانه بی بگویم به جلال خوابهایم
شاید این جاودانه های همیشه
معتراشند ، شاید این جلال
خوابهایم تو باشی . تو از رویکنسی
من ساده تر باشم ، تا خود را در من
راحت تر ببایی ، اما من برای این
راحت بودن ، چقدر مضطرب میباشم
تو چیزهای زیبایی برای زنده گی
کردن داری اما تو نمیتوانی یک
" شمه " باشی در آج فرور
تو نمیتوانی یک همعه آرام
باشی در دل آب . تو شکوه و غرور
رفتن در آب هستی ، که از نیالت
موجها میرویند . تو الهه ان مو -
جهاستی پیش تو چقدر رجاود انگ
را در خود داری .

تو بمن نوشته ای :
" هر چیز در خودش زیبا -
ست . من در نیک پنداری ، باور
مند بودن ، راه خود را برگزیده ام ،
اما در زنده گی نمیتوانم صرفه
بگویم گل میخک را می بینم
زیرا شاید میخک دیگر تو باشی
و من برای یک ، دوس ندانم و -

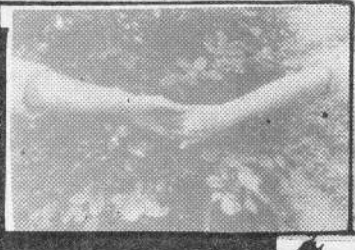
استان کوتاه



نیتوانم ترا میخک دم بگویم .
پس زنده گی چقدر در سبب
بودن در شواراست ؟
این باور توک ، صراحت
است ، چقدر خود را با این زیبایی
وحشی نزدیک می یابم ، چرا که
تو یک صراحت وحشی هستی
و من یک صداقت آیی . صراحت
و صداقت دو هزاد هم اندر در
جستجوی هم ، دو نیافته هم اند
برای تفاهم یک حقیقت . راه که
چقدر ما حقیقت را در خود
داریم .

من به تو نوشتم :
" تو یک غزل عاشقانه ای که
هیچگاه من به آهنگ آن نرسیم
من کوتاه مصرع شعری هستم
که در دیوان خود سرگردانم
تا وزن خود را بیابم . من یک شعر
کوتاهم که از بلندی معنی می لغزم
من غزل آهنگ نیافته می هستم که
در طرح های خود سرگردانم
من از کوجه ابحام مغضای حاده
هام آیم . چرا که " رسوایی
شعامت است " کاش من غوغای
بلند حاده های مزدحم شعرم
می بودم ، تا تو مرا در از حلام
خوشبخت آن سالها بیس
می یافتی . من برایت هدیه ای
دارم : آرامتر ، عاشقانه تر ، با این
سطرها چشمانت را می بوسم .
تو حتما چشمانت را می بنسدی ،
تا من زیبایی را که در نیافته ام
بهرتر ببینم ، تا من در فاصله
رسیدن به تو از خود بپرسم ، تا
خوشبختیم ، به پایان نرسد . تو حتما
چشمانت را با زیبایی من بندی .

من به جلوه گاه دیدارم -
میدیدم ، به عمان دیواری که
یک پنجره داشت . من از پشت
پرده آبی آن پنجره به آسمان
خاکستری رنگه که در دل سبزه
و خوشبخت شب به خواب میرفت
حسرت میکردم شب در خوشبختی
سبزه خود چراغهایش را خاموش
ساخته بود . من پنجره را نگشودم
چرا که ترسیدم شاید شیشه های



شکسته آن بر سر کود کاشی بیوزد
که در پختگی شب برای گرفتن
نوبت به نانوائی میرفتند . من
با خوشبختی سبزه شب سخن -
نگفتم ، تنها میخک سبزه شب
را ببینم و خوشبختی اش را باور
کردم . من در آب خود را دیدم
اضطراب بودم . من در سکوت
خود را دیدم : موجی از رفتن
بودم . من در آنچه از تکسول
خود بپزاشیدم و این تصویر مرا -
از زنده گی می ترسانید .

آشب اودر برابر آنچه پس
نشسته بود . شمع های در دیده
گانش مسوخت . او میتوانست
زیبایی اش را بهتر ببیند .
من آن سوختن را دوست
داشتم ، انکار خودم بودم که
مسوختم ، انکار میخک سبزه بودم
جای آن شمع آرزو میکردم آن
سوختن پایان نیابد . اود را بینه
و آب و شمع های نوروزان زیبایی
خود را تجربه میکرد و چیزهای
زیبایی را که برای زنده گی کردن
داشت . من آنجا باورهای گذشته
خود را می سوزاندم . او آشب
تفاهم یک حقیقت میشد . همه
باور میکردند و میگفتند :
(زنده گی خوشبخت))

من باز در برابر دیواری فرار
داشتم که یک پنجره داشت .
میتوانستم خوشبختی شب را بهتر
درک کنم و در سبزه های خوشبخت
مثل آسمان آبی سر به خواب
بگذارم خوابی که به جستجوی
ابها میرفتند . صدای باد را
شنیدم که شیشه پنجره را -
پهخت آن شمع ها ناگهان
خاموش شدند ، در سکوت تاریک
شب صدای تعنیت های آن جشن
را میخک سبزه باخود به خانه آورده
بود . چه حافظه ای ! چرا باید
آن تعنیت ها را در زنده گی میداشتم
چرا که آنجا در برابر آبیله و شمع
های نوروزان جای میخک سبزه
نبود ، جای میخک من در خوشبختی
سبزه شب بود . آنجا میخک سرخ
میتوانست خوشبخت باشد

سپا و ورسا

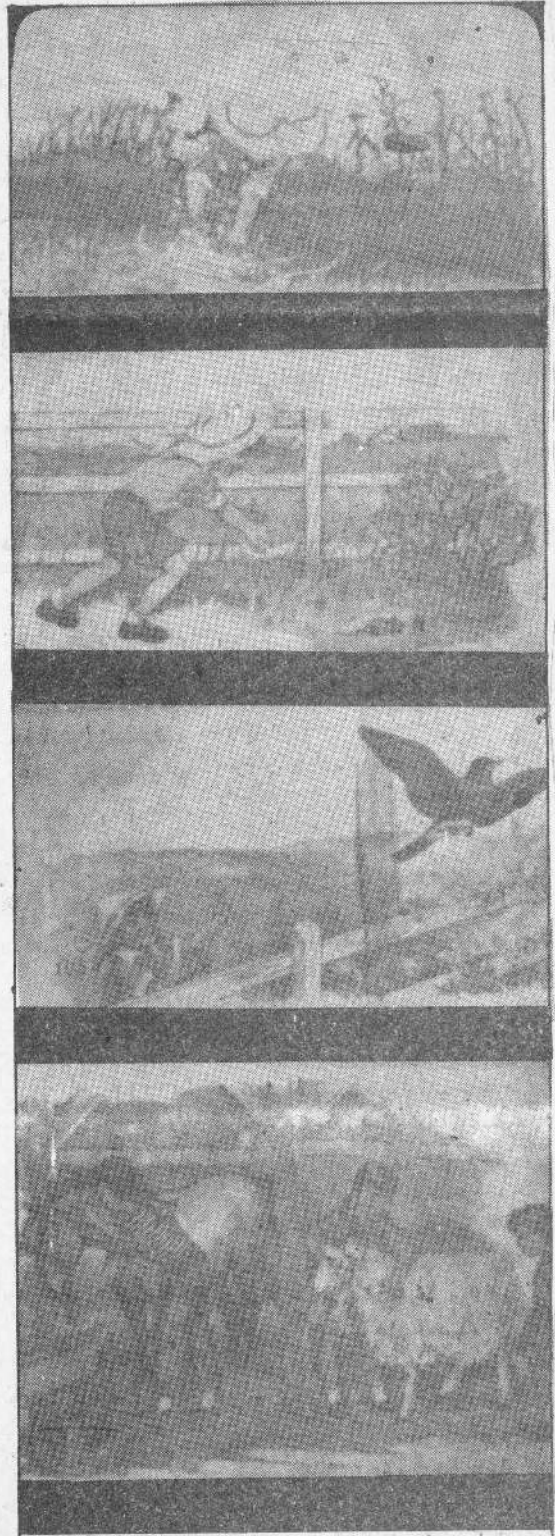
من تنبل نیستم

تمام ظرف های چای چه شده
 وشکستند برادرم قهرشدم و مرا
 دشنام داده گفتم: ((چرا
 اینقدر بیگانه و تنبل هستی
 مرا پیش دوستانم شرماندی))
 من رفتم و درخانه گریه کردم،
 هیچکس با من گپ نزد فقط که
 گناه از من باشد نه بدن نه
 مادر و نه برادر - هیچکس
 به گناه خود اعتراض نمیکردند
 و فقط مرا مقرر دانستند از آن
 روز به بعد تصمیم گرفتم که دیگر
 به هیچ کارخانه دست نزنم
 و همانطور کردم اما باز هم مرا بد
 دشنام داد که چرا کار نمیکنم
 مادر هم قهرشده برادر حسرت
 نزد یک بود که مرا با سیلی بزند
 که چرا نمیکم من رفتم و با خواهر
 خوانده ام که همسایه ما است
 درد دل کردم خواهر خوانده ام
 گفت: ((خیر است تو از زده نشو
 هر طفلی که نوبه کارخانه شروع
 کند اشتباه میکند، تو باید متوجه
 کارهای خود باشی، مثلا وقتی
 که گیلان آب را بر ساختی باید
 آنرا محکم می گرفتی و باید متوجه
 می بودی که دست هایت چرب
 نمی بود من که یادم آمد
 بر استی آنروز دست هام چرب
 بود که گیلان آب از دستم افتاد
 دوستم گفت: همچنان وقتی
 عینک های پدرت را می آوردی
 یا هر چیزی دیگر باید متوجه



هر وقتی میخواهم کاری را انجام
 بدهم، تصادفاً از پیشم خراب
 میشود چند روز پیش مادر
 گفت: ((برو بچم یک گیلان
 آب بیا)) وقتی گیلان را بر
 از آب ساختم ناگهان گیلان
 از زدم افتاد و شکست مادر بسیار
 قهر شده اما من هیچ گناه
 نداشتم یک روز بدین گفتم:
 ((برو عینک هام را بیا)) وقتی
 عینکهایم را گرفتم بسیار دست
 کردم که خراب نشود، اما متوجه
 نبودم که دفعته دروازه را بر
 در باز کرد و دروازه شیشه
 عینک بدین خورد و آنرا شکستند
 بسیار ناراضم شدم اشکهایم
 سرازیر شد، بدن بسیار قهرشده
 اما من هیچ گناه نداشتم ما در
 بدین مراد دشنام دادند گفتند:
 ((تو بسیار بیگانه و تنبل هستی
 هر چیزی را می شکستی))

برادرم کلانم که در روهنتون
 میخوانده چند روز پیش با دوستان
 خود در خانه ما بود، برادرم بن
 گفت: ((خواهر جان برو کسی
 چای بیا)) وقتی چای را ما
 در آماده ساختن من بتوس
 ظرف های چای را برداشتم
 و به اتاق معلمان بردم اما
 همینکه میخواستم به داخل اتاق
 بروم برادرم با عجله از اتاق
 بیرون برآمد و با اشتیاق گفت
 متوجه نشد و با من تصادم کرد



تصاویر فوق رایبه دقت ببینید بعد ۹ بر اساس
 آن یک قصه بنویسید و ما ارسال کنید، برای
 بهترین قصه بر اساس قرعه جایزه داده میشود.

کودکان



فرهاد هنوز بسیار کوچک است به تخنك علاقه زیاد دارد . هر نوع پرزه جات را جمع آوري مي كند و ساعت ها با آن مصروف بازي ميشود . پنهان از نظريه رومادريك خريطه مي از پرزه جات را جمع آوري كرده است . بسيار كودك با حوصله است و خوش دارد همبازي هاي زيادي داشته باشد . با يسهل طفلانه را بسيار خوش دارد . همچنان او را خواهر كوچكش بسيار بهرمان و دوست است



برويزجان

پننده كوچك تلوزيون كه موسيقي را بيشتر دوست دارد .

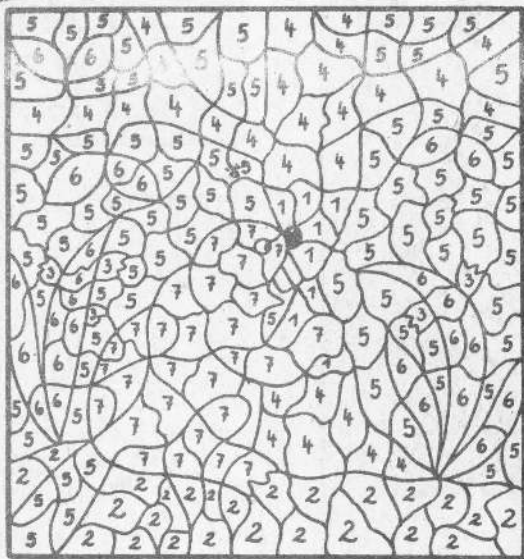


ازين لحاظ بايد با احتيا ط باشي ويلي وقتي كه در خانه برادر بزرگت بود تو نبايد ظرف هاي چاي را كه گران بود و زورت نميرسد مي بردي تو - بايد كارهاي را انجام دهی كه تواناي آنرا داري و زورت به آن بوسه هیچ طفل خورد کار هائي را نبايد انجام بدهد كه تواناي آنرا ندارد . از آن روزه بعد وقتي كاري را انجام ميدادم با دقت كار ميكردم و خوب فكري كردم كه آيا ميتوانم آنرا انجام بدهم يانه، وقتي مطمئن ميشدم به كار شروع ميكردم حالا هيچ چيز از بيشم خراب نميشد و كسي بمن نميگويد كه تبديل و بكاره .



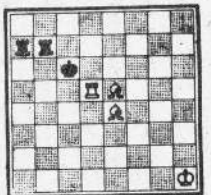
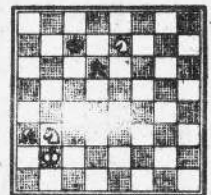
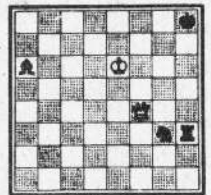
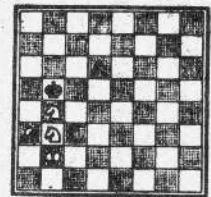
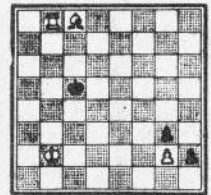
دروازه باشي و اگر كسي آنرا بازم نكند تو بايد فكري كه شايد كسي دروازه را باز كند

لایحه های رقم را چنین رنگ آمیزی کنید :



۱- زرد ، ۲- نارنجی ، ۳- سبز ، ۴- انصاری
۵- آبی ، ۶- سبز و ۷- انصاری تیره

شطرنج



انجام بازی را در نماه‌ای
بالایی مطالعه کنید :
بنویسید که در چند حرکت
بازی و در چند نماه سفید به
پسروزی نایل می‌آید . به برنده
جایزه کتاب علمی شطرنج هدیه
داده میشود .

پژوهش‌های علمی

جدول

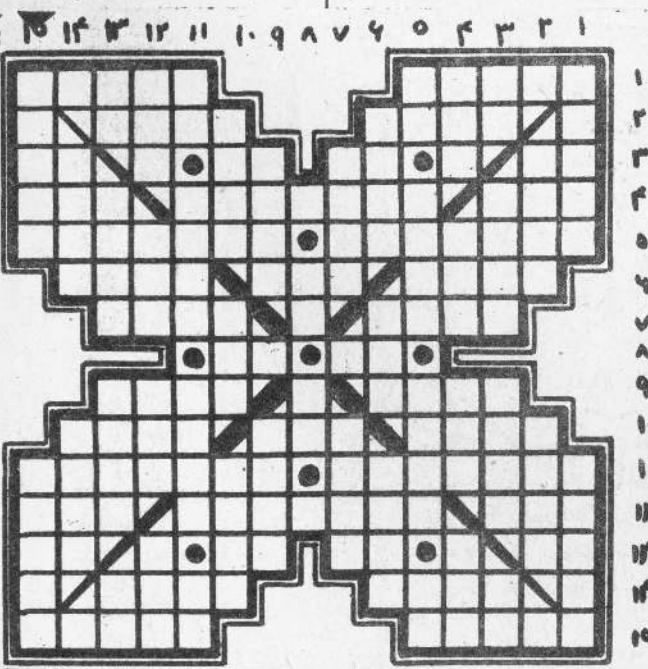
افقی :

- ۱- نوح راکه موسیقی کلاسیک - هوا باز
- ۲- نیلسون بزرگ آلمانی که نظریه مشهوری درباره منظومه شمسی نیز دارد - از سواد ساختمانی
- ۳- خداوند (ج) - عددی پشتو - محبوب سانه - غلام نارسیده
- ۴- از آلات موسیقی - از سر - پالهای جالب تلویزیونی - سالی که گذشت
- ۵- کشور اتریشی که در آستانه آزادی قرار دارد - نام کنیزک شمال تلویزیونی جذاب برانلی
- ۶- نوحی داستان - گروهی حد انصال دو خشکی
- ۷- خوشحالی واکیزه گسی از نمایش دادنها
- ۸- طاقچه بالا - دنبال
- ۹- هنر پیشه هندسی نقشه‌های منقش - اثری از شکسپیر
- ۱۰- تیم - اندیشه و هراس دتوق و بارک
- ۱۱- اثری از نویسنده امیکلی جان اشتاین بک - سوال

تلویزیونی فرانسوی که چند بار از تلویزیون به نشر رسیده است
۱۲- کرشمه و تقلید - از هنر پیشه های مشهور سیمای فرانسه ، نیرنگ

۱۳- هنر - از دل برآید !
وقتی که پذیرفته نشود - کشودن گره و مخلوط کردن چیزی در آب .
۱۴- پایتختی در اروپا -
سلسله بی در بین النهرین قدیم که آشور بانچهال از شاهان مشهورش بود ۱۵- اثری از ماکسم گورکی - از ولایات کشور سوئدی :

- ۱- از آرکسترهای از هم باشیده - باند بین المللی جنایات
- ۲- تیز و برنده - گاهس بسته شود !
- ۳- سخن صبح - اندیشه وطن - اکتنا وترس - فرودگاه بوسه اش خوانند !
- ۴- حرفیست - از حیوانات وحشی - جایزه و سزاوار - سا - ختمان
- ۵- واحد پول جاپان
- ۱۱- اثریست از داستایوفسکی - نما - پیش با ساز و آواز - اکبر و اصغر ش را در آستان بجوید



حل کنید - چاپر بلبرید

- ۶- مراجع - از وسایل حمل و نقل - پهلوانان -
- ۷- از آلات موسیقی - تبه و هیکل -
- ۸- سعی و کوشش - ضمیر -
- ۹- از وسایل تزیین - مناسک -
- ۱۰- مطالعه واحصائیه گیری مقدماتی - روستا و تفریق - دراز ترین شب سال -
- ۱۱- برابر که نیازند نشانه ناترس باشد - لقب شاهان روسیه - نو و اسروزی پایانه روز -
- ۱۲- شمشه کمره عکاسی - خود داری - نام دو شخص از وسایل قلبه -
- ۱۳- ضم - از ستاره گان زیبای نهلماهی هندی - پای اتومبیلها - نقش -
- ۱۴- سنگ سخت - بدو زشت -
- ۱۵- صورت نقاشی شده - شال سرشانه -

پاسخ تست های شماره گذشته

اکنون جوابهای راگمانشخاب کرده اید بشمارید تا معلوم شود - اکثریت جوابها از کدام گروه است بحسب اینکه بیشتر جوابها از گروه ((الف)) یا ((ب)) یا ((ج)) ویا ((د)) باشد. شما به آن گروه تعلق دارید و می توانید نتیجه این تست را در زیر مطالعه کنید:

گروه الف: اعتماد به نفس شما ضعیف است و همین عامل اصلی فرار شما از قبول مسوولیت هاست. شما کمتر بخود انگاز دارید و در اغلب موارد چاره مشکلاتتان را از پدر و مادر یا بزرگتر هایتان و یاد و ستان تان میخواهید. اگر با تلقین و ترمیم بتوانید بر قدرت تصمیم گیری و اعتماد به نفس خود بیفزایید و شخصیت بیشتری از خود نشان دهید. بی تردید شانس برو -

پتان لبخند خواهد زد و موفقیت بیشتری بدست خواهید آورد. شما خوشبختانه امتیازات زیادی دارید و باید آنها را متجمل سازی کنید تا به آرزوی تان برسید.

گروه ب: شما از انجمله خترانی هستید که وقتی چیزی را میخواهید برای بدست آوردنش خود را به آب و آتش می زنید و هیچ عامل جلو دار تان نیست البته یاد تان باشد که شما با این روحیه و روش خاص، در نظر دوستان و اطرافیان تان دختری صبور و بی پروا معرفی شده اید شاید فکر می کنید خواستن همیشه توانستن است ولی باید دید آیا همه خواستن ها واقعاً ارزش تلاش برای بدست آوردن را دارند؟ توصیه ما به شما اینست که منطلق تر باشید و قبل از هر تصمیم بیشتر فکر کنید در این صورت فقط به سراغ آن چیزهایی می روید که ارزشمند هستند.

گروه ج: شما دختری عاقل متعادل، پرتلاش و با هوش هستید و بیش از من خود از رسانی و خستگی فکری برخوردارید. بی مطالعه تصمیم

نمی گیرید و در عین حال فرصت های مناسب را با تردید های بیجا از دست نمیدید روحیه شما به گونه ایست که همه عوامل و صفات لازم را برای دستیابی به موفقیت در اختیار دارید به همین جهت شانس هم با شما است.

گروه د: شما کسی بیشتر از بقیه به خدای خود اطمینان دارید و خود را با یک قربانی تصور میکنید. چرا؟ آیا دلیل پاره بی ناز - سایه های ظاهری؟ پایه خاطر عقده های روحی و شکست های عاطفی؟ اینها باید که مشکل شما هر چه باشد، غیر قابل حل نیست و کافی است که اتفاق دید و طرز جهان بینی خود را تغییر دهید تا از بد بینی و نومیدی به خوشبینی و امیدواری برسید. سعی کنید از خود بد را بپسندید و اندیشه های تلخ را دور بریزید همینقدر که زنده هستید زنده گو من کنید شانس است که باید قدر آنرا بدانید. مسلم بدانید که ارزش نهادن به زندگی، شانس های دیگری را برایتان به همراه خواهد آورد.

حل کنندگان

- همایون - شکیلا - کریمه - نورما
 - تورالی - فنی - وحیده - ناهید
 - حمید - شکیلا - شایبور - فواد
 - کمیشکا - جواد - مرضیه - رشاد
 - مسعود - زرمینه - جاوید
 - نظیفه - میرویس - مینا - سیف اله
 - شیر محمد - هوتکیار - سنجار - فیض
 - پلوشه - سحر - فتح محمد - مرضیه
 - فرزان - متین - کمال الدین - مهدی
 - طهور - سوسن - زویا - خاطر
 - رومان - لینا - سروش - لیسدا
 - فواد - ویدا - شایبور - لیلی
 - ساره - لیمه - مینه - ارمان - گاو
 - اسپارتک
- با ساس قره سوسن متین و محمد مهدی طهوری مستحق جایزه شناخته شدند.



عکس فوق مربوط کدام هنرمندان است، بمانند بمانند

بررسی فال گونستریم



متولدین ماه میزان :

خیالات بزرگی که ذهن شما را نباشته است . منبع الهام بسیاری آفرینش کارهای هنری است . لطفاً قلم بدست بگیرید و آنچه را میخواهید بنویسید میگویند هر انسان شاعر است و میتواند نویسنده شود . دوستان تان را گرمی بدارید و هر وقت صبا بشود به ماجلان رجا . یان بشنید و تاده شمار کنید .

متولدین ماه حمل : زنده گی همپنطور است هر وقت که چشم ضعیف میشود عینک بگذارید و هرگاه پامی لنگ عصای بگیرید . شما دقت کنید که عصا کمک کننده حرکت در زنده گی تان باشد بهم نیست عصای تانرا از چه انتخاب میکنید مهم اینست که چطور باید زنده گی را پیش ببرید . مطالعه و آموزش را همیشه سازید و ورزش را ترک نکنید .

متولدین ماه عقرب :

مهم اینست که برایتان مصرومیت ایجاد کنید . تنهایی کاری مادر رنج هاست . کارهای شریخی از شما انسان بزرگی می سازد . هر کاری را که انجام میدید با یان آنرا حدی بزنید . مسافری برایتان نامه میفرستد و آرامشی ذهن شوش شمارا فرامیگیرد . ((روزی)) هر زنده گی جان را خداوند از زانی می کند .

متولدین ماه ثور :

موسیقی بشنوید . موسیقی هم میتواند بیماری شمارا معالجه نماید . دست افتاده بی راه گرفته اید . ر تمام عمر خوشحال خواهید بود و از لذت معنوی همینگی برخوردار گشته اید . هر ماد روی در انتظار دارید که فرزند شان برای آنها عسای بیوی شود . فراموش نکنید که حق آنها را ادا کنید .

متولدین ماه قوس :

از گوشه گیری بگریزید . هر انسان آنقدر زیاد نیست که سالهای دراز را دور از خوشی ها بگذراند . شمر های را که دوست دارید همیشه بخوانید چونکه برای شما آرامش می بخشد . به صحت خود توجه کنید سعی کنید در تید پلی آب و هوا خود را محافظت کنید .

متولدین ماه جوزا :

شاید تصادفی نباشد که شما از تصادفات زنده گی جان بسلاست می برید . دعای خیر در حق شما زیاد است چرا که هر عمل نیک در قبال خود نیکی دارد . رنجی را که به خاطر انسان های مستمند می برید برجاست اما با آنها چه توانسته اید . این مهم است که چطور کسی راحتی یک فرد را کمک کنید .

متولدین ماه جدی :

شایستگی بزرگی را دارید . برای شما عشق بزرگی در انتظار است آنرا درک کنید زنده گی تان را با آن رنگین سازید . متأهلین به زودی در قضا خانواد خود خوشی های خواهند داشت هر زستانی می گذرد و رنج هرگز دایی نیست شما معایب زیادی را پشت سر گذاشته اید و اینک فصل آبی زنده گی تان فرارسیده .

متولدین ماه سرطان :

خورد و گیری را کنار بگذارید و سعت نظر داشته باشید . زواند وزی کار شایسته نیست چه هیچکس زده های اند و خسته خود را تا پایان مصرف نتوانسته است بهتر است همانقدر بدست آورید که صورت دارید . بخل و کینه نشانه های بسیار بد برای یک انسان خوب است اگر آنرا از خود دور کنید عیب های تان پاک میشود .

متولدین ماه دلو :

از ازدحام همیشه بوی صمیمیت می آید . هر کجایی که ازدحام است محبت انسانها را نشان میدهد . شما از تعالی به سوی ازدحام گرم مردمان بروید و به یاری هر کس برسید . پلی درست است که گفته اند انسان را شادی و فم است و این دو فرا راه هر کس میرسد .

متولدین ماه اسد :

دوسال انتظار شما نتیجه خوبی میدهد . شما موفق میشوید در زنده گی تان انتخاب دقیق داشته باشید و شریک خوبی برای زنده گی تان برگزینید . مرد مداری تان را همه می ستایند اما توجه کنید نه به شوخی شور و نه به شرفی زیاد اعتماد را نگهدارید .

متولدین ماه حوت :

آرزوی شما آرزوی همه است و آرزوی همگانی را خداوند زود تر آورده می سازد جنگ حتما پایان دارد . دقت کنید که محبت اجتماعی خویش را نسبت به اطرافیان خود بیشتر سازید حتی در احترام ساده بسیاری مردم مسن و نیازمندی که هر روز کار شما می گذرند . بیوی برنی است که حتماً بهر نام خانه جوان شما باردنی است .

متولدین ماه سنبله :

بسیاری ها سعی دارند از شما سوء استفاده نمایند . هشیا ری برای استفاده موثر تر داشته های زنده گی شما را کمک می کند که دست و گریبان با مشکلات نشوید . پلی محبت شما به کسی که نیازمند آن است آب حیات است چرا که ریخ می کند .

لکي فايڦ

۵۵۵



وقتي محفل خوشي تان د لکي فايڦ باشد د ر تمام عمر
خوش و خوشبخت ميا شيد .
رستوران لکي فايڦ براي چاشت هر هـ مشعري اماده
بند پيراي است . فراموش نکيد هر چاشت ساعت ۱ — ۰۲
آد رس : شعر نومقابل مسجد جامع شير پور
تيلفون (۳۰۴۱۰)

۱۱۹

ACKU
 مسلسل
 Ds
 350
 22 ص

صنایع ملی
 بزرگترین
 بوھک ساخت وطن

لذو میل لکڑی شکر فیروز گاہ
 لکڑی شکر فیروز گاہ

فروشگاہ

بزرگ افغان

بہ روزہ ازراعت
 ۲۶۱۱
 رستوران فروشگاہ ہمیشہ در خدمت شہریان است
 غذای خوب، قیمت مناسب، وقت را تہا ہرزف کنید

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**